

التحفة النجاشية

شامل كلية مباحث نحو وأما تركيب وتوضيح



تأليف: محسن مينا



Princeton University Library



32101 073579904



## هنر نمیخرد ایام و غیر از اینم نیست \* کجار و تجارت بدین کیساده متاع

در بازار علم و دانش متاع نحو را رونقی نیست، خریداران آن معدودند، علت اینست هنوز این علم با سبک و روش و الفاظ و عبارات چندین قرن قبل بخریداران عرضه میشود. مشتریان امروز جز متاع روز نخرند، این علم را سبکی بدیع، متدی جدید، عباراتی سلیس لازم است تا امروزیان نیز بدان رو کنند. «النحو الجامع» جامع این جهات است.

بِسْمِهِ تَعَالَى

---

اعلم ان للعلوم اوائل تؤدي الى اواخرها ومداخل تقضي  
الى حقائقها . فليبتدي طالب العلم باوائلها لينتهي الى اواخرها  
وبمداخلها ليفضي الى حقائقها ولا يطلب الاخر قبل الاول ،  
ولا الحقيقة قبل المدخل فلا يدرك الاخر ولا يعرف الحقيقة  
لان البناء على غير اس لا يبني والثمر من غير غرس لا يجنى .

(ماوردی)

# النحو الجامع

al-Nahw al-jāmi

شامل کلیه مباحث نحو توأم با ترکیب و توضیح

تألیف - محسن بینا

دبیر زبان و ادبیات

چاپ اول

شهر یوز ماه ۱۳۳۷

حق طبع محفوظ و مخصوص است بمؤلف

چاپخانه دارالعلم قم

## مقدمه - تحول در علم نحو

در سالهای ۲۵ و ۲۶ که اینجانب عهده دار تدریس زبان عربی بودم بین کتب موجوده هر چه گشتم کتابی نیافتم که برای محصلین کلاسهای پنجم و ششم مناسب و بابر نامه آنان سازش داشته باشد ناچار شدم جزوه ای تهیه و از روی آن تدریس کنم تهیه این جزوه چون نظر خاصی در تدوین آن داشتم مدتی وقت مرا گرفت اما بی نتیجه هم نبود چند سالی مورد استفاده قرار گرفت .

پس از تهیه جزوه ب فکر تکمیل آن و تألیف کتاب افتادم بخاطرم گذشت آن جزوه را بهمان سبک و روش که روی آن آزمایش شده تکمیل کنم از آنجائی که برای نوع کتب کلاسیک ثبات و بقائی نمیدیدم با تألیف کتاب بسبک کلاسیک موافق نبودم میخواستم کتابی تألیف شود جامع ، غیر کلاسیک ، در عین حال به روشی که نظر محصلین را جلب کند تا در نتیجه راه تحصیل زبان عربی سهل و زمینه تکمیل ادبیات بیش از پیش فراهم گردد . البته این فکر در آنوقتی قوت می گرفت که میدیدم کتابهای درسی زبان خارجه روز بروز تکمیل و یکی پس از دیگری با سبکی نو ، به بازار عرضه میشد . من هنوز در مقدمات امر میبودم ، فکر چنین تألیفی را در سر داشتم ، نقشه برای وضع کتاب طرح می کردم ، پای بمیدان عمل نگذازده بودم ، اما چیزی که بود فکر این کار مرا بسیار رنج میداد .

پس از مدتی با مشغله تدریس مشغول آن شدم چند روزی بمطالعه گذرانده چند صفحه از آنرا نوشتم ، ولی متوجه شدم تحول در نحو و تألیف چنین کتاب کاری است مشکل فرصت و فراغت می خواهد که برای من میسر نیست و اجبار بتدریس در صبح و عصر با تألیف سازش ندارد با خود گفتم آنرا که فراغت بیشتری داشته و شایستگی این کار را دارم قطعاً دست بچنین تألیفی خواهند زد و مرور ایام ابهام علم نحو را هم بر طرف خواهد کرد فکر تألیف را از سر بدر کرده بترجمه ای مشغول شدم (۱)

سالها گذشت ، کتابها نوشته شد ، تحولاتی پیش آمد ، صورت بسیاری از کتب عوض شد ، کسی ب فکر تحول در علم نحو نیفتاد ، ظاهراً کتب درسی این رشته برای همیشه باید همان باشد که هست !

(۱) شرح حال ابن سینا تحت عنوان « مرد شرق » ترجمه از انگلیسی مؤلف پروفسور آزربری .



با این ترتیب معلوم است تأمل من دیگر مورد نداشت نقشه که طرح کرده بودم باید عملی سازم با همه گرفتاری و موانع و عدم امیدواری بانجام و اتمام، مشغول آن شدم چهار سال وقت اضافی خود را صرف این کار نمودم بالاخره روزی رسید که کتاب را به همان سبک و روش که مورد نظر بود در مقابل خود آماده بچاپ دیدم در این موقع تصور میکردم زحمت من اتمام شده غافل از اینکه مشکل بزرگ چاپ کتاب است.

چون در همدان و سائل چاپخانه ها کافی نبود و آماده اینکار نبودند برای طبع کتاب از همدان بشهرستان قم منتقل و نظرم این بود کتاب در این شهرستان بچاپ رسانم. معمول است میگویند چاپ کتاب زحمتش بیش از تألیف کتاب است این قسمت اضافی حدش چقدر است معلوم نیست! کسانیکه بوضع چاپ و چاپخانه ها آشنا و بطبع کتاب وارد هستند بدیدن این کتاب متوجه میشوند که مؤلف در راه طبع این کتاب متحمل چه زحماتی شده است.

چاپخانه دارالعلم قم که طبع این کتاب را بعهده گرفت از آنجائیکه مؤسسه ای بود نو بنیاد و نمیخواست شانه از زیر بار سنگین خالی کند نهایت علاقه مندی را نشان داد که این کتاب مطابق دلخواه من چاپ شود مسلماً اگر توجه مخصوص مؤسسه چاپخانه و علاقه مندی مدیر آن داخلی آن نبود کتاب باین ظراوت از طبع خارج نمیشد من از هیئت مؤسسه محترم چاپخانه که بمنظور همین همکاریها این چاپخانه را تأسیس نموده اند از آن جهت که تمام چاپخانه را بر ای نیل بمقصود در اختیار من گذارده اند نهایت سپاسگذارم معلوم است اینگونه مؤسسات در نشر علوم و بسط و توسعه معارف سهم بسزائی دارند. باری کتابی که شرح طبع و تألیفش در بالا گذشت اکنون تقدیم اهل فضل و ادب میشود امید هست که این کتاب با این سبک و روش در بالا بردن سطح معلومات ادبی عموم مؤثر واقع شود و زمینه ای باشد که علم صرف را هم مؤلف دیگری بدین صورت در آورد تا هر دو موضوع صرف و نحو بسبکی در آید که محصلین متجدد و دانشجویان امر و روزی دیگر از آنها روگردان نباشند این روگردانی و نفرت محصلین را از تحصیل صرف و نحو باز داشته و در نتیجه از استفاده های کتب دینی، علمی، و اخلاقی محروم مانده اند.

محسن بینا شهر یورماه ۱۳۳۷

2255

.181

9-15-64 1941

فصل در غلط گیری و تصحیح آن  
در مرقع غلط گیری این کتاب نهایت دقت بعمل آمد که کتاب بدون  
غلط از چاپ خارج شود بحمد الله در عبارات معرب که این موضوع نهایت  
اهمیت را داشت این توفیق حاصل شد اما در عبارات فارسی بر خلاف  
انتظار بعد از چاپ اغلاطی دیده شد فهرست اغلاط در صفحات اول کتاب  
درج شد که از خوانندگان محترم تقاضا شود قبل از قرائت بتصحیح آن  
اغلاط مبادرت فرمایند.

### تذکره مصحح

جاماندهها و بعضی از اغلاط که تصحیح آنها لازم است با حروف  
هشت چیده شده است.

### مصحح

در این کتاب غلطی در چاپ دیده شد فهرست اغلاط در صفحات اول کتاب  
درج شد که از خوانندگان محترم تقاضا شود قبل از قرائت بتصحیح آن  
اغلاط مبادرت فرمایند.

## فهرست اغلاط

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۴۱	مصنوبات	مصنوبات	۸۴	۱۵	بفاعل	بمفعول
۱۶	۵	کتب رقعہ (۱)	کتب رقعہ	۸۴	۲۰	تحقیقہ	تحقیقیہ
۱۶	۲۶	مشق	مشق	۸۸	۵	مکان	مکان
۱۸	۴	التمیذ	التمیذ	۹۴	۱۷	حجاً بآ	حجاً بآ
۲۷	۲۲	فعل و فاعل	وصف و فاعل	۹۵	۱۸	یا	یاء
۴۱	۴۱	بالفعل	بالفعل	۱۰۵	۱۱	واو عطف	فء عطف
۳۵	۲	بالقسط	بالقسط	۱۰۸	۱۸	نقر	نقر
۳۷	۱۹	فتی	فتی	۱۱۰	۱۱	قراآت	قراآت
۳۸	۳	فعل آخر	فعل	۱۱۳	۱۴	مبتدا	مبتدا
۳۸	۱۴	الته	الته	۱۱۸	۲۴	مبینہ	مبینہ
۴۹	۴۱	تأویل	تأویل	۱۲۲	۶	ذہبت	ذہبت
۵۲	۹	یا	یاء	۱۲۲	۲۲	۲۱	۱۲
۵۵	۱۸	فرقی	فرقی	۱۲۴	۱۷	فاذ کرو	فاذ کروا
۶۲	۱۴	ما شائکم	ما شائکم	۱۲۵	۱۷	مصباحین	مصباحین
۶۴	۱۲	انباء	انبا	۱۲۵	۱۷	باللیل	باللیل
۶۴	۱۲	نبا	نبا	۱۲۹	۱۹	واو	واو
۶۵	۱۴	عالم طوی	عالم لقیث و قد طوی	۱۳۶	۲۲	مفرد است	مفرد است و مجرور
۶۵	۱۵	۱۵	(لقیت فعل ضمیر فاعل و او حالیه قد تحقیقیہ طوی فعل)	۱۵۵	۱۴	جلجل	جلجل
۶۸	۱۳	بودہ	بود	۱۶۸	۳	عبد	عبد
۷۲	۲۴	ان شرط ان	ان شرط ان	۱۶۹	۱۷	نداء	نداء
۷۵	۸	فی الآفاق	فی الآفاق	۱۷۱	۸	ذنیك	ذنیك
۷۵	۳	مؤنث	مؤنث	۱۷۲	۱۸	مسلمة	مسلمة
۷۷	۱	یکسبون	یکسبون	۱۷۴	۲۱	الزید	الزید
۸۰	۱۸	ایتان	ایتان	۱۷۷	۹	۲	۶
۸۱	۱۲	یا	واو	۱۷۷	۱۶-۱۳	آل یسن	آل یسن
۸۳	۸	فاعل	مفعول	۱۹۰	۵	یای	پای
۸۳	۱۳	بفاعل	بمفعول	۱۹۲	۱۰	مند	مند
۸۳	۱۳	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب	۱۹۲	۱۱	نحو یبین	نحو یبین
۸۴	۷	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب	۲۳۹	۱۶-۱۰	بالذی	به الذی
۸۴	۶	مهم	مهام	۲۴۰	۲	بالذی	به الذی
۸۴	۸	فاعل	مفعول				
۸۴	۱۵	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب				

(۱) رقعہ تا نیش مجازی است ذکر کتب (مذکراً) غلط نیست بهتر اینست که با تا عذ کر شود (کتبت) شماره ۶۵-۱۵ داخل بر آنتر جاما نده است.

## پاورقی کتاب

در نظر بود برای مطالب پاورقی فهرستی جدا گانه تنظیم گردد از آنجائیکه زمینه این کار فراهم نشد لازم میدانم متذکر شوم پاورقی این کتاب نه تنها شرح کلمات، ترجمه عبارات، یا بیان بعضی توضیحات است مطالبی در پاورقی درج شده که میتوان به مجموع آنها عنوان خاصی داد یعنی آنرا کتابی فرض کرد. چون متن کتاب اختصاص به نحو داشت بیشتر این مطالب در صرف و اشتقاق کلمات است و نسبت بآن اسما و حر و فی بحث شده که کمتر از آنها بحث شده است بنا بر این بی مورد نیست چنانچه تذکر دهیم خوانندگان محترم بادقت بیشتری پاورقی هارا مطالعه فرمایند.

مؤلف



## فصل اول - مقدمه

### ۱ = تعریف علم نحو

وقتی یکی از اقسام کلمه را ( اسم یا فعل ) ما از صورتی بصورت دیگر نقل میکنیم چه با تغییر حرکت و چه با تغییر حروف برای اینست که از آن صورت جدید معنای دیگری بگیریم مثلاً وقتی ضرب که ماضی است بمضارع ( یضرب ) و مضارع بامر ( اضرب ) و همچنین اسم فاعل و مفعول نقل میگردد از هر يك از این صیغه ها معنای جدیدی استفاده میشود بهمین جهت در تعریف صرف گفته اند :

الصَّرْفُ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ تَحْوِيلِ الْكَلِمَةِ إِلَى صُورٍ مُخْتَلِفَةٍ بِحَسَبِ الْمَعْنَى الْمَقْصُودِ.

یا بعبارت دیگر:

أَنَّ التَّصْرِيفَ تَحْوِيلَ الْأَصْلِ الْوَاحِدِ إِلَى امْتِلَاءِ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعَانٍ مَقْصُودَةٍ لِاتِّحْصَالِ الْأَبْهَاءِ.

خصوصیاتی که از نظر تجزیه برای هر کلمه هست آن کلمه در هر کجای جمله واقع شود آن خصوصیت را واجد است. در موقع تغییر محل از لحاظ صرف تغییری در آن حاصل نمیشود در واقع تغییر مکان سبب تغییر وضع آن نخواهد بود. مثلاً اگر

کلمه رجل را در جملاتی مانند:

جاء الرجل - رایت الرجل - ضرب الرجل - قام هذا الرجل  
والرجل یذهب.

مورد نظر قرار دهیم تجزیه کلمه رجل در هر پنج جمله یکسان است و تغییر محل از نظر صرف تأثیری در آن نکرده است در صورتیکه اگر همان کلمه را از لحاظ ترکیب مورد نظر قرار دهیم میبینیم بکلی با هم متغایر و کلمه رجل در هر جمله عنوان خاصی دارد یعنی در اول فاعل دوم مفعول سوم فایب فاعل چهارم ظرف بیان پنجم مهمله میباشد.

در اینجا با تغییر محل کلمات عنوان آنها نیز تغییر میکند پس با این ترتیب میتوان گفت علم نحو گفتگو میکند از:

تشکیل جمله و موقعیت کلمات و حرکات آخر آنها

و یا بعبارت دیگر:

یبحث النحو عن موقع المفردات فی الجملة و صوغ الجملة من المفردات  
علی مقتضی الکلام العربی الصحیح.

## ۲ = فایده علم نحو

محصلینمی که چند سال در دوران تحصیلی با عربی سرو کار دارند هنوز در پایان تحصیلی خود نمیتوانند یک جمله فارسی را با عربی و جملات عربی را با فارسی روان ترجمه کنند شاید اشخاصی هم بوده که بدرس عربی علاقمند و نسبت بآن اظهار تمایل میکردند. مع الوصف این عمل از آنها ساخته نبوده علت چیست که محصل چند ساله نمیتواند باین کار مبادرت کند و حتی نمیتواند عبارت عربی را صحیحاً بخواند. درس عربی منحصر شده است به خواندن چند صفحه قرائت و حفظ چند لغت و تجزیه عده

کلمات با این مایه کم چطور میتواند یک محصل به ترجمه آشنا شود مگر کسی آشنا به علم نحو نباشد میتواند این کار را انجام دهد محصلین را باید بقواعد علم نحو آشنا کرد تا راه درست خواندن و درست نوشتن را بیاموزند و بتوانند عبارات را صحیحاً ترجمه کنند. چه مضامین عالیه در اشعار شعرای عرب هست که بدون علم نحوه نمیتوان بآنها رسید. چه مطالبی علمی در کتب قدما ثبت و ضبط شده است که با این مایه کم نمیتوان از آنها استفاده کرد در کتاب آسمانی ما قرآن چه لطائف و دقائقی موجود است که ما را به آنها راهی نیست!

علم نحو است که ما را باین موضوعات آشنا و راه را برای ما باز میکند!

### ۳- اعراب یا حرکت

گفته شد در علم نحو حرکات آخر کلمات مورد بحث است باید متوجه بود خود حرکت موضوع بحث نیست بلکه اشاره بحر کات از جهت وجود عوامل و نحوه عمل آنها است ما حرکات را در آخر کلمات بمنزله اثری میدانیم از یک مؤثر و نشانه از یک عامل و روی همین اصل چنانچه عبارت یا جمله را در نظر بگیریم بی بینیم که آن جمله و یا آن عبارت از یک دسته عامل و معمول تشکیل شده در حقیقت عامل و معمول جمله را تشکیل داده و حرکات آخر کلمات هم اثری هستند از عامل که بر روی معمول ظاهر شده اند بنابراین ما باید بدو دسته عوامل اشاره کنیم.

عوامل - ۱ فعل و شبه فعل ۲ حرف جر ۳ اضافه ۴ نواسب ۵ جواز ۴

#### ۶ عامل معنوی

این عوامل که عامل رفع - نصب - جر - جزم هستند وقتی کلمه را برای خود معمول گرفتند بر حسب عمل آن کلمه را مرفوع یا منصوب یا مجرور یا مجزوم میکنند بهمین جهت تمام موضوعات نحو تحت این سه عنوان ۱ مرفوعات ۲ منصوبات ۳ مجرورات - بحث شده است.

تذکره - بحر مختص باسما و جزم مختص بافعال است لذا اسماء مجزوم و افعال  
مجزور نمیشوند

(وَالِاسْمُ قَدْ خُصَّ بِالْجَزْمِ كَمَا قَدْ خُصَّ الْفِعْلُ بِانْ يَنْجَزِمَا )

### ۴ معرب و مبنی و اقسام آن

کلمات از لحاظ ظهور اثر عامل بدو قسم تقسیم میشوند يك قسم آنهايکيه عامل در ظاهر آنها اثر کرده و حرکات آخرش تغییر میکند و يك قسم آنهايکيه عامل در ظاهر آنها بهیچوجه اثری نداشته و کلمه بحالت اصلی خود باقی است قسم اول را معرب و قسم دوم را مبنی میگویند. عامل عمل خود را انجام میدهد اگر کلمه معرب بوده باشد اعرابش ظاهر و اگر مبنی باشد اعرابش در تقدیر است و کلمه معمول محلاً مرفوع یا منصوب یا مجزور خواهد بود در این جمله :

(بِكَمْ اشْتَرَيْتَ ؟ ج - بَدْرَهْمٍ )

باء یکی از عوامل جر است در کم و در درهم عمل کرده در کم اعراب در تقدیر است و در درهم اعراب ظاهر کم مبنی است محلاً مجزور شده و درهم معرب است صورتاً مجزور گردیده است .

أَفِ لَكَ يَادَهُرُ مِنْ خَلِيلٍ -

کلمات این مصراع غیر از کلمه خلیل تماماً مبنی هستند و از اقسام مبنی نمونه در اینجا دیده میشود .

أَفِ (مبنی بر کسر) - اف اسم فعل است - اسماء افعال مبنی هستند .

لَكَ (مبنی بر فتح) - کاف ضمیر است ضمائر مبنی هستند .

یادَهُرُ (مبنی بر ضم) - دهر در اینجا مبنی است - منادای مفرد معین مبنی به بنیاء عارض است .



هن ( مبنی بر سکون ) - من از حروف جاره است - حروف تمام مبنی هستند  
ابن مالک در الفیه در شرح اسماء مبنیه چنین میگوید.

وَ مِنْهُ ذُو فَتْحٍ وَ ذُو كَسْرٍ وَ ضَمٍّ      كَإِنِّ امْسِ حَيْثُ وَ السَّاكِنِ كَمِ

(این مبنی بر فتح) (امس مبنی بر کسر) (حیث مبنی بر ضم) (کم مبنی بر سکون)

### اقسام معرب و مبنی

عوامل بر روی کلمات معربه بدو طریق اثر میگذارند یکی به تغییر حرکت یکی به تغییر حروف - قسم اول را معرب بحرکت و قسم دوم را معرب بحرروف گویند .

اقسام معرب بحرکت معدود نیستند لکن اقسام معرب بحرروف معدود و عباراتند از

۱- اسماء سته ۲- اسماء مثنوی ۳- اسماء جمع مذکر سالم

در اسماء سته واو برای حالت رفعی است الف برای حالت نصبی و یاء برای حالت

جری مانند .

ابو- ابا- ابی- ذو- ذا- ذی- فو- فا- فی و اسماء سته عبارتند از.

۱ ذو ۲ فم ۳ اب ۴ اخ ۵ حم ۶ هن (۱)

ابن مالک میگوید .

وَ ارْفَعِ بَوَاوٍ وَ انْصِبِ بِالْأَلْفِ      وَ اجْرُ رِيَاءَ مَا مِنْ الْأَسْمَاءِ أَصْفُ  
مِنْ ذَاكَ ذُوَانِ صَحْبَةِ أَبَانَا      وَ الْفَمِ حَيْثُ الْمِيمِ مِنْهُ بَانَا  
أَبِ أَخٍ حَمٍّ كَذَاكَ وَ هَنَّ      وَ النَّقْصِ فِي هَذَا الْآخِرِ أَحْسَنُ

ذو وقتی جزء این دسته از اسماء است که بمعنای صاحب باشد .

فم در وقتی معرب بحرروف است که میم آن ساقط شود .

ذو - صاحب. فم - دهان. اب- پدر. اخ- برادر. حم- : پدرزن و پدر داماد. هن- چیزی.

هن اصلش هنو بوده و قسمت اخیر گفته ابن مالک اشاره باین است که و او ساقط است.

٢ اسماء مثنوی = در اسماء مثنی الف و نون برای حالت رفعی و یاء و نون برای

حالت نصبی و جری است - مثال: رجلان - رجلین .

٣ اسماء جمع مذکر سالم = در اسماء جمع مذکر سالم و او و نون برای حالت

رفعی و یاء و نون برای حالت نصبی و جری است - مثال: مؤمنون - مؤمنین .

هر اسمی را با این دو علامت نمیتوان جمع بست و برای استعمال این دو علامت

شرائطی ذکر شده است .

١ - اسماء مرکب را نمیتوان با این دو علامت جمع بست سیبویهون گفته نمیشود .

٢ - اسماء جامدی که علم نیستند با این دو علامت جمع بسته نمیشوند رجلون

گفته نمیشود .

٣ با این دو علامت اسماء علمی را که برای زن علم شده نمیتوان جمع بست

زینبون گفته نمیشود:

٤ صفاتی را که مختص بزنان است با این دو علامت جمع نمیبندند حائضون

گفته نمیشود .

٥ صفاتی که در مذکر و مؤنث یکسان هستند با این دو علامت جمع نمیبندند

صبورون گفته نمیشود .

٦ صفاتی که از باب افعال (مانند احمر حمرا) باشد اینطور جمع نمیبندند .

٧ صفات باب فعلان فعلی (مانند سکران سکری) را هم با این دو علامت

جمع نمیبندند .

- بنابراین گفته نمیشود کمرانون -

اشاره ابن مالک به عامر و مذنب در سطر ذیل رعایت مراتب فوق است.

وَأَرْفَعُ بَوَاوِ وَيَا أَجْرًا وَأَنْصِبُ - سَأَلِمَ جَمْعِ عَامِرٍ وَ مَذْنِبٍ .

تذکر حذف نون تشبیه و جمع را در افعال منصوب و مجزوم ذیل این مبحث عنوان

کرده اند. و حذفها للجزم و نصب سمه- مثال :

لم يضربوا ( جزم فعل بحذف نون ) لن يضربا ( نصب فعل به حذف نون ) :

فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار

### ۱ مبنی به بناء لازم ۲۴ مبنی به بناء عارضی

مبنی را گفتیم آن کلمه که عامل بر روی آن در ظاهر اثری نگذارد و اعرابی که دارد بهیچوجه قابل تغییر نباشد این نوع از مبنی را مبنی به بناء لازم میگویند .  
از افعال ماضی و امر و از اسماء - اسماء اشارات ۱ موصولات ۲ اسماء شرط و استفهام .  
۳ بعضی از کنایات ۴ بعضی از ظروف ۵ اسماء افعال ۶ مبنی به بناء لازم هستند .  
تذکره - حروف تماماً مبنی هستند به بناء لازم .

و كل حرف مستحق للبناء والاصل فی المبنی ان یسكن

مبنی به بناء عارضی - مواردی هست که اسماء معربه در آن موارد بخصوص اعرابشان ثابت و جزء کلمات مبنیه بشمار میروند و بدین جهت آنها را مبنی به بناء عارض گویند .

۱ بعد از حرف ندادر صورتیکه منادا اسم مفرد معین بوده باشد مثال - یازیدو یا کریم و امثال اینها - (مبنی بر ضم) - نکره مقصوده هم مبنی است (یا رجل) .

۲ بعد از لاء نفی جنس - لآحیاء فی الدین - (مبنی بر ففتح) .

۳ دو جزء اعداد مرکبه - احد عشر (۱۱) تسعة عشر (۱۹) (مبنی بر ففتح) .

۴ اسماء جهات - فوقی - تحت - یمن - شمال - خاف - قد ا و آن اسمائیکه بمعنای اینها هستند مانند - قبلی - بعد - دون - حیث

تذکره - فعل مضارع را هم در موقعیکه جمع مؤنث یا مؤکد بنون تأکید بوده

باشد مبنی به بناء عارض میدانند - مثال : یضربن - یذهبن .

وَاعْرَبُوا مَضَارِعاً اِنْ عَرِيَا  
 زُونِ اِنَاثٍ كَيِّرُ عَنْ مَنْ فُتِنَ

وَفِعْلٍ اَمْرٍ وَمَضِيٍّ بِنِيَا  
 مِنْ نُونٍ تَاكِيْدٍ مُبَاشِرٍ وَمِنْ

تذکره - اصطلاحاً مورد استعمال رفع - نصب - جر - جزم - در اسماء معربه  
 است وضم - فتح - کسر - سکون در کلمات مبنیه . -

## فصل دوم

### مرفوعات

فاعل ۱ در اصطلاح علم نحو فاعل آن اسم مرفوعی است که بعد از فعل تام معلوم  
 یا شبه فعل واقع و فعل بآن نسبت داده شود و در جواب که وجه واقع شود :  
 جَاءَ الرَّئِيسُ - کلمه رئیس که اسمی است مرفوع و بعد از فعل تام و معلوم جاء  
 ذکر شده فاعل است و در ترکیب آن باید گفت (جاء فعل رئیس فاعل) و اگر سؤال  
 شود که آمد جواب رئیس است .

### اقسام فاعل

فاعل از سه قسم خارج نیست یا اسم ظاهر است و یا ضمیر ضمیر هم یا بارز است  
 و یا مستتر .

مثال از قسم اول فاعل ظاهر -

- كَتَبَ التَّلْمِيذُ ١ تركيب (كتب فعل تلميذ فاعل).  
قَرَأَ الرَّجُلَانُ ٢ « (قرأ فعل الرجلان فاعل) معرب بحروف الف و نون حالت رفعي.  
قَالَ الرَّجَالُ ٣ « (قال فعل الرجال فاعل).  
قَالَتِ الرَّجَالُ ٤ « (قالت فعل الرجال فاعل).  
تَنَقَّسَ الْكَلِمَةُ ٥ « (تنقسم فعل الكلمة فاعل).

مثال از قسم دوم فاعل ضمير بارز :

- أَخَذْتُ قَلَمِي ١ تركيب (أخذت فعل ضمير فاعل قلم مفعول ياء مضاف اليه).  
قَتَلْنَا عَدُوَّنَا ٢ « (قتلنا فعل ضمير فاعل عدو مفعول مضاف ياء مضاف اليه).  
قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ٣ « (قطعن فعل ضمير فاعل ايدي مفعول مضاف هن مضاف اليه)  
الْحُكَمَاءُ يَقُولُونَ ٤ « (الحكماء مبتدا يقولون فعل ضمير فاعل خبر محال امر فوع)  
هُمَا مُضَارِبَا ٥ « (هما مبتدا ضربا فاعل ضمير فاعل محال امر فوع خبر).

مثال از قسم سوم فاعل ضمير مستتر :

- التَّلْمِيذُ كَتَبَ ١ تركيب (التلميذ مبتدا كتب فعل ضمير فاعل محال امر فوع خبر).  
الشَّمْسُ طَلَعَتْ ٢ « (الشمس مبتدا طلعت فعل ضمير فاعل محال امر فوع خبر)  
قُلُ ٣ « (فعل ضمير فاعل).  
أَضْرِبِي أَنْتِ ٤ « (فعل ضمير فاعل انت تأكيد).  
قَتِلْ وَفَرِّ ٥ « (فعل ضمير فاعل وعطف فر فعل ضمير فاعل).

## بیان قواعد و تطبیق آنها بالمثل فوق

۱ فاعل ظاهر اگر مفرد تشبیه یا جمع باشد فعل در هر سه صورت مفرد است .

(شاهد مثال ۱-۲-۳ قسم اول)

۲ فاعل اگر مؤنث باشد فعل باید مؤنث ذکر شود .

(شاهد مثال ۵ قسم اول)

۳ فاعل چنانچه مؤنث مجازی باشد جایز است فعل مؤنث یا مذکر استعمال شود .

(شاهد مثال ۳ و ۴ قسم اول)

۴ فاعل چنانچه جمع مکسر باشد جایز است فعل مؤنث استعمال شود .

(شاهد مثال ۴ قسم اول)

۵ فاعل اگر بر فعل خود مقدم شود جمله تبدیل به مبتدا و خبر میشود .

(شاهد مثال ۱ قسم سوم)

۶ مفردات افعال اگر دارای فاعل ظاهر باشند ضمیری که در آنها مستتر وجود

دارد دیگر فاعل نخواهد بود .

(شاهد پنج مثال قسم اول)

۷ افعال امر ( امر بالصیغه ) با فاعل ظاهر سازش ندارند اگر اسم یا ضمیری بعنوان

فاعل مرفوعاً بعد از آنها ذکر شود تأکید خواهد بود .

(شاهد مثال ۴ قسم سوم)

۸ چنانچه با فعل ضمیر بارز همراه باشد ضمیر بارز فاعل فعل است مگر آنکه

ذکر ضمیر از نظر تطبیق فعل و فاعل بوده باشد .

(شاهد مثال ۱-۲-۳ قسم دوم و مثال ۲ قسم سوم)

۹ فعل یکی از عوامل است .

۱۰ جمله فعل و فاعل خود جمله مستقلی است بهمین جهت میتواند مسند هم

(شاهد مثال ۴ و ۵ قسم دوم و مثال ۳ قسم سوم)

(خبر) واقع شود،

### شبه فعل و افعالی که فاعل نمیگیرند

فاعل را گفتیم آن اسم مرفوعی است که بعد از فعل تام معلوم یا شبه فعل قرار گیرد: از قید تام افعال ناقصه و افعال مقاربه که جزء نواسخ هستند خارج میشوند و از قید معلوم افعال مجهول. (افعال مجهول نایب فاعل و افعال ناقصه و افعال مقاربه اسم و خبر میگیرند) \*

شبه فعلی - يك دسته از اسماء هستند که مانند فعل عمل نموده فاعل و مفعول میگیرند و آنها عبارتند از:

۱ اسم فاعل ۲ اسم مفعول ۳ صفت ۴ شبهه ۵ صیغه ۶ بالذمه ۷ مصدر ۸ افعال التفضیل

۷ اسماء افعال (مثال از فعل شبه فعل)

المؤمن ذاكر قلبه كريم خلقه صبور نفسه وازيد من قوله عمله اعجبنى  
عمل المؤمن هيهات الناس ان يعلموا قدر المؤمن

اسم فاعل چنانچه دارای الف و لام باشد در هر سه حال ماضی مستقبل و حال عمل میکند  
مثال .

هَذَا الضَّارِبُ زَيْدًا الْآنَ اَوْ غَدًا اَوْ امْسِ «قول مشهور»

ابن مالك گوید:

وَان يَكُنْ صِلَةً اَلْفِي الْمَضِيَّ وَ غَيْرِهِ اَعْمَالُهُ قَدْ اَرْتَضِيَّ

و اگر بدون الف و لام باشد تنها در زمان حال و مستقبل عمل میکند و در ماضی باید اضافه شود:

هَذَا ضَارِبٌ زَيْدٌ اَمْسِ

و بطور کلی در وقتی معمول خواهد داشت که بعد از استفهام - ندا - یا نفی ذکر گردد و یا اینکه خود اسم فاعل حال باصفت برای جمله دیگری باشد و یا اینکه خبر برای مبتدا و یا نواسخ و یا مفعول نواسخ بوده باشد مثال:

در این جمله اسم فاعل (ذاکر) صفت مشبیه (کریم) صیغه مبالغه (صبور) افعال  
التفضیل (ازید) مصدر (عمل) واسم فعل (هیسات) عمل فعل را انجام داده فاعل گرفته اند

أَضْرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا - يَا طَالِعًا جَبَلًا - مَا ضَارِبٌ زَيْدٌ عَمْرًا - جَاءَ زَيْدٌ  
رَاكِبًا فَرَسًا - مَرَّتُ بِرَجُلٍ ضَارِبٍ زَيْدًا - زَيْدٌ ضَارِبٌ عَمْرًا - كَانَ زَيْدٌ  
ضَارِبًا عَمْرًا - إِنَّ زَيْدًا ضَارِبٌ عَمْرًا - ظَنَنْتُ زَيْدًا ضَارِبًا عَمْرًا - اَعْلَمْتُ زَيْدًا  
عَمْرًا ضَارِبًا بَكْرًا :

مراتب فوق عیناً باید در مورد عمل اسم مفعول رعایت شود :

و كل ما قرر لاسم فاعل يعطى اسم مفعول بلا تفاضل

مشابهت صفت مشبه با اسم فاعل از لحاظ قبولی الف و لام و تأنیت و تذکیر و تشبیه و جمع آنست با او و نون  
و یاء و نون بمثل فاعل و در تحت شرایط اسم فاعل بمانند آن عمل میکنند الا اینکه معمول  
صفت مشبهه مقدم بر آن نمیشود چنانکه در فاعل مقدم میشد .

وعمل اسم الفاعل المعدى لها على الحد الذى قد حدها

صفت مشبهه مشتق از فعل لازم :

«وصوغها من لازم لحاضر كطاهر القلب جميل الظاهر»

وازافعال مزید بروزن اسم فاعل ابواب مزید است مانند معتدل - مستقیم - مطمئن و اذا فاعلی  
که دال بر عیب و رنگ و جمال بوده باشد قیاساً بروزن افعال است مانند اعرج - اسود و ابلیج و غیر  
این دو صورت سماعی است و باوزان مختلف آمده است از جمله صعب - صلب - جبان - شجاع -  
سید کریم - عطشان - عریان - دنق - صب :

معمول صفت مشبهه سه حال دارد ۱ - مرفوع بنابه فاعلیت این در صورتی است که معمول  
مقرون به ضمیر موصوف یا مضاف به چیزی باشد که در آن ضمیر موصوف باشد مانند :

ایها الرجل الکریم نسیبه ایها الرجل الکریم نسب اجداده

۲ - منصوب بعنوان تمیز و این در موردی است که معمول نکره یا مضاف بر نکره باشد مانند

ایها الرجل الکریم نسباً - ایها الرجل الکریم نسب اجداده



الاینکه مصدر بفاعل خود مؤمن اضافه شده است \*

تذکر - اسم مفعول شبه فعل مجهول است و در مبحث نایب فاعل بعمل آن

اشاره خواهد شد \*

۳ لفظاً مجرور و محلاً مرفوع بعنوان فاعلیت و این در صورتی است که معمول دارای الف و

لام بوده باشد :

اِيهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسَبِ - اِيهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسَبِ الْاِجْدَادِ

فَارْفَعْ بِهَا وَانْصَبْ مَعَ اَلْ وِدُونَ اَلْمُصْحُوبِ اَلْوَمَا اتَّصَلَ

صیغه مبالغه \*

اوزان صیغه مبالغه عبارتند از فاعول - فعال - مفعال - فعل - فعیل این اسما مانند فاعل عمل میکنند و حکم آنها بالف و لام و بدون آن از جهت تقدیم و تأخیر و اظهار و اضمار معمول بمانند اسم فاعل است بعلاوه زیادتی وصف در موصوف عمل سه صیغه اولی بیش از فعیل و فعل است و عمل فعیل پیش از فعل

فِعَالٍ اَوْ مِفْعَالٍ اَوْ فِعُولٍ \* فِی كَثْرَةٍ عَنِ فَاعِلٍ بَدِيلٍ

فَيَسْتَحِقُّ مَالَهُ مِنْ عَمَلٍ \* وَفِي فَعِيلٍ قَلٌّ ذَا وَفَعِيلٍ

مصدر \*

مصدر عیناً مانند فعل خود عمل میکند اگر لازم باشد تنها فاعل میگیرد اگر متعدی باشد به يك مفعول يك مفعول خواهد داشت اگر فعل آن دو مفعول طلب باشد مصدر آنهم دو مفعول خواهد گرفت و چنانچه فعل متعدی به حرف جر باشد مصدر هم متعدی به حرف جر میشود

بِفِعْلِهِ اَلْمَصْدَرُ اَلْحَقُّ فِي الْعَمَلِ مَضَافًا اَوْ مَجْرَدًا اَوْ مَعَ اَلْ

در مورد عمل مصدر چنین تعبیر شده که مصدر یا نایب مناب فعل است و یا اینکه مقدر است بان و ما در هر صورت عملش از این سه حال خارج نیست ۱ بطور اضافه . مانند

عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِكَ زَيْدًا

۲ بطور تجرید ( از اضافه وال ) مانند .

عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِ زَيْدًا

## فاعل صریح - فاعل ماول

در جملات فعلیه چنانچه اسماء یا ضمائر فاعل بوده باشند بآنها فاعل صریح گفته میشود چنانکه در امثله قبل گذشت و اگر جمله که خود دارای ترکیبی است برای فعل یا شبه فعل فاعل بوده باشد بآن فاعل مؤول گفته میشود. فاعل ماول در عین اینکه خود ترکیبی دارد فاعل است برای عامل ماقبل خود؛ (مانند)

۳ بالف ولام مانند

عَجِبْتُ مِنَ الضَّرْبِ زَيْدًا

عمل وجه اول بیشتر از ثانی و ثانی بیشتر از ثالث است. عمل آیه شریفه: شماره ۴ سوره بلد

«اَوْطَاعِمِ فِي يَوْمِ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا»

از قسم دوم فوق است.

### مقایسه مصدر و اسم فاعل از لحاظ عمل

۱ مصدر مضاف به فاعل و مفعول هر دو میشود - اسم فاعل فقط به مفعول اضافه میشود.  
 ۲ معمول مصدر بر آن مقدم نمیشود - اسم فاعل اگر دارای الف و لام باشد معمولش بر آن مقدم میشود.

۳ مصدر احتیاج ندارد بچیزی که در قبل بعنوان معتمد ذکر شود تا عمل کند  
 اسم فاعل باید معتمد داشته باشد

۴ مصدر در هر سه حال « ماضی - حال - آینده » عمل میکند اسم فاعل تنها در حال و مضارع عمل میکند. « در مورد عمل با سطر در این آیه شریفه

كَلْبِهِمْ بِاسْطِ ذَرَا عِيَةٍ بِالْوَصِيدِ

که بمعنای ماضی است نحوین اختلاف نظر دارند »

۵ الف و لام در مصدر تنها مفید معنای تعریف است - الف و لام در فاعل موصول و تعریف هر دو

### افعال التفضیل

بنای این صیغه از افعال ثلاثی مجرد بروزن افعال است مانند اکرم و اعلم و از افعال رباعی جامد - مجهول - ناقص - و افعالی که دال بر عیب و رنگ و زبور باشند و از آنها یکی که برای مفاضله

يَنْبَغِي أَنْ تُحَاسِبَ نَفْسَكَ ۱ ترکیب (یَنْبَغِي فعل ان حرف نصب تحاسب فعل

ضمیر فاعل نفس مفعول کاف مضاف الیه

جمله فعلیه فاعل یَنْبَغِي).

۲ ترکیب) بلغ فعل نون وقایه یاء مفعول ان از حروف

بَلِّغْنِي اِنَّكَ عَالِمٌ

مشبهه بالفعل کاف اسم ان عالم خبر ان

جمله فاعل برای بَلِّغْنِي).

۳ ترکیب) انا مبتدا اکبر خبر منك جار ومجرور سناً

اَنَا اَكْبَرُ مِنْكَ سَنًا

تمیز محلاً مرفوع فاعل برای اکبر).

صالح نیستند مانند - فنی ومات بروزن افعال ساخته نمیشود برای ساختن این نوع از افعال و افعال ثلاثی مزید باید از کلمه اکثر و اشد واقوی استفاده کرد باین ترتیب بعد از ذکر یکی از این سه مصدر فعل مورد نظر منصوباً ذکر میشود.

هُوَ اَكْثَرُ اِحْتِرَامًا لِاَبِيهِ

افعل التفضیل باتفاق نحوین ضمیر مستتر رافع میدهد و رفع آن بر اسم ظاهر نادر است مانند

رَايْتُ رَجُلًا اِحْسَنَ مِنْهُ اَبُوهُ

« ابو فاعل احسن » و افعال التفضیل اجمالاً مفعول به منصوب ندارد باین معنی عامل نصب نیست و وقع آنهم در ظاهر در مواردی است که بجای آن وقوع فعل صالح باشد. بدین معنی صلاحیت وقوع فعل را بجای خود داشته باشد. ابن مالک میگوید در این صورت عملش زیاد است.

عَاقِبَ فِعْلًا فَكَثِيرًا ثَبَتًا

وَرَفَعَهُ الظَّاهِرَ نَزْرًا وَمَتًى

افعل التفضیل تامادامیکه بالف ولام باشد از قبولی من و اضافه امتناع دارد و در این صورت

مؤنث و تشبیه و جمع بسته میشود مانند :

هَذَا الْفَضْلِيُّ هَذَا الْفَضْلِيَانِ هُنَا الْفَضْلِيَاتُ. زِيدَ الْفَضْلُ - زِيدَانِ الْفَضْلَانِ - الزَّيْدُونَ الْفَضْلُونَ.

### اسماء افعال

اسماء افعال کلماتی هستند عملاً و معنأً نایب مناب افعال و هر يك مطابق معنای خود بمانند فعل

## = نایب فاعل =

باسم مرفوع مذکور بعد از فعل مجهول نایب فاعل گفته میشود : نایب فاعل مفعول فعل متعدی است که بعد از حذف فاعل بجای فاعل نشسته و اعراب آنرا پذیرفته است .

کتاب رقعہ - رقعہ کہ اسمی است مرفوع و بعد از کتب کہ فعلی است مجهول واقع شده نایب فاعل کتب میباشد اگر این فعل را تبدیل کنیم به فعل معلوم و فاعلی برای آن ذکر کنیم کلمه رقعہ بعنوان مفعولیت منصوب خواهد شد - مثلاً - کتب التلمیذ رقعہ ترکیب (کتب فعل تلمیذ فاعل رقعہ مفعول) .

فیمالہ کنیل خیر نائل

ینوب مفعول به عن فاعل

عملی دارند چنانچه بمعنای فعل لازم باشند تنها فاعل و اگر متعدی باشند مفعول هم خواهند داشت و غرض از بکار بستن آنها بجای افعال نوع ایجاز و اختصار و تضمن مبالغه آنها است . این اسما از لحاظ زمان سه قسمت ماضی - مضارع - و امر تقسیم شده اند .

۱ بطآن « ابطاء » شتان « افترق » سرعان ووشکان « اسرع » هیہات « بعد » آخر کلمه اخیر « هیہات » سه حرکت خوانده شده است .  
 ۲ آہ واوہ « اتوجع » اف « اتضجر » قد « یقفی » بخ « اتعجب و امح »  
 زہ « استحسن » وا - واه - وی « اتلہف » .

۳ الیک « اعتزل » امامک « تقدم » آمین « استمع » روید « امهل » صة « اسکت » عندک لدیک - دونک - هاک - هاء « خذ » بله « دع » جی « اقبل » هلم و هیاء « اسرع » مه « اکفف و راءک » تأخر « ایه » امض فی حدیثک » .

قیاساً وزن فعال هم باین باب ملحق است نزال « انزل » ضراب « اضرب » .

توضیح - درهاک - کاف خطاب است و شش صیغه از آن بدین ترتیب صرف شده است .

**هاک - هاکما - هاکم - هاک - هاکما - هاکن**

در مورد کلمه روید « امهل » چهار وجه ذکر شده ۱. معنای اسم فعلی - مبنی . ۲ معنای صفتی معرب « سارو سیراً رویداً » . ۳ حال « معرب » مثال سارو ارویداً . ۴ - بمعنای مصدری . رویداً زیداً « ارودزیدار واداً » .

از اسما افعال ذیل این سه عنوان هم « مرتجل - منقول - مشق » بحث شده است مرتجل مانند « صه و مه » منقول « علیک - دونک - الیک » مشتق مانند « نزال - حذار » .

## احکام فعل مجهول و نایب فاعل

در مبحث فعل و فاعل باحکامی اشاره شد که باید بین فعل و فاعل آن احکام را رعایت نمود. همان احکام عیناً باید بین فعل مجهول و نایب فاعل رعایت شود باین تفاوت که ممکن است ظرف و جار و مجرور نایب فاعل قرار گیرد.

وَقَابِلٍ مِّنْ ظَرْفٍ أَوْ مِّنْ مَّصْدَرٍ      أَوْ حَرْفٍ جَرٍّ بِنِيَابَةِ حَرِيٍّ

### علل حذف فاعل

عللی که سبب حذف فاعل شده و بالنتیجه فعل مجهول میشود بسیار است و چون حذف فاعل بستیه به نظر نویسنده یا متکلم از این لحاظ نمیتوان بجهت اصلی حذف آن دست یافت ولی بطور کلی این جهات ممکن است سبب حذف فاعل بوده باشد.

- ۱ عدم شناسائی فاعل که ممکن نباشد تعیین او.
- ۲ احساس رغبه سامعین بر عدم ذکر فاعل.
- ۳ عدم تمایل ذکر فاعل از نظر متکلم.
- ۴ اشتها فاعل فعل بطوریکه اگر ذکر گردد عیب تلقی گردد.
- ۵ تردید متکلم نسبت بفاعل از لحاظ شناسائی.
- ۶ خوف از ذکر فاعل از نظر متکلم یا از نظر مستمع.

فعل مجهول در ماضی حرف او اش مضموم و ما قبل آخر آن مکسور است :  
وَأَوَّلُ الْفِعْلِ اَضْمَمْنَ وَالْمَتَّصِلُ بِالْآخِرِ اَكْسَرَفِي مَضِيٍّ كَوْصِلِ

و در مضارع حرف اول مضموم و ما قبل آخر مفتوح :  
وَاجْعَلْهُ مِنْ مَضَارِعٍ مَنْفَتِحًا      كَيْنَتِحِي الْمَقُولِ فِيهِ يَنْتَحِي

در دو باب فاعل و تفاعل مجهول بدین صورت نوشته میشود فوعل - فوعل ضورب - تضرورب و از افعال ثلاثی معتل العین «قول بیع» بدین صورت قیل - بیع - مضارع يقال بیاع

### شبه فعل مجهول

اسم مفعول شبه فعل مجهول است و مانند فعل مجهول عمل میکند یعنی نایب فاعل میگیرد مثلاً التلمیذ مسرور قلبه - قلب در این عبارت از لحاظ ترکیب نایب فاعل است برای مسرور ، ترکیب (التلمیذ مبتدا - مسرور خبر - قلب نایب فاعل اضافه به ها ، ها مضاف الیه) .

### نایب فاعل صریح - نایب فاعل مؤول

نایب فاعل صریح اسم مرفوعی است که بعنوان نایب فاعل دنبال فعل مجهول ذکر شود . در این جمله **فقد کتاب** - کتاب نایب فاعل است و چون يك کلمه بیش نیست بآن نایب فاعل صریح گفته میشود لکن چنانچه جمله کامل بعد از فعل مجهول ذکر شود و جمله معمول فعل مجهول باشد مانند (**سمع ان الكتاب مفقود**) این نوع نایب فاعل را نایب فاعل مأول گویند و جهت هم اینست که باید آنرا چنین تأویل نمود .

سمع فقدان الكتاب

### مجهول شدن افعال دو مفعول طلب

افعالی که دو مفعول میگیرند چنانچه مجهول شوند مفعول اول بنام نایب فاعل مرفوع شده و مفعول دوم منصوباً بنام مفعول باقی خواهد ماند در جمله **اعطى التلميذ كتاباً** تلمیذ نایب فاعل اعطى و کتاباً مفعول است .

و ماسوی النایب ماعلقاً      بالمرافع النصب له محققاً

این دو بیت از جهت وجود افعال مجهول ترکیب شود :

بعد رفیع القوم من كان عاقلاً	و ان لم يكن في قومه بحسیب
یغضی حیاء و یغضی من مهايته	فلا یكلم الا حین یبتسم

مثالی چند از جملاتی که فعل مجهول در آنها موجود است

۱ قَتَلَ الْعَدُوَّ .  
ترکیب: (قتل فعل مجهول، العید و

نایب فاعل).

۲ عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يَكْرَمُ الْمَرْءُ أَوْ يِهَانُ .  
ترکیب: (عند ظرف مضاف ، امتحان

مضاف الیه، یکرم فعل مجهول، المرء نایب فاعل ، او حرف عطف  
یهان فعل مجهول، ضمیر نایب فاعل).

۳ عَلِمَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ مَجْهُولٌ قَدْرَهُ .  
ترکیب: (علم فعل مجهول، ان از حروف

مشبهه بالفعل ، المؤمن اسم ان ، مجهول خبر ان ، قدر نایب فاعل  
مجهول، ها مضاف الیه تمام جمله محلاً مرفوع نایب فاعل برای علم).

۴ يُحْذَفُ الْفَاعِلُ أَحْيَانًا .  
ترکیب: (یحذف فعل مجهول، الفاعل

نایب فاعل، احیاناً مفعول فیه).

۵ حُكِيَ أَنَّ قِرْدًا رَأَى نَجَّارًا .  
ترکیب: (حکی فعل مجهول، ان از

حروف مشبهه، بالفعل، قرداً اسم ان، رای فعل ضمیر فاعل، نجاراً  
مفعول، جمله محلاً مرفوع نایب فاعل).

توضیح. در جمله ۳ و جمله ۵ ( ان المؤمن وان قردا ) هر دو خبر ان تحویل

بمفرد میشوند ، در اولی نایب فاعل برای علم و در دومی نایب فاعل برای حکمی

خواهد بود در واقع معمول معمول و حکمی جمله است .



### ۳= مبتدا و خبر

مبتدا و خبر (سوم و چهارم از مرفوعات) قسمت عمده کلام را تشکیل میدهند. علت ذکر این دو مبحث در یکجا تلازم آنها است با یکدیگر بطوریکه مبتدا بدون خبر یا خبر بدون مبتدا امکان ندارد در مواردی هم که دیده میشود مبتدا بدون خبر یا خبر بدون مبتداست بمقتضای مطلب هر يك از آنها حذف شده است میبایستی در تقدیر گرفت.

### کلام و جمله

ترکیب دو کلمه یا بیشتر را در صورتیکه مفید معنای کاملی باشد کلام یا جمله خوانند، جمله ممکن است از دو اسم باشد: **زید عاذر**

و یا از فعل و اسم باشد: **اعتذر زید**

و اگر با اسم شروع شود جمله اسمیه و اگر با فعل شروع شود فعلیه گویند. «۱»

مبتدا زید و عاذر خبر      ان قلت زید عاذر من اعتذر (۳)

(۱) شبه جمله نیز یکی از اقسام جمله است الا اینکه چون برای هر ظرف یا جار و مجرور که شبه جمله است لازم است از اینکه فعل یا شبه فعلی در تقدیر گرفت بنابراین اگر فعل در تقدیر گرفته شود جمله فعلیه و اگر اسم در تقدیر گرفته شود اسمیه خواهد بود.

(۲) مبتدا بر دو قسم است مبتدائی که برای آن خبر هست و مبتدائی که برای آن فاعل «قائم مقام خبر» قسم اول مانند:

زید قائم

و دوم مانند:

قائم زید

قسم اخیر باید معتمد بر استفهام یا نفی باشد.

برای قسم اخیر دو ترکیب هست ۱) قائم مبتدا زید فاعل قائم مقام خبر ۲) قائم خبر مقدم زید مبتدای مؤخر.

ارَاغِبْ اَنْتَ عَنْ اَلِهْتِي يَا اِبْرَاهِيْمَ.



## مفرد و مرکب

وقتی يك كلمه بتنهائی ذكر شود عنوان مفرد دارد و وقتی با كلمه ديگر تركيب شد بآن مركب اطلاق ميشود مركب را روی ارتباط و تناسب كلمات باقسام ذيل منحصر کرده اند :

۱- تركيب اضافی ۲- تركيب مزجی ۳- تركيب عددی ۴- تركيب تقییدی ۵- تركيب اسنادی.

مثال از تركيب اول - باب المدرسه - دوم - سیبویه - سوم - خمسة عشر - چهارم - التلمیذ الساعی - پنجم زید عاذر یا اعتذر زید .  
تمام پنج تركيب فوق دارای معنا هستند الا اینکه معنای آنها کامل نیست فقط یکی از این ترکیب (ترکیب پنجم) معنای آن کامل و مستمع از شنیدن آن رفع انتظارش میشود.

## تركيب اسنادی

مسند یا خبر و مسند الیه یا مبتدا

تركيب اسنادی شامل دورکن است یکی مسند الیه و دیگری مسند، مسند الیه آن اسمی است که نسبتی بآن دهند، (یا از آن سلب کنند) و مسند آن عملی است که بمسند الیه نسبت داده شود، عبارت دیگر مسند الیه مبتدائی است که از او خبر دهند و مسند خبری است که بمبتدای نسبت داده میشود. در ترکیب پنجم: «زید عاذر»

زید مسند الیه یا مبتدا و عاذر مسند یا خبر است.

\* چنانچه از جهت عدد مطابقت بین مبتدا و وصف نباشد

أَقَائِمُ الزَّيْدَانِ أَقَائِمُ الزَّيْدُونَ

بنابر این از مطالب مذکور چنین نتیجه میگیریم که محل مبتدا و خبر در ترکیب اسنادی است و در ترکیبات اسنادی باید مبتدا را از خبر و خبر را از مبتدا تمیز داد و سایر ترکیبات هم چنانچه دارای اسناد شدند بدیهی است مبتدا و خبر خواهند بود.

۱- باب المدرسة مفتوح. ترکیب: (باب المدرسة مضاف و مضاف الیه مبتدا،

مفتوح خبر).

۲- سیویه کان رجل عالماً. ترکیب: (سیویه، مبتدا کان فعل ناقص، ضمیر اسم

کان، عالم اخیر کان جمله خبر).

۳- خمسة عشر اكثر من اربعة عشر. ترکیب: (خمسة عشر مبتدا، اكثر خبر، من اربعة

عشر جار و مجرور متعلق به اكثر).

۴- التلميذ الساعي ينجح. ترکیب: (التلميذ مبتدا، الساعي صفت، ينجح فعل

ضمیر فاعل محال مر فوع خبر).

چنانچه جلو این ترکیبات فعل تام معلوم گذارده شود تماماً تبدیل میشوند به فاعل و اگر فعل مجهول گذارده شود تبدیل میشوند به نایب فاعل.

مجهول	معلوم
۱- سد باب المدرسة	۱- سد باب المدرسة
بسته شد در باب مدرسه	در باب مدرسه بست
۲- ارسل سيويه	۲- ارسل سيويه
فرستاده شد سيويه	سيويه فرستاد
۳- استثنى خمسة عشر	۳- كفى خمسة عشر
استثنا شد با نزده	كفايت كرد با نزده
۴- سئل التلميذ الساعي	۴- سئل التلميذ الساعي
شاگرد کوشا مورد پرسش واقع شد	شاگرد کوشا سؤال کرد

\* وصف «قام» مبتدا زیدان وزیدون فاعلند قام مقام خبر «سد سد خبر» چنانچه در تشبیه و

### عامل رفع مبتدا و خبر

در مبحث فاعل و نایب فاعل متذکر شدیم عامل فاعل فعل معلوم و عامل نایب فاعل فعل مجهول است و رفع این دو معمول بواسطه وجود این دو عامل است و این دو عامل که لفظاً در جلو فاعل و نایب فاعل ذکر شده آندورا مرفوع کرده است. در این مبحث می بینیم لفظاً عاملی در جلو مبتدا ذکر نشده تا که رفع مبتدا بواسطه آن باشد از طرفی هم نمیشود گفت مبتدا را عاملی نیست پس عامل مبتدا باید معنوی بوده باشد و ابتدائیت که موضوعی است معنوی مبتدا را رفع دهد و خبر هم بواسطه وجود مبتدا مرفوع شده باشد :

ورفعوا مبتداً بالابتداء      كذاكَ رَفَعُ خَبْرًا بالمبتدا

بنابر این میتوان مبتدا را چنین تعریف کرد:

مبتدا اسمی است مرفوع عاری از عوامل لفظی و خبر جزئی است که تمام کننده معنای مبتداست.

از این تعریف میتوان چنین نتیجه گرفت :

۱- افعال و حروف صلاحیت ندارند که مبتدا بشوند.

۲- اسمائی که در اوائل جملات با عوامل لفظی همراه هستند مبتدا نخواهند بود.

(باستثنای عامل زائد و شبه زائد مانند جملات ذیل).

بِحَسْبِكَ دَرَهُمْ .      ترکیب : (باء زاعده ، حسب مجرور به باء

(لفظاً) مضاف کاف مضاف الیه محلا مرفوع مبتدا، درهم خبر).

رَبُّ طَالِبٍ صَالِحٍ فِي مَدْرَسَتِنَا .      ترکیب : (رب طالب جار و مجرور محلا

مرفوع مبتدا ، صالح صفت، فی مدرستنا جار و مجرور مضاف، نا

مضاف الیه، محلا مرفوع خبر).

جمع مطابقت باشد

اقائمون الزيدان. اقايمون الزيدون

وصف قائمان وقائمون خبر مقدم امت والزيدان والزيدون مبتدای مؤخر.

والثاني مبتدا و ذالو وصف خبر      ان في سوي الافراد طبقا استقر

چند قاعده کلی راجع به مبتدا و خبر

۱- مبتدا باید معرفه باشد تا خبری که از آن داده میشود مورد استفاده قرار گیرد (اگر اسم نکره هم خبرش مورد استفاده بود میتواند مبتدا باشد).

ولا يجوز الابتداء بالكرة      ما لم تقد كعند زيد نمرة

۲- خبر باید مؤخر از مبتدا و مبتدا مقدم بر خبر ذکر گردد لیکن در بعضی موارد تقدیم خبر بر مبتدا واجب است:

والاصل في الاخبار ان تؤخر      وجوزوا التقديم اذا ضررا

۳- خبر ممکن است یکی از شش صورت ذیل را دارا باشد:

۱- اسم مفرد جامد «النحو علم»      ۲- اسم مفرد مشتق «النحو نافع»

۳- جمله اسمیه «النحو نفعه كثير»      ۴- جمله فعلیه «النحو ينفعنا»

۵- شبه جمله (۱) «علم النحو في كتابنا»      ۶- شبه جمله «لدينا كتاب النحو»

در جملاتی مانند جمله دوم، سوم و چهارم میبایستی ضمیری بعنوان رابط بین مبتدا و خبر در کلام باشد الا اینکه در جمله دوم محذوف و در سوم بارز و در چهارم آن رابط مستتر است:

ومفردا يأتي ويأتي جملة      حاوية معني الذي سيقت له

۴- قبلا اشاره کردیم که جار و مجرور و ظرف (شبه جمله) متعلق دارند بنا بر این در جملات پنجم و ششم و نظائر این دو جمله افعال یا اسمائی مانند «کائن» و «استقر» باید در تقدیر گرفت:

واخبارها بظرف او بحرف جر      ناوین معني كائن او استقر

نسبت به سایر مسائل دیگر مبتدا و خبر به امثله بعد و توضیحات مربوطه بانها مراجعه شود.

(۱) شبه جمله در مثال پنجم جار و مجرور و در مثال ششم ظرف است.

جملات مختلفه از مبتدا و خبر و توضیحات مربوطه

۱- اللهُ رَبُّنَا . تر گیب : «الله مبتدا بنامضاف و مضاف الیه خبر»

توضیح - (اسم مفرد جامد خبر واقع شده احتیاجی به رابط نیست).

۲- الحسود لا یسود . تر گیب : «الحسود مبتدا لانافیله یسود فعل ضمیر

فاعل محلا مرفوع خبر» .

توضیح - (جمله فعلیه خبر واقع شده و ضمیر رابط مستتر است «هو» ) .

۳- السعادة غاية الانسان . تر گیب : «السعادة مبتدا، غایة الانسان مضاف

ومضاف الیه خبر» .

توضیح - (مضاف ومضاف الیه خبر واقع شده است ) .

۴- عندی درهم ولی وطر . تر گیب : «عند ظرف مضاف یاء مضاف الیه خبر مقدم

درهم مبتدا مؤخر، لی جار و مجرور خبر مقدم، وطر مبتدا مؤخر»

توضیح - ( چون مبتدا در این دو جمله نکره است خبر ظرف و جار

و مجرور خبر بر مبتدا مقدم شده ) .

ونحو عندی درهم ولی وطر ملتزم فیہ تقدم الخبر -

۵- زید اخوك . تر گیب : «زید مبتدا، اخو خبر مضاف، كاف

مضاف الیه» .

توضیح - (در این جمله خبر و مبتدا هر دو معرفه هستند بنابراین

میتوان خبر را مبتدا قرار داد) .

۶- کیف حالک . تر گیب : «کیف خبر مقدم، حالک مضاف ومضاف

الیه مبتدا مؤخر»

توضیح - (اسماء استفهام صدارت طلب هستند از این جهت خبر بر مبتدا

مقدم است )

۷- فِي الْمَدْرَسَةِ رَئِيسَهَا - ترکیب «فی المدرسة جار و مجرور خبر مقدم، رئیس

مضافها مضاف الیه مبتدا»

توضیح - (از جهت اینکه برگشت ضمیر بر متأخر صحیح نیست مبتدا  
با اینکه معرفه است مؤخر است).

۸- الْعِلْمُ مُفِيدٌ - ترکیب: «العلم مبتدا، مفید خبر، العلم نور -

العلم مبتدا، نور خبر»

توضیح - (خبر در اولی اسم مشتق است این موردی است که باید  
ضمیری بعنوان رابط در تقدیر گرفت و در دومی خبر چون جامد است تقدیر رابط  
لزومی ندارد).

وَالْمُفْرَدُ الْجَامِدُ فَارِعٌ وَإِنْ يَشْتَقُ فَهُوَ ذُو ضَمِيرٍ مُسْتَكِنٍ

۹- مَا أَحْسَنَ الْوَفَاءَ - ترکیب: «ما تعجیبیه مبتدا، احسن فعل تعجب ضمیر

فاعل، الوفاء مفعول به، جمله خبر»

توضیح = (جمله تعجیبیه خبر واقع شده است)

۱۰- مَنْ يَطْلُبُ يَجِدْ - ترکیب: «من شرطیه محلا مرفوع مبتدا، یطلب

فعل ضمیر فاعل فعل شرط، یجد فعل ضمیر فاعل جزای شرط،  
جمله محلا مرفوع خبر»

توضیح - (جمله جزائیه خبر واقع شده است.)

۱۱- الْأَمِيرَةُ مَرِيضَةٌ - ترکیب: «الاميرة مبتدا، مریضة خبر»

توضیح - (خبر باید از لحاظ افراد تشبیه و جمع با مبتدا مطابقت

داشته باشد)

۱۲- الشَّجَرَاتُ يَابِسَاتٌ - ترکیب: «الشجرات مبتدا، یابسات خبر»

توضیح = (خبر جمع است و مؤنث - از جهت اینکه مبتدا جمع

است و مؤنث)

۱۳- الزَّيْدَانِ قَائِمَانِ - ترکیب : «الزیدان مبتدا ، قائمان خبر»

توضیح = (مبتدا مذکر و تشبیه است خبر نیز مذکر و تشبیه است)

۱۴- هُوَ شَاعِرٌ كَاتِبٌ - ترکیب : « هو مبتدا ، شاعر خبر ، کاتب خبر دوم»

توضیح = (ضمیر مرفوع مبتدا و خبر متعدد است)

۱۵- اسَاعَى التَّلْمِيذُ - ترکیب : « همزه استفهام ، ساعی مبتدا ، التلمیذ

فاعل ، قائم مقام (سد مسد) خبر»

توضیح = (چنانچه مبتدا وصف باشد و معتمد به حرف نفی و

استفهام هم باشد اسم مرفوع بعد آن فاعل خواهد بود سد مسد خبر)

۱۶- اَقَائِمُ الزَّيْدَانِ - ترکیب : «همزه استفهام ، قائم مبتدا ، الزیدان

فاعل ، سد مسد خبر»

توضیح - (این صورت جمله هم چون مبتدا مفرد است اسم مرفوع

بعد فاعل است)

۱۷- اَقَائِمَانِ الزَّيْدَانِ - ترکیب : «همزه استفهام ، قائمان خبر مقدم ،

الزیدان مبتدای مؤخر»

توضیح - (چون در این جمله قائمان تشبیه است و باضمیر فاعل

همراه از جهت اینکه الزیدان بعد از آن ذکر شده قائمان خبر مقدم است ، و الزیدان

مبتدای مؤخر)

۱۸- اَقَائِمُونَ الزَّيْدُونَ - ترکیب : «همزه استفهام ، قائمون خبر مقدم ،

الزیدون مبتدای مؤخر»

توضیح - ( ازمثال های ۱۶-۱۷ و ۱۸ این نتیجه گرفته میشود در

وقتی که بین وصف و فاعل از لحاظ عدد مطابقت باشد جمله مبتدا و خبر است و چنانچه

مطابقت نباشد فعل و فاعل)

۱۹- زَيْدٌ قَائِمٌ هُوَ - ترکیب : « زید مبتدا ، قائم خبر ، هو تأکید یا

فاعل برای قائم »

توضیح - ( در شماره ۸ اشاره شد چنانچه خبر اسم مفر دمشتق باشد خبر حامل ضمیری است بعنوان رابط - در این جمله همان ضمیر آشکارا ذکر شده و ترکیب تأکید یا فاعل را گرفته است )

۲۰- الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ مَحْتَاجٌ - ترکیب : « الغنی مبتدا ، الفقیر مبتدای دوم ، محتاج

خبر برای هر دو »

توضیح - (مبتدا در این جمله متعدياً ذکر شده است)

۲۱- اَيْنَ صَاحِبِ الْبَيْتِ - ترکیب : « این خبر مقدم ، محلاً مرفوع صاحب

البیت مضاف و مضاف الیه ، مبتدای مؤخر »

توضیح - ( این از اسما صدارت طلب است از این جهت مقدم بر

مبتدا ذکر شده است )

۲۲- الْإِنْسَانُ هُوَ الْحَيَوَانُ النَّاطِقُ - ترکیب : « الانسان مبتدا ، هو ضمیر فصل ، الحيوان

خبر ، ناطق صفت برای حیوان »

توضیح - ( خبر باید نکره و مبتدا معرفه باشد اگر هر دو معرفه

باشند برای رفع اشتباه ضمیری در وسط بعنوان ضمیر فصل یا عماد ذکر میشود )

۲۳- الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - ترکیب : « المؤمنون مبتدا ، هم ضمیر فصل ،

المفلحون خبر »

توضیح - ( این جمله مانند جمله شماره ۲۲ دارای ضمیر فصل است الا اینکه چون

مبتدا و خبر هر دو جمع هستند ضمیر فصل نیز جمع ذکر شده است )

۲۴- لَوْلَا الْعِلْمُ لَكَانَ النَّاسُ كَالْبَهَائِمِ - ترکیب : « لولا حرف شرط ، العلم مبتدا ، لام

جواب لوکان از افعال ناقصه ، الناس اسم کان ،

کالبهائم جار و مجرور خبر برای کان »



توضیح - (بعد از لولا خبر مبتدا وجوباً حذف میشود)

۴۵- لَعْمَرُوكَ (بجان تو) ترکیب: « لام ابتداء ، عمرک مضاف و مضاف الیه مبتدا ، خبر محذوف »

توضیح - ( قسمی خبر بعد از لعمرک وجوباً حذف میشود )

و بعد لولا غالباً حذف الخبر ﴿ حَتَّمْ وَفِي نَصِّ يَمِينِ ذَا اسْتَقَرَّ ۞ ﴾

۴۶- کُلُّ صَانِعٍ وَمَا صَنَعَ - ترکیب: « کل صانع مضاف و مضاف الیه مبتدا ،

واو معیه ، ماموصول عطف بر مبتدا ، صنع فعل ضمیر فاعل صله ما ، بی نیاز از خبر »

توضیح - ( در این جمله چون واو بمعنای مع میباشد مبتدا بی

نیاز از خبر است در حقیقت جمله بدین معناست ( کُلُّ صَانِعٍ مَعَ مَا صَنَعَ )

و بعد و او عینت مفهوم مع ﴿ كَمَثَلِ كُلِّ صَانِعٍ وَ مَا صَنَعَ ۞ ﴾

۴۷- ضَرَبِي الْعَبْدُ مَسِيئًا - ترکیب: « ضریب مضاف و مضاف الیه مبتدا ، عبد

مفعول ، مسیئاً حال »

توضیح - ( چنانچه مبتدا مصدر باشد و بعد از آن حال قائم مقام

خبر باشد وجوباً خبر محذوف است )

۴۷ - الْبَابُ الْأَوَّلُ - ترکیب: « الباب خبر ، الاول صفت ، مبتدا محذوف

است جوازا »

توضیح - ( در جائیکه قرینه در کلام باشد مبتدا جایز است حذف

شود تقدیر « هذا » )

۴۹ - مَرِيضٌ - ترکیب: « خبر در جواب کیف ابوك مثلا »

توضیح - ( در جائیکه قرینه در کلام باشد «بتدا را میتوان حذف

کرد ، در آیه شریفه ذیل یکقسمت از مبتدا محذوف است )

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا - أَي فَعَلَهُ لِنَفْسِهِ وَأَسَاءَ تَه عَلِيهَا -  
 وَفِي جَوَابِ كَيْفَ زَيْدٌ قُلْ دُتِفَ      فزَيْدٌ اسْتَغْنَى عَنْهُ إِذْ عَرِفَ

۳۰ - صبر جمیل - ترکیب : « صبر خبر ، جمیل صفت ، »

توضیح - (مبتدای این جمله و جواباً حذف شده است زیرا خبر مصدری است از جنس مبتدای محذوف «صبری» در واقع جمله فوق در اصل چنین بوده (صبری صبر جمیل)

۳۱ - أَكْرَمَ الْعُلَمَاءَ لَا سِيَّمَا زَيْدٌ - ترکیب : « اکرم فعل ضمیر فاعل ، العلماء مفعول

لاسیما استثنا، زید خبر »

توضیح - «اسم مرفوع بعد از لاسیما خبری است برای مبتدای محذوف هو که جواباً حذف میشود»

۳۲ - نَعِمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ - ترکیب : « برای این جمله سه ترکیب هست ۱ نعم

از افعال مدح ، الرجل فاعل ، زید بدل از فاعل ، ۲ نعم الرجل خبر مقدم ، زید مبتدای مؤخر ، ۳ نعم از افعال مدح ، الرجل فاعل ، زید خبر برای مبتدای محذوف (هو) - (نعم الرجل هو زید)

۳۳ - خَرَجْتُ فَإِذَا الْعَدُوُّ - ترکیب : ( خرجت فعل ضمیر فاعل ، فاء عطف ،

إذا فجائیه ، العدو مبتدا )

توضیح - (العدو در این جمله مبتدا است و خبر آن کامن جوازا حذف شده است بعد از اداء فجائیه نوعاً خبر حذف میشود)

۳۴ - رَبِّ رَفِيقٍ يَضْرُكُ - ترکیب : (رب رفیق جار و مجرور محلاً مرفوع

مبتدا ، يضرک فعل فاعل مفعول خبر)

توضیح - (قبلا اشاره کردیم رب زائده است اعراباً بنا بر این رفیق محلاً مرفوع مبتداست و جمله بعد خبر آن)

۳۵ - کمال الجود بذل الموجد - ترکیب: «کمال الجود مضاف ومضاف الیه مبتدا ،

بذل الموجود مضاف ومضاف الیه خبر»

توضیح - (مبتدا ، وخبر هر دو مضاف ومضاف الیه هستند).

۳۶ - من قوة الايمان ان تقبلوا الى الصلوة - ترکیب: «من قوة جار ومجرور مضاف، الايمان

مضاف الیه، ان ناصبه ، تقبلوا فعل ضمیر فاعل تحویل بمصدر ،

(اقبالکم) الی الصلوة جار ومجرور»

توضیح - ( من قوة الايمان محلا مرفوع است خبر مقدم، وان

تقبلوا الی الصلوه مبتدای مؤخر).

۳۷ - ما بيدك ومن انت - ترکیب: «ما استفهامیه مبتدا ، بيد جار ومجرور ،

کاف مضاف الیه ، محلا مرفوع خبر - من استفهامیه خبر مقدم، انت

مبتدای مؤخر»

توضیح - (چنانچه بعد از من وما استفهامیه کلمه واقع شود که برای

مبتدا بودن صالح نباشد اسماء استفهام مبتدا خواهند بود و بقیه جمله خبر ، مانند

قسمت اول جمله - واکر کلمه واقع شود که صالح باشد آن کلمه مبتدا خواهد بود و اسم

استفهام خبر مقدم مانند قسمت دوم جمله ) .

### ۵ - نواسخ

نواسخ دسته از افعال و حروف هستند که بر جمله مبتدا و خبر داخل شده اعراب

و حکم آندو را تغییر میدهند دسته افعال عبارتند از :

افعال ناقصه - افعال مقاربه - افعال قلوب

و حروف

حروف مشبهة بالفعل - ما و لام مشبهه بلیس - لاء نفی جنس

### افعال ناقصه

کان - صار - اصبح - امسى - ظلم - اضحى - بات - مازال  
ما برح - ما فتىء - ما انفك - ما دام - ليس

عمل این افعال مانند کان رفع به مبتدا و نصب به خبر است کان زید قائماً

تر کيب «کان از افعال ناقصه زید اسم کان قائماً خبر کان»

### حالت تسمیه این افعال بفعل ناقص

در مبحث فاعل چنانکه دیدیم افعال تام با ذکر فاعل معنای آنها کامل میبود و  
احیاناً اگر فعل متعدی بود مفعول هم میگرفت در این مبحث می بینیم معنای این  
افعال با ذکر فاعل (اسم مرفوع) کامل نمیگردد و احتیاج به اسم یا جمله دیگری (خبر)  
هست تا معنای آنها کاملاً گردد بدین مناسبت این افعال را افعال ناقصه خوانند .

و از جهة اینکه صرف بعضی از این افعال کامل نیست بآنها افعال جامد و غیر  
متصرف نیز میگویند و از این لحاظ میتوان آنها را سه دسته تقسیم کرد ۱ آنهایکه  
مانند سایر افعال متصرف هستند (کان - صار) ۲ آنهایکه غیر متصرف هستند  
(مادام و ليس) ۳ آنهایکه صرفشان ناقص است (بقیه) .

### معانی و خصوصیات این افعال

گان - در بین این افعال کان بمعنای مختلف آمده است از جمله : ثبت - وجد  
حضر - و صار - و در عین حال ممکن است یکی از این سه حال «تامه  
ناقصه - زائده» را دارا باشد .

کان وقتی تامه است که معنای آن با اسم مرفوع کامل باشد - کان الله و لم یکن  
شیئیء و آن در وقتی ناقصه است که برای تکمیل معنا احتیاج بخبر داشته باشد . و زائده  
بودن آن هم در وقتی است که بود و نبود آن در جمله یکسان باشد .

## مواردیکه کان زائد است

کان در وقتی زائد است (من غیر قیاس) که بین دو موضوع متلازم: صفت و موصوف - مبتدا و خبر - صله و موصول - فعل و فاعل - فعل مجهول و نایب فاعل ذکر شده باشد.

۱- صفت و موصوف «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ كَانُ قَائِمًا»

۲- مبتدا و خبر «زَيْدٌ كَانُ يَكْتُبُ»

۳- صله و موصول «جَاءَ الَّذِي كَانُ أَكْرَمْتَهُ»

۴- فعل و فاعل «كَانُ يَكْتُبُ التَّلْمِيزُ»

۵- فعل مجهول و نایب فاعل «لَمْ يُوْجَدْ كَانُ مِثْلَكَ»

و در وقتی که بعد از ماتعجیبیه واقع شود «مَا كَانَ أَحْسَنَ الْكُتَابِ» قیاساً زائده است.

## فعل کان و اسم آن حذف میشود

چنانچه فعل کان بعد از آن ولو شرطی واقع شود جایز است خود فعل و اسم آن حذف شود و تنها خبر باقی بماند: انْ خَيْرٌ اَفْخَيْرًا - انْ شَرٌّ اَفْشَرًا - اسْتَفْدَ و لَوْ كَلِمَةٌ فِي النَّهَارِ - انْ كَانُ عَمَلُكَ خَيْرًا فَكَانَ جَزَاؤُكَ خَيْرًا .

وِيَحْذُفُونَهَا وَيَقُونَ الْخَبْرَ \* وبعْدَ انْ و لَوْ كَثِيرًا ذَا اسْتَهْرَ

صار - بمعنای رجوع و تحول و انتقال استعمال شده است چنانچه بمعنای دو فعل اخیر استعمال شود ناقصه و اگر بمعنای رجوع باشد تامه است: صَارَ الْفَقِيرُ غَنِيًّا (ناقصه) صَارَ الْفَقِيرُ . (تامه) (فقیر غنی شد ۱ بر گشت فقیر ۲) ترکیب: صار از افعال ناقصه الفقير اسم آن، غنياً خبر (۱) - صار فعل الفقير فاعل (۲)

### اصبح = اضحی = ظل = بات = امسی

موارد استعمال این افعال در وقتی است که بخواهیم مسند الیهی را متصف کنیم در مدتی از زمان «در روز و شب» با آنچه بعداً بعنوان مسند برای آن ذکر میکنیم مثلاً اگر گفتیم «بات زید نائماً» زید را متصف کرده ایم باینکه تمام مدت شب را بخواب بوده است یا اینکه اگر این نسبت را دادیم:

اصبح زید باکیاً - باید معنی کنیم تمام مدت صبح را زید در گریه بوده است در هر صورت زید اسم در هر دو جمله و نائماً و باکیاً خبر .

### ما زال، ما برح، ما انفك، ما فقیء

این چهار فعل از آنجائیکه حرف نفی (ما) در آنها داخل شده است معنای اصلی خود را که عدم ثبات و قرار بوده از دست داده و اکنون موجب هستند باین معنی مفید معنای ثبات و قرارند چنانچه بگوئیم «ما زال زید کاتباً» - باید معنا کنیم زید پیوسته کاتب است .

البته عمل این چهار فعل در وقتی است که با حرف نفی - نهی - یا استفهامی شروع شوند .

### مادام = لیس

مادام برای استمرار اسناد است و لیس برای نفی آن اگر بگوئیم:

(۱) اجلس مادمت جالساً و (۲) لیس التمهید حاضراً

باید معنای بنشین مادامیکه من نشسته ام (۱) و اکنون آنشاگرد حاضر

نیست (۲)

توضیح - سایر مشتقات این افعال بمانند صیغه ماضی آنها عمل میکنند البته این نسبت بآنهاست که مشتقاتی دارند - کونوا قوامین بالقسط - و يكون الرسول علیکم شهیداً - و غیر ماضی مثله قد عملاً - ان كان غیر الماض منه استعمالاً

نموده های مختلف از عمل فعل ناقص و ترکیب آنها

- ۱- الناس ليسوا سواء - ترکیب : «الناس مبتدا ، ليسوا از افعال ناقصه ضمیر اسم آن ، سواء خبر آن ، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»
- ۲- لا يبيت القانع الا شاكراً - ترکیب : «لأنافيه يبيت از افعال ناقصه ، القانع اسم آن ، الاداة حصر شاكراً خبر برای يبيت»
- ۳- لا يبيت شاكراً الا القانع - ترکیب : «لأنافيه ، يبيت از افعال ناقصه ، شاكراً خبر مقدم ، الاداة حصر ، القانع اسم يبيت»
- ۴- لا يفتأ الكريم محبوباً - ترکیب : «لأنافيه ، يفتأ از افعال ناقصه ، الكريم اسم آن ، محبوباً خبر»
- ۵- ما زال الكسلان لا يحب المطالعة تر كيب : «ما زال از افعال ناقصه ، الكسلان اسم آن لا يحب فعل ضمیر فاعل ، المطالعة مفعول ، جمله در محل نصب خبر برای ما زال»
- ۶- الطمع لم يكن ممدوحاً - ترکیب : «الطمع مبتدا ، لم جازمه یکن فعل ناقص ضمیر اسم آن ممدوحاً خبر»
- ۷- کن ابن من شئت واكتسب ادباً یغنيك محموده عن النسب

«ترکیب» : - کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن ، ابن خبر مضاف ، من مضاف الیه ، شئت فعل فاعل ، وعطف ، اكتسب فعل ضمیر فاعل ، ادباً مفعول - یعنی فعل ، كاف مفعول محمود فاعل مضاف ها مضاف الیه ، عن النسب جارو مجرور .

۸- أَحِبُّ صَدِيقَكَ إِنْ فَقِيرًا وَإِنْ غَنِيًّا - ترکیب: « احبب فعل ضمیر فاعل،

صدیق مفعول کاف مضاف الیه، ان حرف شرط، فقیر اخیر کان محذوف  
واوعطف، ان شرطیه غنیا خبر کان محذوف»

توضیح - (فعل ناقص واسم آن در هر دو جمله حذف شده است)

(ان کان صدیقك فقیراً - وان کان صدیقك غنیاً)

۹- لَيْسَ مِنْ عَادَةِ الْكَرِيمِ أَنْ يَمْدَحَ نَفْسَهُ - ترکیب: «لیس از افعال ناقصه من

عاده جاراو مجرور مضاف الکریم مضاف الیه محالا منصوب خبر  
مقدم برای لیس، ان یمدح فعل ضمیر فاعل مؤول بمصدر محالا مرفوع  
اسم برای لیس، نفس مفعول مضاف ها مضاف الیه - (لیس المدح  
من عاده الکریم)

۱۰- تَعْلَمُ مَا دَمَتْ حَيًّا - ترکیب: «تعلم فعل ضمیر فاعل، مادمت از افعال ناقصه

ضمیر اسم آن، حیا خبر» (۱)

۱۱- مَا فَتَىٰ إِذْ الْحَقُّ مُنْتَصِرًا - ترکیب: «ما فتی از افعال ناقصه الحق اسم آن

منتصراً خبر»

۱۲- قَدْ يَصِيرُ الْخَصْمَ عَوْنًا - ترکیب: «قد تقلیلیمه بصیر از افعال ناقصه، الخصم اسم

بصیر، عوناً خبر»

۱۳- أَضْحَى الْعَبْدُ خَرًّا - ترکیب: «اضحی از افعال ناقصه العبد اسم اضحی

خرّاً خبر»

۱۴- مَا زَالَتْ النَّاسُ مُخْتَلِفَةً - ترکیب: «ما زالت از افعال ناقصه الناس اسم ما زالت،

مختلفة خبر»

(۱) ما، در مادام مصدر به ظرفیه است بآن مناسبت بآن ظرفیه مصدر به میگویند که نیابت دارد از

مصدر محذوف «مدءوام». بنابراین صورت اصلی جمله این است

تعلم مدة دوامك حياً



۱۵ - لَا تَكُنْ فُظًّا - ترکیب: «لانا هییه تکن از افعال ناقصه، ضمیر اسم

آن فظاً خبر»

۱۶ - لَا يَزَالُ الْحَقُّ بَاقِيًّا - ترکیب: «لا یزال از افعال ناقصه، الحق اسم لا یزال،

باقیاً خبر»

إِذَا كَانَ رَبُّ الْبَيْتِ بِالْدَفِّ مَوْلِعًا فَشِيمَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ كُلِّهِمُ الرِّقْصُ

ترکیب: «اذا زمانیه، کان از افعال ناقصه، رب اسم کان مضاف اضافه به بیت بیت مضاف الیه، بالدف جارو مجرور مولعاً خبر برای کان - فاء نتیجه، شیمه خبر مقدم مضاف، اهل مضاف الیه بیت مضاف الیه اهل، کل تاکید مضاف هم مضاف الیه، الرقص مبتدای مؤخر.»

۱۸ - كُنْتَ مَيْتًا وَالْعِلْمُ أَحْيَانِي - ترکیب: «كنت از افعال ناقصه، ضمیر اسم

آن، میتاً خبر و اعطف، العلم مبتدا، احیانی فعل و فاعل مفعول خبر برای مبتدا»

۱۹ - بَاتَ الْمَذْنِبُ خَائِفًا - ترکیب: «بات از افعال ناقصه، المذنب اسم

بات، خائفاً خبر»

۲۰ - أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ - ترکیب: «اینما ظرف متضمن معنای شرط

تکونوا از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن، یدرک فعل کم مفعول الموت فاعل»

این بیت ترکیب شود

وَكَمْ مِنْ فَتْنَةٍ يَمْسِي وَيَصْبِحُ آمِنًا وَقَدْ نَسِجَتْ أَكْفَانَهُ وَهُوَ لَا يَدْرِي (۱)

(۱) اسم افعال ناقصه از جهت افراد، تشبیه و جمع و مؤخر بودن از فعل و سایر موضوعات دیگر عیناً مانند فاعل است آنچه راجع به فاعل گفته شد باید نسبت به اسم این افعال در نظر داشت. در مورد خبر این افعال هم از جهت تنکیر و تعریف و تقدیم و تأخیر و سایر جهات دیگر باید قواعد بین مبتدا و خبر را در نظر گرفت الا اینکه خبر این افعال چنانچه فعل باشد باید فعل مضارع

## افعال مقاربه

دومین دسته از افعال که ناسخ مبتدا و خبر میباشند افعال مقاربه هستند فرق این دسته از افعال با افعال ناقصه این است که خبر این افعال باید فعل آخر مضارع باشد و از لحاظ معنی بسه قسمت تقسیم میشوند :

### رجاء، قرب، شروع

كَانَ كَادٌ وَعَسَىٰ لَكِن نَدْرٌ      غَيْرِ مُضَارِعٍ لِهَدْيَيْنِ خَيْرٌ

افعالی که متضمن معنای رجاء (وقوع خیر) هستند عبارتند از: عسی، حری، اخلو لق و آن افعالی که بر قرب (وقوع خیر) دلالت دارند عبارتند از: کاد، کرب، اوشک و بقیه که حاکی از معنای شروع در خیر هستند بشرح زیر عبارتند از: (۱)

۱ انشاء ۲ طفق ۳ جعل ۴ اخذ ۵ ابتداء ۶ علق ۷ هب ۸ انبری

بیشتر این افعال جامد هستند باین معنا مشتقاتی ندارند مضارع کاد «یکاد» و اوشک «یوشک» استعمال شده است بعضی اسم فاعل اوشک «موشک» را نیز ذکر کرده اند

وَاسْتَعْمَلُوا مُضَارِعًا لَّأَوْشَكًا      وَكَادَلَا غَيْرِ وَزَادُوا مَوْشَكًا

\* ذکر شود البته با استثنای این ۶ فعل

كان - امسى - اصبح - اضحى - ظل - بات

که اگر با حرف قدهمراه باشند جایز است فعل ماضی ذکر شود :

كان الولد قد نجح

(خبر مقرون بحرف «قد» میباشد از این جهت خبر فعل ماضی است)

كان الدروس يكتتب

(فعل مضارع مجهول)

كان الاستاذ يلقى الدروس على تلامذته

(فعل مضارع معلوم)

(۱) آنچه از افعال شروع مشتق شود جزء افعال مقاربه نبوده بمانند سایر افعال متعدی و لازم

معمول خواهند داشت

افعال مضارعی که خبر این افعال واقع میشوند غالباً با حرف نصب «ان» مقرون هستند و از خبر دو فعل «حری - اخلولق» هیچگاه ساقط نمیشود. لکن در هشت فعل اخیر ترك حرف نصب واجب است.

و مثل كاد في الاصح كرابا \* و ترك ان مع ذي الشروع وجبا

نَدگر - عسی - حری - و اخلولق این سه فعل با سایر افعال مقاربه از لحاظ ترکیب فرقی دارند گاهی ممکن است تامه و گاهی ممکن است ناقصه واقع شوند ضمن مثال باین موضوع اشاره میشود.

### نمونه‌هایی از عمل این افعال

ترکیب

مثال

«کاد از افعال مقاربه، الراكب اسم کاد»

۱- كاد الراكب يسقط -

يسقط فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر برای کاد «

«حری از افعال مقاربه، الغائب اسم حری»

۲- حری الغائب ان يحضر -

ان يحضر فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر برای حری «

«اخلولقت از افعال مقاربه، السماء اسم

۳- اخلولقت السماء ان تمطر -

اخلولقت، ان تمطر فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر برای اخلولقت «

«اوشك از افعال مقاربه، المال اسم

۴- اوشك المال ان يفنى -

اوشك، ان يفنى فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر برای اوشك «

۵- علق صاحب البيت يحدث ضيوفه - «علق از افعال مقاربه، صاحب

البيت مضاف و مضاف اليه اسم علق، يحدث فعل ضمير فاعل، ضيوف

مفعول مضاف، هم مضاف اليه محلا منصوب خبر برای علق «

۶- کَرَبْتَ الصَّلَاتِ اَنْ تَنْقِضِي - «کربت از افعال مقاربه، الصلات اسم

کربت، ان تنقضی فعل ضمیر فاعل محلا منصوب خبراً برای کربت «

۷- عَسَى اللّٰهَ اَنْ يَرْحَمَ عِبَادَهُ - «عسی از افعال مقاربه، الله اسم عسی

ان یرحم فعل ضمیر فاعل، عباد مفعول مضاف، ها مضاف الیه جمله محلا

منصوب خبر برای عسی «

۸- يَوْشِكُ الْحَرْمَتِي وَصَلَ اِلَى نَهَائِيَةِ يَذِيبُ الْجَسَامَ - «يوشك از افعال مقاربه،

الحر اسم يوشك، متی اسم شرط، وصل فعل ضمیر فاعل، الی نهایته

جار و مجرور هاء مضاف الیه، یذیب فعل ضمیر فاعل، الاجسام مفعول جمله

محلا منصوب خبر برای يوشك «

عَسَى تَامَهُ - عَسَى نَاقِصَهُ

۱ عَسَى الْمَرِيضُ اَنْ يَشْفَعَ ۲ عَسَى اَنْ يَشْفَعَ الْمَرِيضُ

دو جمله فوق را بر حسب اینکه عسی را در آنها تامه یا ناقصه بگیریم بترتیب ذیل

میتوانیم آنرا بچهار صورت ترکیب کنیم

ترکیب ۱ جمله اول : عسی از افعال مقاربه، مریض فاعل عسی، ان یشفع فعل ضمیر

فاعل محلا منصوب مشابه مفعول یا محلا مرفوع بدل اشتمال از مریض .

«صورت تامه» (بی خبر)

ترکیب ۲ جمله اول : عسی از افعال مقاربه، المریض اسم عسی، ان یشفع فعل

ضمیر فاعل تاویل به مفعول محلا منصوب خبر برای عسی . (با خبر) «صورت ناقصه»

ترکیب ۳ جمله دوم : عسی از افعال مقاربه، ان یشفع فعل ضمیر فاعل تاویل بمفرد

فاعل عسی، المریض فاعل ان یشفع . (بی خبر) «صورت تامه»

ترکیب ۴ جمله دوم : عسی از افعال مقاربه، ان یشفع فعل ضمیر فاعل خبر عسی

محلا منصوب، المریض اسم عسی . (با خبر) «صورت ناقصه»

توضیح - نتیجه که از ترکیب این جمله بدست آمد این است چنانچه برای عسی خبری منظور شود جزء افعال ناقصه بوده و چنانچه تنها بدکر فاعل اکتفا شود جزء افعال تامه خواهد بود مستغنی از خبر .

ترکیب شود

عَسَى الْكُرْبُ الَّذِي أَمْسَيْتَ فِيهِ      يَكُونُ وَرَأْتَهُ فَرَجٌ قَرِيبٌ

### افعال قلوب

سومین دسته از افعال که بر جمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و حکم آندو را تغییر میدهند افعال قلوب هستند عمل این دسته از افعال بعکس دو ناسخ قبلی در هر دو معمول خود نصب است و روی عمل، آنها مایباییستی جزء منصوبات ذکر شوند لکن از نظر اینکه ناسخ مبتدا و خبر میباشند آنها را بدنبال افعال ناقصه و افعال مقاربه ذکر کرده اند .

افعالی که دو معمول خود را بعنوان دو مفعول نصب میدهند دو قسمند قسمی که معمول آنها قبلاً مبتدا و خبر بوده و قسمی که معمول آنها قبلاً مبتدا و خبر نبوده است، دسته اول افعال قلوب و دسته دوم را افعال دو مفعول طلب میخوانند: (افعال قلوب ناسخ مبتدا و خبر و افعال دو مفعول طلب بر غیر مبتدا و خبر هم داخل میشوند) .

ضمناً باید دانست افعال قلوب هم بدو دسته تقسیم شده دسته دال بر یقین و دسته دال بر رجحان، آن افعالی که مفید معنای یقین هستند عبارتند از : رای - علم - وجد - دری - و تعلم - و آنهائیکه دلالت بر رجحان دارند خال - ظن - حسب - زعم - عد - حجا - جعل - هب - میباشند .

این افعال را باختلاف ذکر کرده اند زمخشری در ذیل این عنوان فقط ۷ فعل را نام میبرد سیوطی به ۱۳ فعل اشاره میکند و مطابق گفته ابن مالک عبارتند از :

اعنى راي خال علمت و جدا	✽	انصب بفعل القلب جزاى ابتدا
حجا درى و جعل اللذ كاعتقد	✽	ظن حسيت و زعمت مع عد
ايضاً بها انصب مبتداً و خبراً	✽	وهب تعلم و التى كصيرا

برای این افعال از لحاظ معنا تعریف دیگری هم شده است ابن بعیش میگوید:  
" اعلم ان هذه الافعال افعال غير مؤثرة ولا واصلة منك الى غيرك و انما  
هى امور تقع فى النفس وتلك الامور علم و ظن و شك، فالعلم هو القطع على شىء بنفى  
او ايجاب و هذا القطع يكون ضرورياً و عقلياً، فالضرورى كالمدرک بالحواس الخمس  
نحو علمنا بان السماء فوقنا و الارض تحتنا، و يقرب من ذلك الامور الوجدانية كالعلم بالالم و اللذة  
و نحوهما . و اما العقلى فما كان عن دليل من غير معارض فان وجد معارض من دليل آخر و  
تردد النظر بينهما على سواء فهو شك، و ان رجح احدهما فالراجح ظن و المرجوح وهم .  
این افعال بر روی مفعول مانند سایر افعال اثر نمیگذارند و از حدود تصور  
شخص هم خارج نمیشوند .

مادر باره موضوعی که تصویری داشته و از تصور خود نفیاً یا اثباتاً حکمی را  
عنوان میکنیم اگر حدود اطلاعات ما از مجرای حواس پنجگانه کسب علم کرده باشد  
آن حکم برای ماقطعی و ضروری است و بدون برهان و دلیل آنرا اظهار میداریم :  
آسمان را بر بالای سر خود می بینیم حکم میکنیم آسمان بالای سر ما است، پای بر روی  
زمین میگذاریم و میگوئیم زمین در زیر پای ما است (امور وجدانی هم از تمیل درک  
لذت و احساس الم از همین قبیل است).

اگر تصور مادر پاره از موضوعات توأم سادلیل و برهان باشد و برای اثبات  
موضوعی براهینی اقامه کردیم و از طریق برهان حکمی صادر شد در این موقع عقلا  
تصدیق بمطلبی کرده ایم که از راه علم آن مطلب درک شده است، در این راه اگر براهین  
و ادله باهم تعارض کنند و در اخذ نتیجه و صدور حکم ما را متوقف نمایند در این وقت  
ما بشك گرفتار شده ایم، اگر تعارض ادله و براهین پیش آمد و دلائل باهم معارضه کردند

و چون دو کفه ترازو هر دو طرف سبک و سنگین شدند طرف سنگین که رجحان دارد  
 بنام ظن و طرف سبک که مرجوح است و هم خوانده شده است.  
 بنابراین مراتب ادراک پس از شهود عبارتند از : علم ، ظن ، شك ، وهم

### ملحقات افعال قلوب

قبلاً گفتیم افعال قلوب بر جمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و آن دورا بعنوان  
 مفعول منصوب میکنند بدنبال افعال قلوب تعدادی فعل ذکر شده که از لحاظ عمل (در  
 معنی مغایرند) شباهتی بافعال قلوب دارند این افعال را بنام افعال تحویل میخوانند  
 اشاره ابن مالک در مصراع اخیر «والتی کصیرا» بهمین افعال است .

### افعال تحویل

صیر - رد - ترك - غادر - وهب - تخذ - اتخذ - جعل

### عمل افعال قلوب و افعال تحویل

- ۱- وَجَدْتُ الْعِلْمَ نَافِعًا - ۲ ظَنَنْتُهُ صَادِقًا - ۳ اتَّخَذْتُهُ صَدِيقًا -  
 ۱ (العلم نافع) ۲ (هو صادق) ۳ (هو صديق)

در سه جمله فوق دو فعل از افعال قلوب و يك فعل از افعال تحویل بر سه جمله  
 مبتدا و خبر داخل شده پس از اخذ فاعل هر دو مفعول را بعنوان مفعول منصوب  
 کرده اند : عمل این افعال تا مادامیکه یکی از این سه حروف (لا - ا - ابداء) مانافیه  
 همزه است (فهام) و نظائر اینها که صدقات طلب هستند بر جمله داخل نشده باشد

بقوت خود باقی است لکن چنانچه یکی از این سه حرف داخل بر جمله شد عمل افعال لفظاً باطل شده و جمله صورتاً بحال اولیه خود به مبتدا و خبر برگشت مینماید ولی محلاً هر دو اسم بعنوان مفعول معمول فعل مقدم خواهند بود این ترك عمل لفظی را باصطلاح نحوی «تعلیقی» گویند .

دلیل معنوی عمل این افعال را در این حال از معطوف معمول اخذ کرده اند .  
میگویند افعال قلوب در يك همچو جمله «ظننت لزید قائم و عمراً منطلقاً» بر معمول معطوف (عمراً منطلقاً) عمل میکند چرا نباید بر معمول خود مستقیماً عامل باشد .  
تذکر = در افعال تحویل و دو فعل «هب و تعلم» که غیر متصرف بوده و جز این دو صیغه امر مشتقاتی ندارند تعلیق و الغاء مورد ندارد .

### الغاء یا ترك عمل لفظی و معنوی این افعال

چنانچه افعال قلوب در وسط جمله اسمیه مبتدا و خبر یا در آخر ذکر شوند «لزید ظننت قائم ۳ زید قائم ظننت» ترك عمل لفظی و معنوی افعال را که اصطلاحاً الغاء میگویند جایز دانسته اند : در مورد جمله اول گفته شده اعمال و الغاء برابر است و در جمله دوم الغاء را بهتر دانسته اند .

تذکر - کلیه افعال قلوب بااستثنای دو فعل هب و تعلم متصرف هستند و مشتقات آنها بمانند ماضی تحت همان شرایط عمل میکنند .

نوع کلمه	مثال	ترکیب
«فعل ماضی»	۱- خلت الرجل عالمآ	خلت از افعال قلوب
	ضمیر فاعل، الرجل مفعول اول، عالمآ مفعول دوم .	
« فعل مضارع »	۲- احسب الامر زهیدآ	احسب از افعال قلوب
	ضمیر فاعل ، الامر مفعول اول، زهیدآ مفعول دوم .	
«فعل امر»	۳- تعلم شفاء النفس قهر عدوها	تعلم فعل ضمیر فاعل ،



شفاء النفس مضاف ومضاف اليه مفعول اول ، قهر عدد مضاف ومضاف اليه مفعول دوم ، هامضاف اليه .

« اسم فاعل » ٤- اَنَاظَانُ الْقَتْلَ عَامِدًا - انا مبتدا ، ظان خبر

القتل مفعول اول ، عامداً مفعول دوم .  
« اسم مفعول » ٥- النِّحْوُ مَعْلُومٌ نَفْعُهُ كَثِيرًا - النحو مبتدا ، معلوم

خبر ، نفعه مضاف ومضاف اليه لفظاً نايب فاعل محلاً مفعول اول ؛ كثيراً مفعول دوم .

« مصدر » ٦- عَجِبْتِ مِنْ زَعْمِكَ الْكِتَابَ نَاقِصًا - عجبت فعل ضمير فاعل ،

من زعم جارو مجرور مضاف كاف مضاف اليه ، الكتاب مفعول اول ، ناقصاً مفعول دوم .

تذکر- افعال قلوب چنانچه بايك مفعول معنای آنها كامل شد جزء افعال قلوب نبوده در عدد ساير افعال متعدی خواهند بود .

علمت المسئلة - رایت الرجل - وجدت الكتاب -

### دسته دوم از نو اسخ (حروف مشبیهة بالفعل)

ان و ان كان لیت لكن لعل \* ناصب اسمند رافع در خبر ضما ولا شش حروف فوق که بنام حروف مشبیهة بالفعل خوانده میشوند بر جمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده مبتدا را بنام اسم منصوب و خبر را بنام خبر حروف مشبیهة بالفعل مرفوع میکنند : عمل این حروف بعکس عمل افعال ناقصه است .

كان النحو مفیداً      ان النحو مفید

لان ان لیت لكن لعل \* كان عكس ما كان من عمل

ان و ان برای تحقیق، لیت برای تمنی و آرزو (در امر ممکن و غیر ممکن)، لعل

جهت رجاء و امید (در امر مطبوع و غیر مطبوع)، کان‌زا در تشبیه و لکن را جهت دفع توهم بکار می‌برند، معمولاً حرف آخر بین دو کلام مغایر ذکر میشود:

يَقُولُونَ هَذَا لَكِنَّ الْأَمْرَ بِخِلَافِ ذَلِكَ.

تذکره - مقصود از غیر مطبوع امر مکره است که بآن اصطلاحاً اشفاق می‌گویند.

### تفاوت ان و ان

از جهت اینکه ان مفتوح معمول خود را تأویل به مصدر میبرد جمله که ان در آن داخل شد تقدیر احکم مفرد را دارد و بر حسب عاملی که در جلو آن ذکر میشود موقعیت آن متفاوت خواهد بود و ممکن است فاعل - نایب فاعل - مضاف الیه - مبتدا و خبر بوده باشد در تمام این موارد است که ان واجب است مفتوحاً ذکر گردد.

و هَمْزٌ اِنْ اِفْتَحَ لِسِدِّ مَصْدَرٍ \* مَسْدَهَا وَفِي سَوِيِّ ذَلِكَ اِكْسَرٌ

### موارد و جوب ان بگسره همزه

درشش مورد واجب است همزه ان مکسوراً ذکر گردد.

- ۱- در وقتی که ان در ابتدای کلامی بوده باشد.
- ۲- در وقتی که یکی از موصولات قبل از ان ذکر شده باشد و اسم و خبر ان صله باشد برای ان؛ باصطلاح ان صدر صله واقع گردد.
- ۳- در وقتی که ان بعد از قسم ذکر شود در خبر ان نیز لام موجود باشد باصطلاح جواب قسم بوده باشد.

فَاكْسُرْ فِي الْاِبْتِدَاءِ وَفِي بَدْءِ صِلَةٍ \* وَحَيْثُ اِنْ لِيَمِينٍ مُكْمَلَةٌ

- ۴- در وقتی که اسم و خبر ان محکمی قول واقع گردد باین معنی بعد از یکی از مشتقات قول ذکر شود.

۵- در وقتی که اسم و خبر آن در مقام حال باشد.

اَوْحِيَتْ بِاَلْقَوْلِ اَوْحَلَتْ مَحَلَّ \* حَالٍ كَزُرْتَهُ وَاِنِّي ذُو اَمَلٍ

در وقتی که بعد از یکی از افعال قلوب ذکر شود مشروط باینکه در خبر آن لام بوده باشد.

وَكَسْرُوا مِنْ بَعْدِ فَعْلِ عَلَقًا \* بِاللَّامِ كَاعْلَمُ اِنَّهُ لَذُو تَقَى

در موارد ذیل آن بدو صورت خوانده میشود

۱- بعد از اِذَا فجائیه ۲ در وقتی که جواب قسم واقع شود و در خبر آن لام نبوده باشد ۳ بعد از فاء جزائیه.

بَعْدِ اِذَا فِجَاءَةٍ اَوْ قَسَمٍ \* لَالَامِ بَعْدِ بَوَجْهِينِ نَمِي

ابطال عمل حروف مشبیهة بالفعل بدخول کلمه ما

این حروف بدخول کلمه ما از عمل ملقی میشوند در این صورت بر جمله فعلیه هم داخل میشوند.

اِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا \* كَاِنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمٰوٰتِ

حرف «ما» که در این حروف داخل میشود و آنها را از عمل باز میدارد بنام

کافه خوانده میشود اِنَّمَا - اِنَّمَا - كَاِنَّمَا - لِكِنَّمَا - لَيْتَمَا - لَعَلَّمَا.

چند تذکر راجع باین حروف

۱- در مورد لیتما اعمال و اهمال هر دو را جایز دانسته اند.

۲- در این حروف خبر بر اسم مقدم نمیشود مگر موقعیکه خبر ظرف یا جارو مجرور باشد.

۳- بر معمول متأخر این حروف لام تأکید مفتوح داخل میشود : معمول متأخر چه اسم باشد و چه خبر .

ان الجهل ليقتل صاحبه      ان في المعرفة لقوة

۴- بعد از حرف جر-لولا- لو- الا- لیت - ان (بفتح) ذکر میگردد .

۵- بین حروف مشبهة بالفعل و یاء متکام نون و قایه واقع میشود .

اننى - كائنى - لكننى - لعننى - ليتنى -

۶- بعضی از این حروف مخفف میشوند در این صورت اسم آنها ضمیری است بنام ضمیرشان که غالباً محذوف و خبر جمله ایست که بعد از آن ذکر میگردد .

۷- لکن در وقتی که مخفف شود عملی ندارد در این صورت بهترین است باواو ذکر شود تافرقی باشد بین این و لکن حرف عطف .

مثال      ترکیب      توضیح

۱- ان الجهل مذموم - ترکیب : «ان از حروف مشبهة بالفعل، الجهل

اسم ان، مذموم خبر ان»

توضیح - (ان در ابتدای کلام واقع شده باید بکسر خوانده شود)

۲ انك ميت وانهم ميتون - ترکیب : «ان از حروف مشبهة بالفعل، کاف

اسم ان ميت خبر، واو عطف، ان از حروف مشبهة بالفعل، هم اسم

ان ميتون خبر»

توضیح - (ان در هر دو جمله باید بکسر همزه خوانده شود زیرا

ابتدای جمله ذکر شده- واسم ان در هر دو ضمیر است)

۳ لعل الصديق يزورنا - ترکیب : «لعل از حروف مشبهة بالفعل

الصديق اسم لعل، يزورنا فعل ضمير فاعل نامفعول، جمله محال مرفوع

خبر برای لعل»

توضیح - (جمله فعلیه خبر قرار گرفته)

۴- لَيْتَ فِي امْكَانِي زِيَارَتَكُمْ - ترکیب: «لیت از حروف مشبیهة بالفعل فی

امکان جارو مجرور مضاف، یاء مضاف الیه محلا مرفوع خبر مقدم،

زیارت اسم لیت، مضاف اضافه به کم، کم مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله خبر لیت جارو مجرور است بر اسم مقدم

شده است)

۵- جَاءَ التَّلَامِذَةُ لَكِنَ الْمَعْلَمَ لَمْ يَجِئْ - ترکیب: «جاء فعل التلامذة فاعل، لکن از

حروف مشبیهة بالفعل، المعلم اسم لکن، لم یجیء فعل ضمیر فاعل

جمله خبر برای لکن محلا مرفوع»

توضیح - (اگر لکن را به تخفیف بخوانیم معلم را باید مبتدا ولم

یجیء را خبر آن گرفت)

۶- بَلَّغْنِي ان الْعِلْمَ نَافِعٌ - ترکیب: «بلغ فعل نون و قایه یاء مفعول، ان

از حروف مشبیهة بالفعل العلم اسم ان، نافع خبر ان، جمله محلا

مرفوع فاعل بلغ»

توضیح - (صورت واقعی فاعل بلغ مصدر مضاف نفع العلم است

که بواسطه ان تاویل بمصدر رفته و باین صورت در آمده این از همان مواردی است که

باید ان مفتوحاً ذکر شود)

۷- عَلِمْتَ انْكَ عَالِمٌ - ترکیب: «علمت فعل ضمیر فاعل، ان از حروف

مشبیهة بالفعل کاف اسم ان، محلا منصوب، عالم خبر ان، جمله محلا

منصوب مفعول علمت»

توضیح - (مصدر مضاف علمك مفعول علمت خواهد بود که بواسطه

ان تاویل بمصدر میرود در اینجا هم ان مفتوحاً ذکر میشود)

۸- سَمِعَ انْ النِّحْوَ نَافِعٌ - ترکیب: «سمع فعل مجهول، ان از حروف

مشبیهة بالفعل، النحو اسم ان، نافع خبر، جمله محلا مرفوع نایب

فاعل سمع

توضیح - (مصدر مضاف نفع النحو نایب فاعل سمع می باشد در

این مورد هم ان مفتوح است)

۹- ماَ اَلامَةٌ اِنِ النُّحُو نَافِعٌ - ترکیب : «ما استفهامیه مبتدا، علامه خبر

برای ما، ان از حروف مشبیهة بالفعل، النحو اسم ما، نافع خبر برای ما»

توضیح - (مصدر مضاف نفع النحو در این جمله بواسطه اضافه

علامه مجرور است در حقیقت اسم و خبر ان در محل جر است در اینجهان ان واجب

است بفتح خوانده شود)

۱۰- اِلاَحْسانُ الْحَقِيقِی اِنَّكَ تَحْسِنُ مِنْ غَیْرِ نَظَرٍ - ترکیب : «احسان الحقیقی

صفت و موصوف مبتدا، ان از حروف مشبیهة بالفعل، کاف اسم ان،

تحسن فعل ضمیر فاعل خبر، من غیر جار و مجرور مضاف، نظر مضاف

الیه، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

توضیح - ((احسانك من غیر نظر)) خبر مبتدا خواهد بود بهمین

جهت ان را باید به نصب خواند)

۱۱- مِنَ الْمَرْوَعَةِ اِنَّكَ لَا تَخِيبُ السَّائِلَ - ترکیب : «من المروءة جار و مجرور محلا

مرفوع خبر مقدم، برای ان، ان از حروف مشبیهة بالفعل، کاف اسم

ان، لا تخیب فعل ضمیر فاعل، السائل مفعول، جمله تاویل بمصدر

محلا مرفوع مبتدای مؤخر»

توضیح - («عدم خیبتك السائل») مبتدا خواهد بود بهمین جهت

ان منصوب است)

۱۲- جَاءَ الَّذِی اِنَّهٗ قَائِمٌ - ترکیب : «جاء فعل، الذی موصول فاعل، ان از حروف

مشبیهة بالفعل ها، اسم ان، قائم خبر ان»

توضیح - (ماقبل ان موصول ذکر شده وان صدرصله است واجب است بکسر خوانده شود)

۱۳- و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوع بالعصبة اولی القوة - ترکیب: «واو

عطف آتیناه فعل و فاعل و مفعول ، من الکنوز جارو مجرور ، ما موصول ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، مفاتحه مضاف و مضاف الیه اسم ان ، لام تأکید ، تنوع فعل بالعصبة جارو مجرور ، اولی القوة مضاف و مضاف الیه فاعل تنوع ، محلا مرفوع خبر برای ان ، جمله در محل نصب مفعول دوم برای آتیناه - ۲۸ - ۷۵»

توضیح - (ان باید بکسر خوانده شود زیرا صدرصله ما واقع شده است - شاهد دوم از موصول)

۱۴- ما برح من ذهنی انکم راغبون فی الخیر - ترکیب: «ما برح فعل ناقص من

ذهنی جارو مجرور ؛ یاء مضاف الیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل کم اسم ان ، راغبون خبر ، فی الخیر جارو مجرور ، اسم و خبر ان در محل رفع اسم فعل ناقص (ما برح)»

توضیح - (همزه ان واجب است بفتح خوانده شود زیرا اسم و خبر تاویل بمصدر است تحت این عنوان (رغبتم فی الخیر))

۱۵- لا تقنط فان الفرج قریب - ترکیب: «لاء حرف نهی ، تقنط فعل ضمیر فاعل ،

فاء سببیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، الفرج اسم ان ، قریب خبر برای ان»

توضیح - ان بعد از فاء سببیه واقع شده از این جهت واجب است بکسر خوانده شود)

۱۶- قصدتک وانی معتمد بفضلک - ترکیب: «قصدت فعل ضمیر فاعل کاف مفعول ،

و احوالیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان ، معتمد خبر

برای ان ، بفضلک جارو مجرور کاف مضاف الیه ، جمله محلا منصوب در مقام حال»

توضیح - (ان واجب است مکسوراً ذکر شود زیرا در صدر جمله حالیه واقع شده)

۱۷- قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اَتَانِي الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا - ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل ،

ان از حروف مشبّهة بالفعل ، یاء اسم ان عبد الله مضاف ومضاف الیه خیر برای ان ، آتانی فعل ضمیر فاعل نون وقایه یاء مفعول اول ، الکتاب مفعول دوم ، واو حرف عطف جعلنی فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه یاء مفعول اول نیباً مفعول دوم»

توضیح - (اسم و خبر ان محکی قول واقع شده باید همزه ان را مکسوراً قرائت کرد)

۱۸- اَتَقُولُ اِنَّا جَاهِلُونَ هَذَا لَآمِرٌ - ترکیب : «همزه استفهام ، تقول فعل ضمیر

فاعل ، ان از حروف مشبّهة بالفعل ناسم ان ، جاهلون خبر برای ان ، هذا محلا منصوب مفعول برای جاهلون . الامر عطف بیان»  
توضیح - (در این جمله چون تقول بمعنای تظن میباشد باید همزه

ان را بفتح قرائت کرد)

۱۹- لَيْتَ اِن الْعَدْلَ يَتَايَدُ فِي بِلَادِنَا - ترکیب : «لیت از حروف مشبّهة بالفعل ،

ان تأکید ، العدل اسم ان ، يتايد فعل ضمیر فاعل ، فی بلاد جارو مجرور : نامضاف الیه ، جمله محلا مرفوع خبر برای ان ، اسم و خبر ان تأویل بمصدر محلا منصوب اسم برای لیت ، فی بلاد نامحلا مرفوع خبر برای لیت»

توضیح - (همزه ان در این جمله باید بفتح خوانده شود زیرا جمله مؤول بمصدر است تا اینکه برای لیت اسم بوده باشد)



۴۰- ما كان علي ظني انكم تتكلمون ضد الضمير - ترکیب: «مانافیه، کان از افعال

ناقصه، علی ظنی جار و مجرور، یا مضاف الیه خبر کان، ان از حروف  
مشبهه بالفعل، کم اسم ان، تتکلمون فعل ضمیر فاعل، ضد مفعول  
مضاف، الضمیر مضاف الیه، جمله در محل رفع خبر برای ان مؤول  
بمصدر باین عنوان «تکلمکم ضد الضمیر» - اسم برای کان، خبر کان  
علی ظنی قبلاً ذکر شده

توضیح - (در مثال شماره چهارده اشاره شد چنانچه اسم و خبر

ان معمول فعل ناقص باشد همزه را باید بفتح خواند)

۴۱- الا ان وعد الله حق ولكن اكثرهم لا يعلمون - ترکیب: «الاستفتاحیه، ان

از حروف مشبهه بالفعل، وعد اسم ان، اضافه به الله مضاف الیه  
حق خبر برای ان، و اعطف، لکن از حروف مشبهه بالفعل، اکثر  
اسم لکن مضاف هم مضاف الیه، لا يعلمون فعل ضمیر فاعل جمله  
خبر برای لکن

توضیح - (بعد از الهمزه ان مکسوراً باید خوانده شود)

۴۲- لو ان الله عظیم الرحمة لما خلصنا - ترکیب: «لولا امتناعیه، ان از حروف

مشبهه بالفعل، الله اسم ان، عظیم صفت الله اضافه بر حمة رحمة  
مضاف الیه، لام جواب لو، مانافیه، خلصنا فعل ضمیر فاعل، جمله  
محل امر فروع خبر برای ان، جمله الله عظیم الرحمة در محل رفع  
است از جهت اینکه مبتدا میباشد ولما خلصنا در محل رفع تا خبر  
برای مبتدا باشد

توضیح - (بعد از لولا همزه ان باید بفتح خوانده شود و همچنین

است در وقتیکه بعد از لویا واقع شود)

۴۳- خرج الفارس فاذا ان العدو بانتظاره - ترکیب: «خرج فعل الفارس فاعل،

فاء زائده ، اذا فجائیه ، ان از حروف مشبیهة بالفعل ، العدو اسم  
ان ، بانتظار جارو مجرور ، ها مضاف الیه ، محلا مرفوع خبر  
برای ان

توضیح - (بعد از اذا فجائیه همزه ان را بدو صورت فتح و کسر

میتوان خواند)

۴۴- من یزرنی فانی اکر مه - ترکیب : «من شرطیه مبتدا ، یز فعل ضمیر فاعل

نون و قایه ، یاء مفعول ، فاء جزائیه یا را بط جواب شرط ان از حروف  
مشبیهة بالفعل یاء اسم ان ، اکر م فعل ضمیر فاعل خبر برای ان ، تمام  
جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

توضیح - (در وقتیکه ان بعد از فاء جزائیه واقع شود هر دو صورت

آن جایز است)

۴۵- احذر انکسل انه علة الفقر - ترکیب : «احذر فعل ضمیر فاعل ، انکسل مفعول ،

ان از حروف مشبیهة بالفعل : ها اسم ان ، علة خبر اضافه به الفقر  
الفقر مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله هم میتوان همزه را بصورت فتح و کسر

قرائت نمود زیرا موقعیتی دارد که بیان علت میکند)

ماتضمن دو معنی است ۱- معنای حرفی ۲- معنای اسمی - در مواردی که نافیہ - زائده -  
کافه - مصدریه باشد متضمن معنای حرفی هستند - در مواردی که استفهامیه - موصوله - شرطیه  
تعجیبه - ابهامیه - و نکره ملازم بانعت باشد متضمن معنای اسمی هستند

مثال از قسم اول (حرف)      مثال از قسم دوم (اسم)

- |   |           |  |
|---|-----------|--|
| ۱- ماهذا ، نیست این   | ( نافیہ ) | ۱- «ما هذا» چیست این ( استفهامیه )               |
| ۲- «اینما تکنونا» هر کجا باشید ( زائده )                    |           | ۲- «ما عندکم» آنچه نزد شماست ( موصوله )          |
| ۳- «مادمت حیا» مدت دوام زندگی من ( مصدریه )                 |           | ۳- «ما تقفلوا» هر چه انجام دهید ( شرطیه )        |
| ۴- (کانما - قلمما - ربما - انما - لعلمما ) کافه             |           | ۴- «ما احسن» چقدر نیکو است ( تعجیبه )            |
| تذکر ۱- ما مصدریه و شرطیه بزمانیه و غیر زمانیه تقسیم میشوند |           | ۵- «کتاباما» کتابی ( ابهامیه )                   |
| تذکر ۲- ما کافه گاهی ملغی رفع است به تنهایی قلمما و طالما   |           | ۶- «بما معجب» بشیء تعجب آور ( نکره ملازم بانعت ) |
| گاهی ملغی جر است (ربما) و گاهی رفع و نصب است - انما         |           |  |

### ا ن = گان = لکن

گاهی سه حرف فوق بطور مخفف نوشته میشوند در این صورت معمول اول آنها (اسم) ضمیرشان است و معمول دوم (خبر) جمله ایست که بعداً ذکر میگردد ولی باید دانست که حرف سومی (لکن) اگر مخفف شود مطلقاً از عمل باز میماند :

۱- اَعْلَمُ اَنْ لَيْسَ لِلتَّلْمِيزِ اِلَّا السَّعْيُ - ترکیب : «اعلم فعل ضمیر فاعل ، ان مخففه

از متقلبه ، ضمیرشان اسم آن ، لیس از افعال ناقصه ، للتلمیز جارو مجرور خبر مقدم برای لیس ، الا از افعال ناقصه ، السعی اسم برای لیس ، جمله محال مرفوع خبر آن ، تمام جمله مؤول بمصدر محال منصوب مفعول برای اعلم»

۲- كَانْ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا - ترکیب : «كان مخفف از كان ضمیرشان اسم

آن ، لم جازمه ، یکن از افعال ناقصه ، ضمیر اسم آن ، شیئاً خبر یکن ، مذکور اُصفت ، تمام جمله در محل نصب خبر برای كان»

۳- ذَهَبَ اِلَّا تَلَامِيزًا كَلِمَةً وَّلٰكِنْ اِخْوٰكُ لَمْ يَذْهَبْ - ترکیب : «ذهب فعل ، التلامیز

فاعل ، كل تأکید مضاف ، هم مضاف الیه ، و لكن مخفف لکن اخوك مضاف ومضاف الیه مبتدا ، لم یذهب فعل ضمیر فاعل خبر برای مبتدا»

توضیح - (گفته شد لکن در صورت تخفیف از عمل باز میماند

در این صورت بهترین است با واو ذکر شود تا اینکه بین این و لکن حرف عطف فرقی باشد)

### ضمیرشان

ضمیرشان یا قاصه که در بالا بان اشاره شد ضمیری است مفرد و غایب که گاهی در ابتدای جمله که قصد تعظیم و تفخیم آن هست ذکر میگردد این ضمیرشان بجممله ما بعد خود تفسیر شده و در ترکیب آنرا باید مبتدا و جمله ما بعد را خبر آن دانست :

هو الله احد (هو ضمیرشان است)

۱- انه هو يعلم السر واخفى ۲- ظننته زيد قائم ۳- كان زيد قائم

ترکیب جمله اول = ان از حروف مشبیه بالفعل ، هاضمیرشان اسم آن ، هو مبتدا ، يعلم فعل ضمیر فاعل ، السر مفعول ، واوعطف ، اخفی عطف به السر ، جمله محلا مرفوع خبر برای مبتدا ، جمله مبتدا و خبر در محل رفع خبر برای ان .

ترکیب جمله دوم = ظننت از افعال قلوب فعل فاعل ، ها ضمیرشان مفعول اول ، زيد مبتدا ، قائم خبر ، جمله مبتدا و خبر در محل نصب مفعول دوم برای ظننت .

ترکیب جمله سوم = کان از افعال ناقصه ضمیرشان (مستتر) اسم کان ، زيد مبتدا قائم خبر ، جمله مبتدا و خبر در محل نصب خبر برای کان .

توضیح - ضمیرشان گاهی در نواسخ مبتدا و خبر ذکر میگردد . در افعال ناقصه این ضمیر مستتر و در حروف مشبیه بالفعل و افعال قلوب بطوریکه در بالا دیده میشود بطور متصل و بارز ذکر میگردد .

تذکره ۱ از امثله فوق چنین استفاده میشود که ضمیرشان بر دو قسم است منفصل و متصل ترکیب منفصل در جملات همیشه مبتدا است و متصل بعد از نواسخ ذکر میشود .  
تذکره ۲ اصطلاحاً مرجع ضمیرشان اگر مؤنث باشد بآن ضمیر قاصه میگویند .



## حروف مشبّهة بلیس

### ۱ ما ۲ لا ۳ لات ۴ ان

این حروف که بنام حروف مشبّهة بلیس خوانده شده‌اند دومین دسته از قسم دوم نواسخ هستند که بر مبتدا و خبر داخل شده عمل افعال ناقصه را انجام می‌دهند .  
 دو حرف ما و لا بیش ازلات وان مورد استعمال دارند و چون تحت شرایط خاصی عمل میکنند میبایستی زمینه عمل آنها فراهم باشد .

### ما و لا

ما، در مبتدا و خبر عمل میکند بشرط اینکه سه موضوع ذیل رعایت شود :  
 ۱ ان بعد از ماذکر نشود ۲ حکم مبتدا و خبر با لا نقض نشود ۳ خبر بر اسم مقدم نگردد .

اِذَا انْتَقَضَ النِّفْيُ بِالْاَوْ زَيْدَانَ اَوْ تَقَدَّمَ الْخَبْرُ بَطُلَ الْعَمَلِ

اعمال لیس اعملت ما دون ان \* مع بقا النفي وترتيب زكن

تذکره - در مورد شرط سوم چنانچه خبر ظرف و جار و مجرور باشد جایز است مقدم گردد .

لا - علاوه بر در مبتدا و خبر عمل میکند در صورتیکه سه موضوع ذیل درباره آن رعایت شود .

۱ اسم و خبر هر دو نکره باشند ۲ خبر بر اسم مقدم نشود ۳ حکم بالانقض نشود .

فِي النِّكْرَاتِ اَعْمَلَتْ كَلَيْسَ لَا \* وَقَدْ تَلِي لَاتٍ وَاِنْ ذَا الْعَمَلِ

### لات ، ان

لات عملش روی اسماء زمان است و معمولا یکی از دو معمول آن حذف میگردد

حذف اسم آن بیشتر متداول و شایع است این دو حرف بخصوصه ان بندرت در جملات دیده میشوند و کمتر معمول میگیرند اشاره ابن مالک «وقد تلی لات وان ذاالعملا» بهمین موضوع است.

نحوه عمل و ترکیب دو معمول این حروف

۱- انت ظالم

(مبتدا - خبر)

۳- ما انت الا ظالم

(ما مشبهه بلیس، انت اسم ما، محلا مرفوع، ظالم اخبر ما) (ما نافیه، انت مبتدا، الاحصر، ظالم خبر)

۲- ما انت ظالماً

۴- زید - قائم

(مبتدا ، خبر)

۶- لارجل حاضرآ

(لا مشبهه بلیس ، رجل اسم لا، حاضر آ خبر لا)

۵- لایزد قائم -

(لا نافیه ، زید مبتدا ، قائم خبر)

۷- فی الدار رجل

(خبر مقدم ، مبتدای مؤخر)

۹- ما عندی کتاب

(ما مشبهه بلیس ، فی الدار خبر مقدم محلا منصوب، رجل اسم مؤخر)

۸- ما فی الدار رجل

(ما مشبهه بلیس، عندی ظرف مضاف ومضاف الیه، خبر مقدم، کتاب اسم مؤخر)

۱۰- لات ساعة مندم ۱۱- لات ساعة ۱۲- ان هو مستحقاً بشيء

توضیحات

جمله اول مبتدا و خبر است - جمله دوم مبتدا و خبر بواسطه دخول کلمه مانسخ شده است - در جمله سوم بواسطه حرف الا ماعمل نکرده جمله بحال اولیه خود بر - گشت نموده - جمله چهارم مبتدا و خبر است - جمله پنجم لا داخل شده لکن بواسطه

اینکه زید معرفه است عمل نکرده - در جمله ششم چون اسم و خبر هر دو نکره هستند لاعمل کرده - جمله هفتم مبتدا و خبر است (خبر بر مبتدا مقدم است) - در جمله هشتم ماداخل شده و عمل کرده است چون خبر جار و مجرور است - در جمله نهم نیز ماعمل کرده از جهت اینکه خبر ظرف است (گفته شد اگر خبر ظرف یا جار و مجرور باشد مقدم شوند ماعمل خواهد کرد) - در جمله دهم خبر لات محذوف است - در جمله یازدهم خبر لات ذکر شده است - در جمله دوازدهم ان عمل کرده هو اسم ان و مستحقاً خبر ان میباشد .

تذکره = در خبر - ما - ایس - لا - کان - باء زائده داخل میشود الا اینکه در خبر دو حرف اخیر بندرت دیده میشود .

و بعد ما و ایس جرأبا الخبر      و بعد لا و نفی کان قد یجر  
 و ما ربك بغافل عما يعملون - و ما ربك بظلام للعبید - ایس الله بعزیز ذی انتقام

### لاء نفی جنس

قسم آخر از نواسخ لاء نفی جنس است که بمانند حروف مشبیه بالفعل بر مبتدا و خبر عمل میکند :

فرق این لاء مشبیه بلیس در این است که این لاء بطور مطلق نفی میکنند باین معنی وقتی بوسیله این حرف جمله منفی شد صحیح نیست چیزی اثباتاً دنبال کلام ذکر گردد در صورتیکه در لاء مشبیه بلیس امکان داشت .

و وقتی که بخوایم بگوئیم هیچ محصل در مدرسه نیست میگوئیم لا تلمیذ فی المدرسه  
 و وقتی که بخوایم بگوئیم یک محصل در مدرسه نیست میگوئیم لا تلمیذ فی المدرسه در جمله اول نفی جنس کرده ایم و در جمله دوم نفی عدد، در جمله اول لاء نفی جنس بکار برده ایم و در دوم لاء مشبیه بلیس .

تذکره = خبر لاء نفی جنس غالباً محذوف است و حذف آن از عبارت پیدا است :  
و شاع فی ذالباب اسقاط الخبر \* اذ المراد مع سقوطه ظهر

### مورد عمل لا

- لا در صورتی عمل میکند که جهات زیر رعایت و زمینه عمل آن فراهم باشد .
- ۱ - اسم و خبر آن هر دو نکره باشند .
  - ۲ - اسم آن متصل به حرف لا باشد باین معنا کلمه بین لا و اسم آن فاصله نشود .
  - ۳ - خبر بعد از اسم ذکر شود باین معنا ترتیب رعایت شود .
  - ۴ - حرف جر ی در لا داخل نشود اگر چنین باشد «بقیت بلار فیق» عمل ندارد .

### حالات اسم لا

اسم لا همیشه یکی از این سه حال (مفرد - مضاف - شبه مضاف) را داراست :

در اینجا مقصود از شبه مضاف جار و مجرور - فاعل - مفعول - و نایب فاعل است :

كل ما تعلق بما بعده بعمل او عطف فهو شبه مضاف

### مثال = ترکیب = توضیح

«مفرد»

۱ - لادرهم موجود

( لاء نفی جنس، درهم اسم لا، موجود خبر لا )

«شبه مضاف»

۳ - لاحافظا للقران موجود

( لاء نفی جنس، حافظاً اسم لا، للقران جار و مجرور مفعول، موجود خبر )

«مضاف»

۴ - لاطالب حق موجود

( لاء نفی جنس، طالب اسم لا، مضاف حق مضاف الیه؛ موجود خبر )

«مفرد»

۴ - لا کتابین عندی

( لاء نفی جنس، کتابین اسم لا، عندی مضاف و مضاف الیه خبر لا )



«مضاف»

هـ- لِاتَلْمِیْذِ مَدْرَسَةِ حَاضِرٍ

(لاء نفی جنس ، تلمیذ مضاف مدرسه  
مضاف الیه اسم لاحاضر خبر)

«شبه مضاف»

۶- لِاقَاتِلَا بِصَوَابٍ مَوْجُودٍ

(لاء نفی جنس، قاتلا اسم لا، بصواب جار  
ومجرور مفعول، موجود خبر)

مفرد

۷- لِاتَلْمِیْذَاتِ فِی الْمَدْرَسَةِ

(لاء نفی جنس تلمیذات اسم لا، فی المدرسه جار ومجرور خبر لا)

«شبه مضاف»

«مضاف»

۹- لَا عَشْرَیْنَ دِرْهَمًا عِنْدِی

(لاء نفی جنس، عشرين اسم لا، درهما تمیز،  
عندی مضاف ومضاف الیه خبر)

۸- لِأَصْحَابِ صَدَقٍ مَوْجُودٍ

(لاء نفی جنس صاحب صدق مضاف ومضاف الیه،  
اسم لا، موجود خبر)

۳- لِأَشْرَیْكَ لَكَ

(نیست شریکی که برای تو باشد)  
« ترجمه بنحو شبه مضاف »

۱- لِأَشْرَیْكَ لَكَ

(نیست شریک برای تو)  
« ترجمه بنحو مفرد »

توضیح - در جمله دوم لك بعنوان صفت برای شریك محلا منصوب است و خبر

«موجود» محذوف.

## توابع مرفوعات

توابع مرفوعات که عبارتند از صفت - بدل - تأکید - عطف بیان که در ذیل  
فصل دوم در مبحث مرفوعات با آنها اشاره شد از جهت اینکه در هر سه مبحث (مرفوعات  
منصوبات - مجرورات) عنوان دارند بهتر این است بیان این مباحث بخاتمه مبحث  
مجرورات موکول شود تا در آن مبحث بتوان بذكر مثال مبادرت کرد.

## پایان فصل دوم

## فصل سوم - منصوبات

### مفاعیل

۱ مفعول به ۲ مفعول له ۳ مفعول فیه ۴ مفعول مطلق ۵ مفعول دعه

از عنوان مفاعیل ممکن است چنین استنباط شود که این مفاعیل باهم برابر و یکسان هستند : باید توجه داشت بین این مفاعیل هیچ ارتباطی نبوده و بین آنها از لحاظ معنی مشابهتی موجود نیست چنان نیستند که اگر کسی یکی از آنها را فهمید بتواند دیگری را بآن قیاس کند فقط تنها چیزی را که میتوان وجه اشتراک آنها دانست این است که همگی معمول فعل و مفعول فاعل آن هستند . از نظر توجه باین معنی و آشنا شدن بنوع مفاعیل مطالبی ذیلا درج میگردد :

صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ دَقَّ جرسُ الْمَدْرَسَةِ دَقَّتَيْنِ اَعْلَامًا لِلْوَقْتِ • فَخَرَجَتِ  
التَّلَامِيذُ مِنْ صَفُوفِهِمْ لِلرَّاحَةِ بَغْتَةً فَازَ دَحْمُوا فِي الْقَاعَاتِ اَزْدَحَامًا فَخَرَجَ  
مَدِيرُ الْمَدْرَسَةِ مِنْ غُرْفَتِهِ لِيَسْتَفْسِرَ حَالَهُمْ • فَرَأَى التَّلَامِيذَ مَزْدَحْمِينَ فَاشارَ  
بِيَدِهِ اِشَارَةً فَسَكَنُوا ثُمَّ سئِلَ عَنْ بَعْضِ التَّلَامِيذِ سئُولًا اِذَا تَوَجَّهَ نَحْوَ الْخِدَامِ  
وَصَاحَ مَا لَكُمْ وَالتَّلَامِيذُ مَا سَأَلْتُمْ وَالطَّلَابُ اذْهَبُوا وَسَأَلْتُمْ ثُمَّ التَفَتَ نَحْوَ  
التَّلَامِيذِ وَقَالَ يَا بَنِي وَقُرُوا اَكْبَارَكُمْ اَرْفَعُوا وَاخْدَامَكُمْ مَا صَنَعْتُمْ وَالْخِدَامُ •  
ثُمَّ جَعَلَ يَمْشِي وَالْقَاعَةَ قَاصِدًا نَحْوَ الصُّفُوفِ

در این عبارات سعی شده انواع مفاعیل درج شود. اینک بشرح زیر بترتیب همان مفاعیل استخراج میگردد.

مفعول به- ۱- حالهم ۲- التلامیذ ۳- بیده ۴- عن بعض التلامیذ ۵- کبارکم

مفعول له- ۱- اعلاماً للوقت ۲- للراحة ۳- لیستفسر .

مفعول فیه- ۱- صبیحة ۲- فی القاعات ۳- نحو الخدام ۴- نحو التلامیذ ۵- نحو الصفوف

مفعول مطلق- ۱- دقتین ۲- ازدحاماً ۳- اشارة ۴- سؤالا .

مفعول معه- ۱- (مالکم) و التلامیذ ۲- (ماشائکم) و الطلاب ۳- (اذهبوا) و شائکم

۴- (ارفقوا) و خدامکم ۵- (ماصنعتم) و الخدام ۶- و القاعة .

در این چند سطر قریب ۲۳ مفعول ذکر شده است اطلاع و احاطه بنوع مفاعیل و تشخیص یکی از دیگری دقت بیشتری لازم دارد. این چند مفعول بعنوان نمونه در اینجا ذکر گردید در مبحث مربوطه نسبت به هر یک مفصلاً بحث خواهد شد.

### لازم و متعدی

افعال را از نظر اخذ مفعول بدو قسمت تقسیم کرده اند یک قسمت آنهایکه بواسطه حرفی از حروف جر مفعول میگیرند و یک قسمت آنهایکه بدون واسطه دارای مفعول هستند قسم اول را لازم و قسم دوم را متعدی مینامند در واقع افعال متعدی تنها بفاعل اکتفا نکرده مفعول هم دارند ولی افعال لازم تنها بفاعل اکتفا میکنند. برای لازم و متعدی تعریف دیگری هم شده است :

لازم آن فعلی است که محتاج نیست بمحلی غیر از فاعل ولی متعدی آنست که محتاج است و در مورد افعال منفی هم نفی وقوع فعل است از آن محل - از این تعریف شبهه مفعول به نیز از افعال منفی برطرف میشود چه وقتی گفته شود **ما قرء التلامیذ کتاباً** فعل فاعل که بروی کتاب واقع نشده پس کتاب چه مفعولی خواهد بود در جواب گفته میشود مانفی کرده ایم وقوع فعل را از آن محل در حقیقت برای

دفع شبهه از این تعریف استفاده میکنیم .

### مفعول به

بنابر آنچه گفته شد میتوان مفعول به را چنین تعریف کرد .

مفعول به آن اسمی است که فعل فاعل مستقیماً یا بواسطه حرفی بر آن اسم واقع و عملاً یا نظر آن اسم نیز مورد اصابت آن فعل قرار گیرد .

در عبارت «رای التلمیذ - و اشار بیده -» دو اسم تلمیذ و ید هر دو مفعول به هستند در اولی تلمیذ مستقیماً مورد اصابت رؤیت واقع شده در دومی «ید» بواسطه باحرف جر مشارالیه اشاره قرار گرفته است

تذکره - بعضی از افعال متعدی دارای دو مفعول خواهند بود البته بعضی از افعال هم هستند که سه مفعول میگیرند، هفت عدد فعل ذیل افعالی هستند که سه مفعول میگیرند .

اری ۱- اعلام ۳- حدث ۳- خبر ۴- انباء ۵- نبا ۶- واخبر ۷-

### فعل لازم را میتوان متعدی نمود

افعال لازم را بایکسی از این سه وسیله میتوان متعدی نمود ۱- باب افعال

۲- باب تفعیل ۳- حروف جر -

دَخَلَ النَّاطِمُ فِي الصَّفِّ وَقَامَ تَلْمِيزًا ثُمَّ قَبِحَ فَعَلَهُ إِمَامُ التَّلَامِيزِ .

در این جمله سه فعل - دخل - قام - قبح لازم بوده اولی باحرف جر دومی باهمزه

باب افعال و سومی با تضعیف عین الفعل تفعیل متعدی شده اند .

تذکره - فعل «دخل» را بعضی متعدی میدانند ولی در این مورد بخصوص باحرف جر

«فی» متعدی شده است

### تقدیم و تأخیر مفعول به

قاعده میبایستی مفعول به دنبال فعل و بعد از فاعل ذکر گردد لیکن در مواردی ممکن است بر فاعل و حتی بر خود فعل هم مقدم گردد البته این تقدیم و تأخیر موقعی صحیح است که در معنای جمله تغییری حاصل نشود یا اشتباهی ایجاد نگردد .  
از مواردی که حتماً باید مفعول به حتی بر فعل هم مقدم باشد موارد ذیل است  
موقعیکه مفعول به از اسماء شرط - استفهام - کم خبریه - یا ضمیر منفصل بوده باشد

« مثال از اسماء شرط » مَا تَصْنَعُ الْيَوْمَ تَلْقَاهُ غَدًا ترکیب : « ما شرطیه مفعول مقدم، تصنع فعل ضمیر فاعل ، یوم مفعول فیه، تلقه فعل ضمیر فاعل ها مفعول، غداً مفعول فیه (تصنع فعل شرط است تلقه جزای آن)

« مثال از اسماء استفهام » أَيُّ ثَوْبٍ تَلْبَسُ لِأَجْلِ الْعَيْدِ - ترکیب : « ای استفهامیه مفعول مقدم مضاف ثوب مضاف الیه، تلبس فعل ضمیر فاعل ، لاجل جار و مجرور مضاف عید مضاف الیه »

« مثال از کم خبریه » كَمْ عَالِمٍ طَوَى ذِكْرَهُ لِدَفْنِهِ عَلَومَهُ فِي صَدْرِهِ - ترکیب : « کم خبریه مفعول مقدم مضاف عالم مضاف الیه، طوی فعل مجهول ذکر - نایب فاعل مضاف اضافه برها، ها مضاف الیه، لدفنه جار و مجرور محال منسوب مفعول له ، ها مضاف الیه ، علوم مفعول اضافه برها ، ها مضاف الیه ، فی صدر جار و مجرور ها مضاف الیه .

« مثال از ضمیر منفصل » أَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ أَيَّاكَ نَسْتَعِينُ - ترکیب « ایاک مفعول مقدم نعبد فعل ضمیر فاعل ، و او عاطفه، ایاک مفعول مقدم نستعین فعل ضمیر فاعل »

### مفعول صریح یا بیواسطه و غیر صریح یا بیواسطه

فعل متعدی وقتی بواسطه حرفی از حروف جر مفعول گرفت آن مفعول را بواسطه یا غیر صریح میگویند و وقتی بدون واسطه حرفی از حروف جر مفعول بگیرد آنرا مفعول صریح یا بیواسطه گویند :

- ١- قُلْتُ لَهُ ٢- قُلْتُ بِالْمَعْلَمِ ٣- قُلْتُ الْمَعْلَمِ ٤- قُلْتُهُ ٥- عَلِمْتُ أَنَّكَ صَادِقٌ

در هر صورت مفعول یا اسم ظاهر است (مثال ۳ و ۲) و یا ضمیر (مثال ۱ و ۴) و گاهی ممکن است جمله بعنوان مفعولیت در محل نصب باشد (مثال ۵) این نوع مفعول را مفعول مؤول گویند .

### عوامل مفعول به

در مبحث مرفوعات بآن دسته اسمائیکه بمانند فعل عمل نهوده . فاعل و مفعول میگیرند مجعلا اشاره شد در این مبحث که عاملیت افعال از نظر اخذ مفعول مورد بحث است باید مجدداً از آن اسماء نام برد و بطور تفصیل بطرز عمل آنها اشاره کرد زیرا در موارد بسیاری این اسماء بمانند فعل دارای معمول هستند .

### شبه فعل یا اسمائیکه فاعل و مفعول میگیرند

- ۱- اسم فاعل ۲- اسم مفعول ۳- صفت مشبیه ۴- صیغه مبالغه ۵- افعال التفضیل ۶- مصدر ۷- اسم فعل -

### اسم فاعل

اسم فاعل بمانند فعل خود عمل میکند اگر فعلش لازم باشد تنها بفاعل اکتفا خواهد کرد و اگر فعلش متعدی باشد مفعول هم خواهد گرفت .

اسم فاعل چه بالف و لام و چه بی الف و لام در هر صورت دارای معمول است .

- |   |   |
|---|---|
| ۱- اَنَا مُكْرِمٌ عَمْرًا السَّاعَةَ    | ۲- هُوَ ضَارِبٌ غُلَامَهُ غَدًا               |
| ۳- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ     | ۴- الْمُعَلِّمُ الْكَاتِبُ الْكِتَابِ حَاضِرٌ |
| ۵- السَّخِيُّ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا | ۶- السَّخِيُّ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا       |

### ترکیب جملات فوق

- |          |  |
|----------|--|
| جمله اول | انابتدا، مکرم، خبر، عمراً مفعول، الساعة مفعول فیه .          |
| جمله دوم | هو مبتدا، ضارب خبر، غلام مفعول، هامضاف الیه غداً مفعول فیه . |
| جمله سوم | کل مبتدا، نفس مضاف الیه، ذائقة الموت مضاف و مضاف الیه خبر .  |

- جمله چهارم المعلم مبتدا، الكاتب صفت، الكتاب مضاف الیه، حاضر خبر برای مبتدا.
- جمله پنجم السخی مبتدا، کاسی خبر اضافه به فقیر فقیر مضاف الیه، ثوباً مفعول دوم.
- جمله ششم السخی مبتدا، کاس خبر، الفقیر مفعول اول، ثوباً مفعول دوم.

### توضیحات

- ۱ اسم فاعل متعدی مجرد از الف و لام باشد در صورتیکه بمعنای حال یا استقبال باشد عمل میکند (شاهد جمله ۱)
  - ۲ در جمله اول اسم فاعل مفید معنای حال و در جمله دوم مفید معنای استقبال است و در هر دو صورت عمل کرده است \*
  - ۳ اسم فاعل جایز است بر مفعول خودش اضافه شود (شاهد جمله ۳)
  - ۴ در جمله چهارم اسم فاعل بر مفعول خود اضافه شده و دارای الف و لام است.
  - ۵ اسم فاعل اگر دو مفعول داشت جایز است بمفعول اول اضافه شود و مفعول دوم بحال خود باقی باشد (شاهد جمله ۵)
  - ۶ در جمله ششم اسم فاعل دارای دو مفعول است و هر دو مفعول منصوباً دنبال آن ذکر شده است.
- تذکر - اسم فاعل در صورتیکه مجرد از الف و لام باشد لازم هم باشد تنها فاعل خواهد گرفت و در هر سه حال مفرد - تشبیه - یا جمع دارای معمول خواهد بود.

### اسم مفعول

۱- هَذَا التِّلْمِيزُ مَكْسُورٌ قَلَمُهُ      ۲- هُوَ مُسْتَجَابٌ دَعْوَتِهِ

- ۱- هذا مبتدا، تلمیذ عطف بیان، مکسور خبر، قلم نایب فاعل، هامضاف الیه.
  - ۲- هو مبتدا، مستجاب خبر، دعوت نایب فاعل، هامضاف الیه.
- قبلاً گفته شده عمل اسم مفعول مانند اسم فاعل است باین فرق که اسم مفعول عمل فعل همچو عمل را انجام میدهد و باید بمعنای حال یا استقبال باشد تا عمل نماید.

صفت مشبیه

١- الطِّفْلُ طَاهِرُ الْقَلْبِ      ٢- الطِّفْلُ طَاهِرٌ قَلْبُهُ

(الطفل مبتدا، طاهر القلب مضاف ومضاف إليه خبر) (الطفل مبتدا، طاهر خبر، قلبه فاعل طاهر هام مضاف إليه)

صفت مشبیه از لحاظ شباهتش با اسم فاعل بدین نام خوانده میشود و از جهت اینکه فقط از افعال لازم ساخته میشود نباید انتظار داشت که مفعول به داشته باشد بمانند فعل لازم تنها بفاعل اکتفا میکند در دو مثال فوق طاهر تنها فاعل گرفته الا اینکه در مثال اول بفاعل خود اضافه شده است.

تذکر - پیاورقی صفحه ١٢٢ راجع به عمل صفت مشبیه اشاره شده است.

صیغه مبالغه

١- هَذَا مَنَاعُ الْخَيْرِ      ٢- هُوَ رَحِيمٌ أَبَاهُ      ٣- ذَاكَ خَبَازُ الْخَبْزِ

(هذا مبتدا مناع خبر الخیر مضاف إليه مفعول) (هو مبتدا رحیم خبر ابا مفعول) (ذاك مبتدا خباز خبر الخبز مفعول خباز)

صیغ مبالغه در تمام موارد بمانند اسم فاعل هستند چنانچه فعل آنها لازم باشد لازم خواهند بوده و تنها فاعل خواهند گرفت و اگر متعدی باشند مفعول هم خواهند داشت - بمنظور مزید اطلاع عین مطالبی که در شرح مفصل زمخشری راجع به صیغه مبالغه نوشته شده ذیلا درج میگردد.

«وقد اجروا ضرباً من اسماء الفاعلين مما فيه معنى المبالغة مجرى الفعل الذى فيه معنى المبالغة في العمل وان لم يكن جارياً عليه في اللفظ فقالوا زيد ضراب عمیده وقتال اعداءه كما قالوا زيد يضرب عمیده ويقتل اعداءه اذا كثر ذلك منه وكان ضراب و قتال بمنزلة ضراب وقتال كما كان يضرب ويقتل بالتحديد بمنزلة يضرب ويقتل من غير تحديد لانه يريد به ما اراد بفاعل من ايقاع الفعل الان فيه اخباراً بزيادة مبالغته وتلك الاسماء فاعول - فعال - مفعال - فعل - وفعيل فجميع هذه الاسماء تعمل عمل فاعلها و حكمها في العمل حكم فاعلها من التقديم والتاخير والاظهار والاضمار فتقول هذا ضروب زيداً كما تقول هذا ضارب زيداً وضراب عمراً»



### افعل التفضيل

١- **الْأَسَدُ أَقْوَى مِنَ الرَّجُلِ** - ترکیب : « الاسد مبتدا ، اقوى خبر ، من الرجل

جارو مجرور »

٢- **الْبَنَاتُ الْفَضْلِيَّاتُ هُنَّ اللَّوَاتِي يَطْعُنُ آبَائَهُنَّ** ترکیب : « البنات مبتدا الفضليات

صفت هن ضمیر فصل، اللواتی موصول، يطعن فعل فاعل آباء مفعول »

٣- **هَذَا أَفْضَلُ طَرِيقَةٍ لِحِفْظِ الْأَحْوَالِ** - ترکیب : « هذا مبتدا افضل خبر،

مضاف، طريقه مضاف اليه لحفظ جارو مجرور، احوال مضاف اليه »

٤- **أَمْرٌ وَقَالِقَيْسٍ أَفْضَلُ الشُّعْرَاءِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ** - ترکیب : « امرؤ والقيس مبتدا

افضل خبر، الشعراء مضاف اليه، فی الجاهلیه جارو مجرور »

### حالات افعل التفضيل

افعل التفضيل دارای سه حالت است « حالت اول مجرد ازاله » در این

( شاهد مثال اول )

صورت بامن تمام میشود

« حالت دوم بالف ولام » در این حالت چون افعل التفضيل بعنوان صفت دنبال

موصوف است از جهت تذکیر و تأنیث و افراد و تشبیه و جمع مطابقت لازم است  
( شاهد مثال ٢ )

« حالت سوم حالت اضافه آنست » در این صورت ممکن است با اسم نکره و یا با اسم

( شاهد مثال ٣ ، ٤ و مثالهای پاورقی )

معرفه اضافه شود .

گفته شد در وقتی که افعل التفضيل دارای الف ولام است صفت است و در این صورت

حرف جر (من) دنبال آن ذکر نمیگردد البته این قاعده کلی است لکن گاهی خلافش دیده میشود .

#### الاعراب من ذلك تهافتة عن المعاصي ♦

و در وقتی هم که بدون الف ولام باشد مفرد - تشبیه - و جمع - مؤنث و مذکر آن یکسان است

زید افضل من عمر ♦ هندی افضل من عمر ♦ « مؤنث » الزیدان افضل من عمر ♦

#### والهندات افضل من عمر ♦

و اگر در حال اضافه مضاف به معرفه باشد مفرد و جمع هر دو حال جایز است مثال مفرد : ﴿

مصدر

مصدر از هر بابی که باشد مانند فعلش عمل میکند اگر لازم باشد تنها فاعل میگیرد اگر متعدی بیک مفعول باشد يك مفعول و اگر متعدی بدو مفعول باشد دو مفعول خواهد داشت و شرطی هم برای عمل آن نیست در هر حال «ماضی - حال - استقبال» باشد عمل میکند .

(درپاورقی درمبحث مرفوعات قبلاً راجع بمصدر مطالبی ذکر شده است)

۱- اَعْجَبَنِي قِيَامُ زَيْدٍ ۲- اَعْجَبَنِي مَرُورُكَ زَيْدٍ ۳- اَعْجَبَنِي اِعْطَاءُ زَيْدٍ عَمْرًا دَرَهُمَا

توضیح و تفسیر

جمله اول - «اعجب فعل ، نون و قایه یاء مفعول قیام فاعل اضافه بزید، زید مضاف الیه»

توضیح - (غالباً مصدر در صورتیکه لازم باشد بفاعل خود اضافه میشود در این جمله هم قیام بزید که فاعل آنست اضافه شده است) .

جمله دوم - «اعجب فعل نون و قایه یاء مفعول مرور فاعل مضاف کاف مضاف الیه ، بزید جارو مجرور محلاً منصوب مفعول»

توضیح - (مرور لازم است باباء جر متعدی شده يك مفعول گرفته است کاف هم بعنوان فاعل محلاً مرفوع است) .

جمله سوم - «اعجب فعل نون و قایه یاء مفعول اعطاء فاعل مضاف زید مضاف الیه، عمر مفعول اول، درهماً مفعول دوم» .

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ . «مثال جمع» وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ اَكْبٰرًا مَّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا .

در این حدیث مفرد و جمع هر دو جمع است

الا اخبركم باحبكم الي و اقربكم مني منازل يوم القيمة احاسنكم اخلاقاً الموطنون اكنافاً الذين يالنفون ويولفون ♦  
در مورد این دو آیه و نظایر آنها باید بفرموده افعال التفضیل معناشوند  
ر بکم اعلم بکم . هو اهون علیه ♦

توضیح - ( اعطاء چون دو مفعول طلب است در این جمله دو مفعول گرفته و بفاعل خود زید اضافه شده است ) .

### اسم فعل

در مورد اسماء افعال در پارچه مبحث مر فوعات مفصلا بحث شده است در اینجا فقط بموضوع عمل آنها اشاره میشود اسم فعل چنانچه فعلش لازم باشد در هر حالی که باشد (ماضی - مضارع - امر) تنها فاعل میگیرد و اگر متعدی باشد مفعول هم خواهد داشت .

۱- هَيَّهَاتَ زَيْدٌ

(هیئات فعل زید فاعل)

۲- بَلِّغْ هَذَا الْأَمْرَ

(بله فعل ضمیر فاعل، هذا مفعول، الامر عطف بیان)

۳- رُوِيَ أَخَاكَ

(روید فعل ضمیر فاعل، اخام مفعول کاف مضاف الیه)

### حذف عامل مفعول به

#### مقام تحذیر

#### مقام اغراء

در دو مورد عامل مفعول به حذف میشود - مورد اول در مقام تحذیر که مقصود از آن توجه دادن شخص مخاطب است با امری مکروه بمنظور اجتناب از آن . تحذیر گاهی با ضمائر نصب است (ایاک - ایاکما - ایاکم) بدون عطف و گاهی با عطف در این جمله اِيَّاكَ وَالشَّرَّاءِ مَفْعُولٌ اسْتِ بَرَاءِ فَعْلٍ مَحذُوفٍ (عامل آن) احذر و کلمه شرهم معطوف بآن است این نوع عبارت بنام تحذیر خوانده میشود . (تحذیر دارای عطف باشد یا نباشد اگر با ایاک و اخوات آن باشد اضممار ناصب واجب است) .

الْكَذِبَ الْكَذِبَ • الْخِصَالَ الدَّمِيمَةَ يَا تَلْمِيذُ • اِيَّاكَ مِنْ مُخَالَطَةِ الْأَشْرَارِ

اغراء - توجه دادن شخص مخاطب است بر امری پسندیده بمنظور انجام آن - مثال

الْوَفَاءَ الْوَفَاءَ • الْفَضِيلَةَ الْفَضِيلَةَ • أَخَاكَ أَخَاكَ

در مقام اغراء کلمه الزم در تقدیر است .

تذکره گری - گاهی عامل مفعول به از جهت کثرت استعمال حذف میشود در این صورت مفعول به منصوباً بدنبال آن ذکر میگردد - در این مورد فعلی مناسب باید در تقدیر گرفت - مرحباً • اهلاً • سهلاً • در تقدیر این طور هستند - اصبت رحباً لاضيقاً .  
 ایت اهلاً اجانب • وطئت سهلاً من البلاد لاجزنا • ایت اهلاً و صادت سعة فاستانس ولا تستوحش •

حذف مفعول به

در بعضی جهات مفعول فعل متعدی را حذف میکنند این عمل بسته بنظر نویسنده یا متکلم یا از مفعول بکلی صرف نظر کرده و متعدی را بمانند لازم می شمرد و یا مفعول را در تقدیر میگیرد البته نباید فراموش کرد نظر کلی در این عمل اختصار در کلام است شاهد امثله ذیل .

۱- فَلَانٌ تُعْطَى وَلَا تَمْنَعُ خَيْرٌ لَكَ ۲- فَلَانٌ تُعْطَى الْفَقِيرَ وَلَا تَمْنَعُ ذَوِي الْقُرْبَى خَيْرٌ لَكَ ۳- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ۴- فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى

باید در نظر داشت حذف مفعول به در موردی صحیح است که اشتباهی در کلام ایجاد نشود اگر حصری در مفعول به باشد یا مفعول به مورد پرسش باشد جایز نیست حذف آن .

وَحَدَفَ فَضْلَةَ أَجْزَانِ لَمْ يَضُرَّ كَحَدَفِ مَا سَبَقَ جَوَاباً أَوْ حَصَرَ

مثال ترکیب توضیح  
 ۱- يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ - ۱۸۵/۴ ترکیب : «یرید فعل الله فاعل ، بکم جار و مجرور ، اليسر مفعول ، و اعطف ، لانافیه یرید فعل ضمیر فاعل ، بکم جار و مجرور ، العسر مفعول ، »  
 توضیح - (در هر دو جمله بکم محلاً منصوب است و مفعول بواسطه یرید میباشد - صاحب مجمع میگوید اليسر الأظفار فی السفر، والعسر الصوم فيه)  
 ۲- فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ۶/۴ ترکیب : «فاء عطف ، ان شرط آنستم فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، منهم جار و مجرور ،

رشداً مفعول ، فاء عطف ، ادفعوا فعل ضمیر فاعل ، الیهم جار و مجرور ،  
اموالهم مفعول اضافه بهم هم مضاف الیه ، جمله ادفعوا الیهم جزای  
شرط است «

توضیح - (منهم و الیهم در این آیه بعنوان مفعول هر دو محلاً  
منصوب هستند - آنستیم بمعنای علمتم و وجدتم تفسیر شده است)

۳- وَ انْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا -  $\frac{۴۵۹}{۴}$  ترکیب: «واو عطف ، انظر فعل ضمیر

فاعل ، الی العظام جار و مجرور ، کیف اسم مبهم مبنی بر فتح حال ،  
ننشز فعل ضمیر فاعل ها مفعول «

توضیح - (الی العظام محلاً بعنوان مفعولیت منصوب است و در  
مورد کیف بیاروقی مراجعه شود - نشزها بمعنی نرفعهها الی مواضعها)

۴- وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً -  $\frac{۱۲۴}{۴}$  ترکیب: «واو عطف ، اتخذ فعل ، الله

فاعل ، ابراهیم مفعول اول ، خلیلا مفعول دوم «  
توضیح - (قبلا اشاره کردیم که فعل اتخذ فعلی است که دو

مفعول میگیرد)

۵- فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ -  $\frac{۴۳}{۳۴}$  ترکیب: «فاء عطف ، ترى فعل ضمیر

فاعل ، الودق مفعول ، يخرج فعل ضمیر فاعل ، من خلال جارو  
مجرور ، مضاف اضافه بهها ، مضاف الیه ، «

توضیح - (در این جمله فعل ترى يك مفعول دارد و جار و مجرور

---

کیف اسمی است مبهم مبنی بر فتح و غالباً برای استفهام بکار برده میشود مانند: کیف حالک  
و متضمن معنای شرط نیز هست البته در وقتی که بر فعل متفق اللفظ و متفق المعنی داخل شود یا اینکه ما.  
در آن داخل شود :

« کیف تصنع اصنع - کیفما ثقا بلنی اقبالک

کیف استفهام را به حقیقی مانند «کیف زیداً» و غیر حقیقی که جاری مجرای تعجب است ، مانند  
«کیف تکفرون بالله» تقسیم کرده اند در موضوع ترکیب کیف نظر سببیه بر این است کیف بنا بر ظرفیت  
همیشه در محل نصب است .  
اخفض و سیرانی میگویند اسمی است مبهم غیر ظرف بنا بر موقعیت گاهی در محل رفع و گاهی نصب علی ای حال کیف

من خلال نیز بعنوان مفعولیت محلاً منصوب است )

۶- وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لَتَرَ كِبُوَهَا -  $\frac{۸}{۱۶}$  ترکیب : « و اعطف ، الخیل

مفعول ، و او عطف ، البغال مفعول ، و او عطف ، الحمیر مفعول ،

لام حرف جر ، ترکیبوا فعل ضمیر فاعل هاء مفعول «

توضیح - (سه مفعول فوق بوسیله و او عطف میشوند به فعل خلق

که در چند آیه قبل ذکر شده در واقع مفعول هستند برای فعل خلق - نون جمع در

لتر کبون بواسطه حرف نصب ان که مقدار است ساقط شده و جمله نیز محلاً مجرور

است بواسطه لام و همین جار و مجرور محلاً بعنوان مفعول له منصوب است )

۷- وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْ أَحْيَاءً لِنَاسٍ جَمِيعاً  $\frac{۲۲}{۳۰}$  ترکیب : « و او عطف ، من

شرطیه مبتدا ، احیا فعل ضمیر فاعل ها مفعول ، فاء رابط جواب

شرط ، کان از حروف مشبّهة بالفعل ملغی از عمل ، ما کافه ملغی

از عمل ، احیا فعل ضمیر فاعل ، الناس مفعول ، جمعاً تأکید ،

جمله محلاً مرفوع خبر برای مبتدا «

توضیح - (در مبحث حروف مشبّهة بالفعل اشاره شد باینکه وقتی

ما کافه در این حروف داخل شود از عمل باز میمانند در این موقع در جمله فعلیه هم

داخل میشوند)

۸- كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعَيْونٍ  $\frac{۲۵}{۴۴}$  ترکیب : « کم خبریه ، مفعول

مقدم ، ترکوا فعل ضمیر فاعل ، من جنات جار و مجرور ، وعیون

عطف به جنات تمیز برای کم «

توضیح - (کم بر دو قسم است استفهامیه و خبریه و هر دو دارای

\* ترکیباً حال است در وقتیکه جمله مستغنی از خبر باشد باین معنی جمله طوری باشد

که احتیاج بخبر نداشته باشد مانند کیف جاء زید - ( کیف حال ، جاء فعل ، زید فاعل ) و در

صورتیکه در جمله باشد که احتیاج بخبر داشته باشد در ترکیب کیف خبر است و باید محلاً آنرا مرفوع

دانست - مانند : کیف انت (کیف خبر مقدم ، انت مبتدای مؤخر) و نظیر این کیف کنت (کیف خبر

مقدم ، کنت از افعال ناقصه ، ضمیر اسم آن) کیف ظننت زیداً (کیف مفعول دوم ، ظننت فعل ضمیر فاعل ، زیداً مفعول

تمیز هستند تمیز کم استفهامی مفرد است منصوب و تمیز کم خبریه مفرد است و مجرور

۹- اَرِنَا الَّذِيْنَ اَصْلَانَا -  $\frac{۲۹}{۴۱}$  ترکیب : «ار، فعل ضمیر فاعل،

نامفعول اول ، الذین موصول مفعول دوم ، محلاً منصوب ، اصلاً

فعل ضمیر فاعل نامفعول «

توضیح - (در این جمله «ار» امر است (از باب افعال) و دو مفعول گرفته

نامفعول اول الذین مفعول دوم و باید توجه داشت در این آیه الذین بفتح ذال

قرائت شود زیرا تشبیه است )

۱۰- سَنُرِيْهِمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ -  $\frac{۵۲}{۴۱}$  ترکیب : «س حرف استقبال

نری فعل ضمیر فاعل ، هم مفعول اول ، آیاتنا مضاف و مضاف الیه

مفعول دوم ، فی آفاق جار و مجرور ، واو عطف ، فی انفس جار و

مجرور ، هم مضاف الیه «

توضیح - (سنری متکلم مع الغیر است از باب افعال و آیات هم چون

جمع مونث است در حالت نصبی هم مجروراً ذکر میشود)

۱۱- وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ -  $\frac{۵۱}{۵۱}$  ترکیب : «مانافیه ، خلقت فعل

ضمیر فاعل ، الجن مفعول ، واو عطف ، الانس عطف به جن ، الاداة حصر ، لام

حرف جر ، يعبدون فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه جمله در محل

نصب مفعول له برای خلقت «

توضیح - (نون جمع يعبدون بواسطه حرف ان که در تقدیر است

حذف شده این نون وقایه است و کسره آن نیز دلیل است از حذف یاء در واقع در اصل چنین بوده

«لان يعبدون نبي»

۱۲- وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا  $\frac{۱۱۰}{۱۷}$  ترکیب : «واو عطف ، لا ، ناهیه

تجهر فعل ضمیر فاعل ، بصلاة جار و مجرور مفعول ، کاف مضاف -

الیه ، واو عطف ، لاء ناهیه ، تخافت فعل ضمیر فاعل ، بها جار و

مجرور مفعول «

**توضیح -** (خفت بکلامه اخفاه و جهر به اعلنه - کلامش را آهسته گفت صدایش را بلند کرد . در این جمله دو فعل جهر و خافت باباء متعدی شده اند در واقع صلوة و هامفعول بواسطه هستند)

۱۳- **وَ ابْتِغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۱۱۰** ترکیب: «واو عطف، ابتغ فعل ضمیر فاعل،

بین ظرف مضاف، ذالک مضاف الیه، محلا مجرور، سبیل مفعول»

**توضیح -** (ابتغ امر است از باب افتعال (ابتغاء) اصل فعل بغی

میباشد که بمعنای طلب آمده علامت جزم امر در اینجا سقوط یاء میباید - بین ذالک اشاره است به بین جهر و اخفات)

۱۴- **وَلْيَسْلُبُوا نَفْسَهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ ۳۱** ترکیب: «واو عطف

لام ابتدا، (برای تاکید) نبلو فعل ضمیر فاعل، کم مفعول، حتی

ناصبه، نعلم فعل ضمیر فاعل، المجاهدین مفعول، منکم جار

و مجرور»

**توضیح -** (فعل «نبلو» موکد شده بنون تاکید ثقیله (البتة البته

آزمایش می کنم شمارا) حتی بر نعلم که مضارع است داخل شده ممکن است برای تعلیل باشد (برای اینکه بشناسیم مجاهدین از شمارا) و ممکنست برای غایة باشد «الی ان نعلم»

۱۵- **يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ۳** ترکیب: «یعلم فعل ضمیر فاعل

سر مفعول، مضاف کم مضاف الیه، واو عطف، جهر عطف بسر مضاف

کم مضاف الیه، واو عطف، یعلم فعل ضمیر فاعل، ما موصول مفعول،

در افعال و اسما مشتق نون جمع را باید بفتح و نون تشبیه و ملحق به تشبیه را بکسر قرائت کرد

و نون مجموع و ما به التحق      فافتح و قل من بکسره نطق

و نون ما ثنی و الملحق به      بعکس ذالک استعملوه فانثیه

این پنج اسم « اثنان - اثنتان - ثنتان - کلا - کلتا » ملحق بمثنی هستند در مورد ابوبن

(پدر و مادر) و قرین (شمس و قمر) اختلاف شده که مثنی هستند یا ملحق بمثنی .



یکسبون فعل ضمیر فاعل «

توضیح - (فعل یعام در این آیه شریفه يك مفعول دارد - وفعل

تکسبون با اینکه متعدی است در این جمله مفعول ندارد مفعول آن محذوف است «تکسبون»

۱۶ اَعْلَمُوا انَّ اللّٰهَ يَحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۱۷

فعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، اللّٰه اسم ان ، يحيى فعل ضمير

فاعل ، الارض مفعول ، بعد ظرف مضاف اضافه بموت موت اضافه به

ها ، هامضاف اليه «

توضیح - (مفعول اعلموا در این آیه شریفه جمله است: اسم و خبر ان

تأويل بمفرد محلا منصوبست)

۱۷ - كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا ۴

ترکیب : « کم خبریه مبتدا ،

من قرية جار ومجرور تمیز کم ، اهلکنا فعل ضمیر فاعل ، هامفعول ،

جمله خبر برای کم»

توضیح - (فعلی که بعد از کم واقع شده چون دارای مفعول است

کم در اینجا محلا مرفوع و مبتدا میباشد)

۱۸ - فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۸۲

ضمیر فاعل ، منها جار ومجرور ، مفعول ، و اطعم ، اطعموا فعل ضمیر

فاعل ، البائس مفعول ، الفقير صفت برای البائس «

توضیح - (فعل کلاوا در این آیه شریفه مفعولش بواسطه است -

«بَسَّ الرَّجُلُ - اشدت حاجته» آن مرد حاجتش سخت شد - ترجمه از آن بخورید و اطعام

کنید فقیری را که کار بر او سخت است)

۱۹ - يُرِيدُونَ اَنْ يُبَدِّلُوْا كَلِمَةَ اللّٰهِ ۱۵

ترکیب : «یریدون فعل ضمیر

فاعل ، ان ناصبه ، یبدلوا فعل ضمیر فاعل ، کلام مفعول برای یبدلوا

در جمع مذکر سالم قاعده این است چنانچه علم مؤنث نباشد و مرکب نباشد با و اونون در حالت رفعی و یا

مضاف ، الله مضاف الیه ، جمله ان یبدلوا محلاً منصوب مفعول

یریدون

توضیح - (اسم و خبر ان مؤول بمفرد است تا مفعول یریدون باشد

بهمین جهت نیز ان مفتوحاً ذکر شده است تاویل جمله « یریدون تبدیل کلام الله » در جمله فوق کلام صورتاً مفعول است ولی تقدیراً مضاف الیه)

۲۰ - لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ  $\frac{۴۹}{۷۴}$  ترکیب : «لانا فیه ، تبقی فعل ضمیر فاعل ، واو عطف ،

لانا فیه ، تذر فعل ضمیر فاعل»

توضیح - (تأنیث تبقی و تذرا از جهت اینست که مرجع سقر است .

تذرا از باب ضرب بضر ب معنای ترك آمده است : باقی نمیگذازد سقر شیئی را و رهانمیکند احدی را - در اینجاذ کر این آیه شریفه از این جهت است که هر دو مفعول این دو فعل در کلام نیست).

۲۱ - وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ  $\frac{۱۳۰}{۱۱}$  ترکیب : «واو عطف کلام مفعول مقدم ، نقص فعل

ضمیر فاعل ؛ عليك جار و مجرور»

توضیح - (کل اسمی است که وضع شده برای موردی که بخواهیم

بطور استغراق با فردی متعدد یا بطور عموم با جزائی واحد اشاره کنیم و این اسم همیشه مضاف است البته بالفعلاً و یا تقدیراً در این آیه مضاف الیه مقدر است و آیه شریفه من انباء الرسل آنرا بیان و توجیه میکند)

۲۲ - مَا أَطِيبَ طَعْمٍ حَبِّكَ وَمَا أَعَذَبَ شَرِبَ قُرْبِكَ ترکیب : «ما تعجیبه مبتدا

اطیب فعل ضمیر فاعل فعل تعجب ، طعم مفعول به مضاف اضافه به

حب ، حب اضافه بکاف کاف مضاف الیه ، واو عطف ، ما تعجیبه

مبتدا ، اعذب فعل ضمیر فاعل فعل تعجب ، شرب مفعول به ، مضاف قرب

مضاف الیه ، کاف مضاف الیه شرب»

توضیح - (با اینکه اطیب و اعذب هر دو فعل تعجب هستند معذالك

و نون در حالت نصبی و جری جمع بسته شود عبد الملك چون مرکب و طلحه چون مؤنث است گفته میشود ذو عبد الملك و طلحات در بقیه اسماء علم که مرکب نبوده و تأنیث هم ندارند مانند :

مانند سایر افعال دارای مفعول به هستند و باید متوجه بود که با فعل التفضیل از لحاظ معنا اشتباه نشوند «چقدر پاکیزه است و چقدر گوارا است»

۴۳- نَفْسِكَ وَ صُحْبَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهَا مُفْسِدَةٌ الْأَخْلَاقِ تَرَكِيبُ : «نفسك مضاف

و مضاف علیه تحذیر ، و او عطف صحبة عطف به نفس اضافه  
باشرا ، اشرار مضاف الیه ، فاء عطف (نتیجه) ان از حر و ف مشبهة بالفعل  
ها اسم ان ، مفسدة خبر ان ، اضافه باخلاق اخلاق مضاف الیه»

توضیح - (فعلی که عامل نفسک میباشد محذوفست متناسب است

«احذر» در تقدیر گرفته شود بنا بر این نفس مفعول است برای فعل احذر)

۴۴- أَخَاكَ وَالْإِحْسَانَ إِلَيْهِ تَرَكِيبُ : «اخاك مضاف ومضاف الیه ، و او عطف ،

احسان عطف به اخاك ، الیه جار و مجرور»

توضیح - (اخاك منصوبست بواسطه فعل مقدر الزم چون در مقام

اغراء است عامل حذف شده است)

### مفعول لاله (لا جله)

هر فعلی که بظهور میرسد و فاعلی با انجام آن مبادرت میکند غرض و علتی دارد  
تا غرض و علت در کار نباشد فعل بظهور نمی رسد الا اینکه غرض و علت گاهی از طرف فاعل  
است و گاهی وجود شیء دیگر سبب انجام فعل فاعل میشود در هر دو صورت تاداعیه  
و غرضی در کار نباشد هیچ فعلی وجود پیدا نخواهد کرد .

در جملات و عبارات عربی گاهی همان علت و غرض که سبب ایجاد فعل شده  
در کلام ذکر میگردد در این جمله **ذَهَبْتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ طَلِبًا لِلْعِلْمِ** علت وقوع فعل  
که **«طَلِبًا لِلْعِلْمِ»** ذکر شده اگر سؤال شود چرا بمدرسه رفتی جواب طلبیا للعلم خواهد

صادقون - مؤمنون ( صفات ) یوسفون - بطرسین (اعلام) باواو و نون و باء و نون جمع بسته میشوند .  
این اسماء چون برخلاف قیاس جمع بسته میشوند ملحق بجمع هستند ۱- عضون ( جمع عضه  
بمعنای فرقه و قطعه ) ۲ - قلوب ( جمع قلبه بمعنای دو قطعه چوب که بچه ها با آن بازی میکنند  
(عودان یلعب بهما الصبیان ) ۳ - رمون ( جمع ریه ) ۴ - مئون ( جمع مائه صد ) ۵ - نبون  
( جمع نیه - جماعة ) ۶ - ارضون ( جمع ارض ) ۷ - حرون ( جمع حره ریک زار )  
یازمینی که دارای درخت باشد و از بی آبی سوخته باشد ۸ - اوزون ( جمع اوزه یا وز - مرغابی )

بود این جواب که علت وقوع فعل را بیان میکند «مفعول له» خوانده شده بنا بر این مفعول له

اسمی است «مصدر» که سبب حصول فعل و علت وقوع آن را بیان میکند .

فَاَلْمَفْعُولُ لَهُ : اسْمٌ مَنْصُوبٌ يَمِينُ سَبَبِ حُصُولِ الْفِعْلِ الَّذِي قَبْلَهُ

۱- قُمْتُ تَعْظِيماً لِمَعْلَمِي ۴- آتَيْتُ لِنَتَعَلَمِ

«قمت فعل فاعل، تعظيماً مفعول له، لمعلمی جار و مجرور  
«آیت فعل فاعل، لتعلم جار و مجرور  
بامضاف الیه»  
محلان منصوب مفعول له»

۳- تَصَدَّقْتُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِهِ

تصدقت فعل ضمیر فاعل، ابتغاء مفعول له مضاف مرضاة مضاف الیه، ها مضاف الیه مرضاة،

### حالات مفعول له

قبلاً باید متذکر شویم مفعول له باید مصدر باشد و در سه جمله فوق «تعظیم - تعلیم - ابتغاء» نیز مصدر هستند و همین مصادر که تحت عنوان مفعول له در فوق ذکر شده اند دارای حالت مختلف هستند

**حالت اول - (تعظيماً)** از جهت اینکه فاعل فعل و فاعل تعظیم و زمان هر دو یکی است مفعول له منصوباً ذکر شده است و در عین حالیکه شرایط نصب موجود است ما میتوانیم همین مفعول له را بالام مجرور کنیم (للتعظیم بگوئیم)

**حالت دو - (للتعلم)** مفعول له بالام حرف جر مجرور شده است و محلان منصوب خواهد بود و از جهت اینکه زمان اتیان و زمان تعلم یکی نیست باین معنی تعلیم بعد از ایقان است نمیتوان آنرا منصوباً ذکر کرد .

**حالت سوم - (ابتغاء)** مفعول له مضاف است و بدون الف و لام در این مورد هم باینکه شرایط نصب موجود است میتوان آنرا بالام مجرور کرد؛ خلاصه اینکه مفعول له بسه حالت ممکن است در جمله ذکر گردد

۱ - مجرد ازال و اضافه (مثال ۱) ۴ محلی بالف و لام (مثال ۲) ۳ - مضاف (مثال ۳)

فقد شرط و مجرور شدن مفعول له بحرف تعلیل

۱- الْعَاقِلُ يَفْرَحُ لِفَرَحِ غَيْرِهِ ۲ تَعَبْتُ مِنْ زَيْدٍ ۳ جِئْتُكَ الْيَوْمَ لِأَنَّكَ أَمَدًا

در موقع نوشتن این بحث بحثی پیش آمد و بعضی اظهار داشتند تنها مصدر منصوبی که بیان علت کند مفعول له خواهد بود اگر مصدر با حرف جر مجرور باشد بآن اصطلاحاً مفعول له گفته نمیشود

### توضیحات و شرائط نصب

در جمله اول - از جهت اینکه فاعل فرح و فاعل مصدر یکی نیست فرح که مفعول له است بالام مجرور شده است در اینجا صحیح نیست مصدر را منصوب با ذکر کنیم حالت نسبی مفعول له تنها در وقتی است که فاعل مصدر و فاعل فعل یکی باشد هر بت خوفاً (من میگریزم، من میترسم)

در جمله دوم - چون زید مصدر نیست بامن مجرور شده است در این جمله گرچه علت تعب من زید است و «من زید» بیان علت میکند لکن چون زید مصدر نیست نمیتوانیم من زید را مفعول له بخوانیم .

در جمله سوم - میگوید آمدن امروز من برای اکرام فراداست در اینجا هم چون زمان مصدر و زمان فعل یکی نیست نمیتوان مفعول له را منصوب با ذکر نمود .

تذکره - در حالت اول اشاره شد در وقتی هم که شرط نصب موجود باشد نمیتوان مفعول له را بالام مجرور کرد .

أَبَانَ تَعْلِيلاً كَجِدْ شُكْرًا وَدُنْ	يُنْصَبُ مَفْعُولًا لَهُ الْمَصْدَرُ أَنْ
وَقْتًا وَفَاعِلًا وَ أَنْ شَرْطٌ فَقَدْ	وَ هُوَ بِمَا يَعْمَلُ فِيهِ مُتَّحِدٌ
مَعَ الشَّرْطِ كَلَزَهْدٍ ذَاقَنَعَ	فَاجْرَهُ بِاللَّامِ وَ لَيْسَ يَمْتَنِعُ

توضیح

ترکیب

مثال

تَأَلَّمْتُ كَثِيرًا لِعِلْمِي بِالْمَرَضِ الَّذِي أَصَابَكَ - ترکیب : تالمت فعل

ضمیر فاعل ، کثیرا صفت برای مفعول مطلق محذوف ، علمی جار

و مجرور یا مضاف الیه ، بالمرض جار و مجرور ، الذی موصول

صفت برای مرض ، اصابك فعل و فاعل و مفعول

\* چون ممکن است همین معنی در ذهن بعضی از خوانندگان نیز بوده باشد لذا عین عبارتی که در این خصوص در شرح مفصل زمخشری نوشته شده ذیلاً درج میگردد «وقوله تعالی (جعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت) فحذر الموت نصب لانه مفعول له و كذلك موضع من الصواعق نصب علی المفعول له ای من خوف الصواعق لان من قد تدخل بمعنى اللام فنقول خرجت من اجل زید و من اجل ابتغاء الخیر و احتملت من خوف الشر قال الشاعر :

بغضی حیاء و بغضی من مها بته فلا یکلم الا حین یتبسّم \*

توضیح - (لام لعلمی بیان علت میکند از تالم بنا بر این محلا بعنوان مفعول لاهی منصوب است در اینجا چون شرط نصب موجود نیست میتوان لام را ساقط نمود)

۳- انهم تَأْتِرُوا كَثِيرًا لِفِرَاقِكَ - ترکیب : «ان از حروف مشبیهة بالفعل

هم اسم ان ، تاتروا فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر ان ، کثیرا صفت برای مفعول فیه محذوف ( زمانا ) لفراق جار و مجرور ، کاف مضاف الیه»

توضیح - (در مبحث مفعول مطلق و مفعول فیه اشاره خواهد شد که کلماتی نایب مناب این دو مفعول واقع میشوند در جمله اول کثیرا نایب مناب مفعول مطلق است و در جمله دوم نایب مناب ظرف - لفراق نیز محلا بعنوان مفعول لاهی منصوب است).

۳ - ان هِنَاكَ قَلُوبًا تَخْفِقُ بِحَبِيٍّ وَتَجْزَعُ لَغِيَابِي - ترکیب : «ان از حروف

مشبیهة بالفعل ، هِنَاكَ خبر مقدم ان ، قلوباً اسم ان مؤخر ، تخفق فعل ضمیر فاعل ، بحبی جار و مجرور یا مضاف الیه ، و اعطف ، تجزع فعل ضمیر فاعل ، لغیابی جار و مجرور یا مضاف الیه»

توضیح - (خفقان بمعنای ضربان قلب آمده است - باء در بحی باء سببیه است - لغیابی محلا بعنوان مفعول له منصوب است - شرط نصب در این مفعول له موجود نیست ( زیرا عامل مصدر من هستم و عامل فعل قلوب ).

۴- انهم يَرْسَلُونَ تَهَا نِيهِمُ الْحَارَةَ لِشَفَائِكَ - ترکیب : «ان از حروف مشبیهة -

بالفعل ، هم اسم ان ، يرسلون فعل ضمیر فاعل خبر ، تها نينهم مفعول هم مضاف الیه ، الحارة صفت ، لشفاء جار و مجرور ، مضاف کاف مضاف الیه

\* ققوله من مها بته في موضع المفعول له و اسم مالم يسم فاعله المصدر المقدر ولا يكون من مها بته في موضع مالم يسم فاعله لان المفعول له لا يقيم مقام الفاعل لثلاث زول الدلالة على العلة فاعرفه.

توضیح - (لشفائك بعنوان مفعول لهی منصوب است و از جهت اینکه شرط نصب موجود نیست بالام مجرور شده).

هـ حررت هذه النميقة اليكم لتنوب عني في تقديم الواجبات واهداء

از كمي التحيات - تركيب: «حررت فعل ضمير فاعل، هذه

مفعول محلا منصوب . النميقة عطف بيان ، اليكم جار ومجرور ، لام حرف جر ، تنوب فعل ضمير فاعل ، عني جار ومجرور ، في تقديم جارو مجرور مضاف الواجبات مضاف اليه ، واهداء عطف بمحل لتنوب محلا منصوب مفعول له ، از كمي فاعل اهداء مضاف التحيات مضاف اليه .»

توضیح (فعل مضارع لتنوب بواسطه حرف نصب مقدر «ان» مؤول بمصدر است ومحلا بواسطه لام تعليل مجرور است - واهداء كه بوسيله واو به لتنوب عطف شده است لفظاً مجرور بالام ومحلا منصوب است بعنوان مفعول لهی ودر عين حال اضافه شده بفاعل خود از كمي كه تقدير اجزور ومحلا بعنوان فاعليت مرفوع است)

٦- دَخَلْتُ اِلَيْهِ اَطْلُبُ عَمَلٍ عِنْدَهُ - تركيب: «دخلت فعل ضمير فاعل . اليه

جارو مجرور ، لطلب جارو مجرور مضاف ، عمل مضاف اليه ، عند ظرف مضاف ها مضاف اليه .»

توضیح (اطلب محلا منصوب است بعنوان مفعول لهی چون

از حيث زمان فعل با مصدر مطابقت ندارد لذا بوسيله لام تعليل طلب مجرور شده است.)

٧- ار جوا ان تلقى جوابك لاسئلامهم ام وظيفتي - تركيب: «ارجو

«و در ذيل آيه شريفه «طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى» ٣ - ٢٠ صاحب كشاف مينويسد كه هر يك از تشقى و تذكرة علت فعل مذكورند الا اينكه در اولي واجب است بالام باشد يعنى شرائط انتصاب در آن موجود نيست و در دومي «تذكرة» كه منصوباً ذكر شده نصب آن بجهة اجتماع شرائط است .  
ابن عقيل در ذيل اين مبحث مينويسد «فان نقد شرط من هذه الشروط تعين جره بحرف التعليل وهو الام او من اوفى او اليباء» و آيه شريفه «و يطعمون الطعام على حبه» - نیز مؤيد همین معنی است.

فعل ضمیر فاعل ، ان حرف نصب ، اتلقى فعل ضمیر فاعل محلا منصوب  
 مفعول ، جواب مفعول برای اتلقى مضاف ، كاف مضاف الیه ، لاستلام  
 جار و مجرور مضاف ، مهمام مضاف الیه و مضاف ، وظیفی مضاف الیه  
 مهمام ، یاء مضاف الیه و وظیفه

توضیح ( لاستلام لفظا مجرور بلام و محلا منصوب است بعنوان  
 مفعول لمبی - مهم جمع مهم است که اسم فاعل است از باب افعال و از نظر ترکیب لفظا  
 مجرور است بسبب اضافه استلام و محلا بعنوان فاعلیت مرفوع « مصدر استلام عمل فعل  
 نموده و مهمام را فاعل گرفته است » )

۸- یُمْكِنُ أَنْ تَشْرَفَنِي لِتَتَنَاوَلَ طَعَامَ الْغَدَاءِ بِرِفْقَتِي - ترکیب : « یمكن فعل ،

ان ناصبه ، تشرف فعل ضمیر فاعل نون و قایه یاء مفعول . جمله  
 فعلیه محلا مرفوع فاعل یمكن ، لتناول جار و مجرور مضاف ، طعام  
 مضاف الیه و مضاف ، الغداء مضاف الیه ، بر فقتی جار و مجرور مضاف  
 یاء مضاف الیه »

توضیح ( طعام که لفظاً بواسطه اضافه تناول مجرور است محلا  
 بعنوان فاعلیت مرفوع است در واقع مصدر تناول بفاعل خود اضافه شده است و بعنوان  
 مفعول لمبی در محل نصب است .

غداء بمعنای ناهار است ( الغداء طعام الغدوه ) ( الرفقة ) بتثلیت راه بمعنای جماعة  
 المرافقین است ، والمرافق الرفیق )

۹- وَ لَقَدْ اقسَمْتُ لَكَ اَنْنِي سَابِقِي لَكَ رَغْمَ كُلِّ النَّاسِ - ترکیب : « و او عطف ، لام

تاکید ، قد تحقیقه ، اقسمت فعل ضمیر فاعل ، لك جار و مجرور ،  
 ان از حروف مشبهة بالفعل ، نون و قایه یاء اسم ان ، سین حرف  
 استقبال ، ابقی فعل ضمیر فاعل ، لك جار و مجرور خبر برای ان ،  
 رغم مفعول له مضاف ، كل مضاف الیه ، رغم الناس مضاف الیه كل .

توضیح - ( از جهت اینکه شرائط نصب در رغم جمع است لذا



منصوباً ذکر شده است و در عین حال جایز است بگوئیم لرغم کل الناس  
 ۱۰- اَنَا ذِكْرٌ مَا أَبَدَلَهُ فِي سَبِيلِكَ اِبْرَاءً لِدِمَّتِي وَاِهَابًا لِحُبِّي وَ مَضَاعِفَةً

شعوری -

ترکیب : « انا مبتدا ، اذکر فعل ضمیر فاعل ، ما مفعول ، ابذله فعل  
 ضمیر فاعل ما مفعول ، جمله خبر بر ای انا . فی سبیل جار و مجرور مضاف  
 کاف مضاف الیه ، ابراء مفعول له ، لذمتی جار و مجرور یاء مضاف الیه  
 و او عطف ، الہابا مفعول له ، لِحبی جار و مجرور یاء مضاف الیه  
 و او عطف ، مضاعفة مفعول له ، الشعوری جار و مجرور یا مضاف الیه »  
 توضیح - ( در این جمله سه مفعول له موجود است ابراء - الہابا  
 و مضاعفة - دو مصدر از باب افعال ، و یک مصدر از باب مفاعله . چون شرائط نصب در هر سه  
 جمع است باین معنی فاعل سه مصادر با فاعل فعل اذکر یکی است و زمانا هم هر  
 سه یکی هستند لذا منصوباً ذکر شده اند و در عین حال میتوان گفت لایبراء ذمتی  
 و لالہاب حبی ) .

۱۱- خَفِقَ قَلْبِي لَهَا شَوْقًا وَ حَنِينًا - ترکیب : « خفق فعل قلب فاعل ، یاء مضاف الیه

لہا جار و مجرور ، شوقا مفعول له ، و او عطف ، حنینا مفعول له »  
 توضیح - ( علت خفقان قلب من شوق و حنین است بهمین جهت  
 این دو مصدر مفعول له هستند و فاصله هم بین زمان این دو مصدر و خفقان قلب نیست  
 ( حنین بمعنی اضطراب و ضربان قلب است از طرف یا از حزن )

۱۲- فِخْوَفًا مِّنْ اِنْ تَفَوَّتَ الْفُرْصَةَ رَايْتَ اِنْ اَعْجَلَ - ترکیب : « فاء عطف ،

خوفًا مفعول له مقدم ، من جار ، ان حرف نصب ، تفوت فعل  
 الفرصة فاعل . رایت فعل ضمیر فاعل ؛ ان حرف نصب ، اعجل فعل  
 ضمیر فاعل »

توضیح - ( ان تفوت الفرصة محلاً مجرور است بواسطه من و  
 حرف نصب ان جمله را تأویل بمصدر برده است « من فوت الفرصة » مفعول رایت نیز جمله

ان اعجل است که بواسطه حرف نصب مؤول بمصدر شده است (رایت العجلة) در این جمله از جهت تاکید مفعول له در بدو جمله واقع شده است .

۱۳- عن قریب اذهب الی البلدة لاصطیاف ترکیب : «عن قریب جار

ومجرور ، اذهب فعل ضمیر فاعل . الی البلدة جار ومجرور ، لاصطیاف جار ومجرور .»

توضیح - (در این جمله سه جار ومجرور موجود است جار ومجرور اول (عن قریب) بمعنی بعد است و جار ومجرور دوم متعلق است بفعل اذهب و جار ومجرور سوم چون اصطیاف مصدر است و علت وقوع فعل هم برای اصطیاف است لذا محلاً بعنوان مفعول لهی منصوب است.)

۱۴- الہی ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک ترکیب : « الہی

مضاف ومضاف الیه در محل منادی بحذف حرف ندا (یا) مانا فیہ عبدتک فعل و فاعل و مفعول ، خوفاً مفعول له . من نار جار ومجرور مضاف کاف مضاف الیه ، و اعطف ، طعماً مفعول له عطف بخوف ، فی جنة جار ومجرور کاف مضاف الیه»

### مفعول فیہ (ظرف)

چیزی که در جایی گذارده میشود باعتبار قرار و وقوع: آن محل برای آن شیئی، ظرف خواهد بود ، ظرف را تعریف کرده اند **کل ما یستقر فیہ غیره** (چیزی که قرار بگیرد در آن غیر آن) در اصطلاح نحوه هم بازنه و امکانه ظرف گفته میشود باعتبار اینست که وقوع افعال در آنهاست الا اینکه هر اسم زمان و مکانی در اصطلاح نحوی ظرف نیست ظرف در اصطلاح این قوم فقط آن اسم منصوبی است که بتقدیر «فی» منصوب باشد **قُمْتُ الْیَوْمَ (قُمْتُ فِی الْیَوْمِ)**

نباید از نظر دور داشت بعضی از اسماء زمان و مکان مبنی هستند و بطوری که

میدانید اسماء مبنیه حرکت آخرشان غیر قابل تغییر است بنابراین نباید انتظار داشت که تقدیر «فی» در اعراب و ظاهر اینگونه کلمات اثری داشته باشد .

بنا بر این بساید گفت اسماء زمان و مکانی که بتقدیر «فی» منصوب هستند

لفظاً یا محلاً بر دو قسمند : معرب و مبنی .

الظَّرْفُ مَا تَضَمَّنَ مَعْنَى «فِي» مِنْ مَكَانٍ «كَحَيْثُ وَهَذَا» أَوْ زَمَانٍ «كَمَتَى

وَأَن» وَهُوَ قِسْمَانِ : مُعْرَبٌ وَمَبْنِيٌّ .

الظَّرْفُ وَقْتُ أَوْ مَكَانٌ ضَمَّنَا فِي بَاطِنِهَا كَهَذَا أَمَّا أَوْ زَمَانًا

فَأَنْصَبُهُ بِالْوَاقِعِ فِيهِ مُظْهِرًا كَانَ وَالْأَوَّلُ فَسَا نَوْهٍ مُقَدَّرًا

قید تضمن معنای فی از اینجهت است که بعضی از اسماء زمان و مکان صلاحیت دارند که از قید ظرفیت خارج شوند و آن در وقتی است که بآنها عنوان «ظرف متصرف» داده میشود زیرا در این موقع مبتدا - خبر - مضاف - فاعل - و مفعول قرار میگیرند .

يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيَاتِي (مبتدا) حَانَ يَوْمُ السَّفَرِ (فاعل) يَوْمَ الْخَمِيسِ عِنْدَ يَوْمِ

التَّعْطِيلِ (مبتدا و خبر و مضاف) بَنِيْتُ الدَّارَ (مفعول) .

بنابر این ظروف بر دو قسمند ظرف متصرف «آنها» که از قید ظرفیت میتوانند خارج شوند و غیر متصرف «آنها» که برای همیشه ظرف هستند «بآن عده ظرفی هم که تنها مجرد میشوند اصطلاحاً شبه ظرف گفته می شود - من عند - الی متی - من حیث .

وَمَا يُرَى ظَرْفًا وَغَيْرَ ظَرْفٍ فَذَاكَ ذُو تَصَرُّفٍ فِي الْعَرَفِ

وَغَيْرُ ذِي التَّصَرُّفِ الَّذِي أَرَمَ ظَرْفِيَّةٌ أَوْ شِبْهَهَا مِنَ الْكَلِمِ

ظرف زمان و ظرف مکان معرب

۱ = ظرف زمان - ظرف زمان بر سه قسم است ۱ مبهم ۲ مختص ۳ معدود

مبهم (۱) آن اسمی است که بر مقدار غیر معینی از زمان دلالت کند ( ابد . آمد .

مدة . وقت . زمان . و نظایر آنها)

مختص (۲) آن اسمی است که بر مقدار معین و محدودی از زمان دلالت کند  
ساعة . يوم . ليله . شهر . سنه . اسبوع . عام . يوم الخميس . و نظایر اینها  
معدود (۳) آن اسمی است از زمان که بر تعداد معینی از زمان دلالت کند .  
سفتین - ثلاثة ایام و نظایر اینها .

۲ = ظرف مگکان - ظرف مکان بر دو قسم است ۱ مبهم ۲ مختص  
مبهم (۱) آن اسمی است که بر مکان غیر معینی دلالت کند « فوق . تحت . یمین . یسار .  
میل . فرسخ . مایه . غرب . جنوب . حول . ازاء . و نظایر اینها . جهات است و مقادیر در واقع  
جزء اسماء مکان مبهمند .

مختص (۲) آن اسمی است که بر مکان معینی دلالت کند - اسماء شهرها  
تهران . بغداد . مصر . مسجد . خانه . مدرسه . سوق . و نظایر اینها

### اعراب ظروف

بطور کلی هر سه قسم اسماء زمان بتقدیر فی منصوب میشوند  
اعْمَلْ نَهَارًا وَاسْتِرْحَ لَيْلًا . سَاسَافِرٍ غَدًا . اَخْرُجْ اِلَى الْبَحْرِ يَوْمَيْنِ .  
در مورد اسماء مکان مبهم « اسماء مقادیر جزء اسماء مبهم ذکر شد » قسم اول آن  
یعنی اسماء مکان غیر معین مانند اسماء زمان بتقدیر فی منصوب میشوند .  
رَأَيْتُ طَائِرًا فَوْقَ الْغُصْنِ . سَرَّ نَافِرَ سَخِينٍ . نَامَتِ الْقِطَّةُ اَمَامَ الْمَائِدَةِ .  
در مورد قسم آخر یعنی اسماء مکان معین باید آن اسماء را با حرف جر « فی »  
مجرور کرد .

قَرَأْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ . نَظَرْتُ فِي الدَّارِ . صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ .

چنانچه اسم مکان معین با فعل مذکور در جمله ماده یکی باشد باین معنی عامل  
با اسم مکان از یک ریشه مشتق شده باشند جایز است بتقدیر فی منصوب شود :

جَلَسْتُ مَجْلِسَ اَهْلِ الْعِلْمِ

قواعد فوق در این دو شعر خلاصه شده است .

ظرف زمان مبهم و محدود وی قابل نصبند بتقدیر فی

ظرف مکان آن چه معین بود چاره در او نیست بجز ذکر فی

باید توجه داشت اسماء زمان و مکانی که بتقدیر فی منصوب میشوند چنانچه فی لفظاً ذکر شود و اسم مجرور باشد اصطلاحاً بآن مفعول فیه گفته نمیشود مثال:

خَرَجْتُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ اگر گفته شود خلاف اصطلاح است.

و اما اذا ظهر فلا بد من جرّه و هذا خلاف اصطلاح القوم فانهم لا يطلقون

المفعول فيه الاعلى المنصوب بتقدیر فی

تذکره - گاهی ممکن است اسماء مکان معین مفعول به باشند نباید آنها را با

ظرف اشتباه کرد .

### ظرف زمان و ظرف مکان مبنی

از اسماء زمان این اسماء مبنی هستند ببناء لازم : اذ • امس • مذ • منذ • قط

لما • ایان • متی • الان • عوض •

و از اسماء مکان اسماء زیر :

حیث • لدن • لدی • این • هنا • ثم • انی • «انی برای زمان و مکان هر دو

استعمال میشود .

از اسماء مکان معرب هم جهات است :

فوق • تحت • یمین • شمال • خلف • قد ا • و آن اسمائی که بمعانی اینها هستند

قبل • بعد • دون • جنب • غیر گاهی مبنی میشوند ببناء عارض و آن در موقعی است

که مضاف الیه محذوف باشد (در حال مبنی بودن مرفوع خواهند بود) من قبل (بر رفع لام)

تذکره - از اسماء مبنیه فوق : حیث . لدن . لدی . این . لها . قط . اذ . امس . متی

مذ . و منذ . غیر متصرف هستند باین معنی غیر ظرفیت صلاحیت موقعیت دیگری

را ندارند •

۱ - حیث - فقط بر جمله اضافه میشود «اجلس، حیث اجلسك صاحب البيت»

۲ - دو کلمه، لدی و لدن - بر اسم اضافه شده و آنرا مجرور میکنند «جلست لدی الصديق - وافتح لي من لدنك رحمة» (در جمله اخیر کاف محلاً مجرور است بواسطه اضافه لدن)

۳ - این ظرفی است که بسبب آن از مکان سؤال میشود «این هادم انبیه الشرك والنفاق»

### اسمائیکه نایب مناب ظرف واقع میشوند

۱ = مصدر ۲ = صفت ۳ = اسماء عدد ۴ = اسماء اشاره ۵ = کُل و جزو

این پنج اسم گاهی بجای ظرف استعمال شده و نایب مناب ظرف واقع میشوند

#### مصدر (۱)

جَلَسْتُ قُرْبَكَ

جلست فعل و فاعل، قرب نایب مناب ظرف  
کاف مضاف الیه

جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ

(جئتک فعل فاعل، کاف مفعول، طلوع نایب مناب  
ظرف، شمس مضاف الیه)

آتَيْكَ خُرُوجَ التَّلَامِيذِ

آتیک فعل و فاعل، خروج نایب مناب ظرف تلامیذ مضاف الیه

درسه مثال فوق طلوع و قرب و خروج که مصدر هستند و نایب مناب ظرف واقع شده اند در ترکیب مضاف هستند و اسماء بعد: شمس - ک - تلامیذ - مضاف الیه آنها اگر چنانچه ظرف زمان یا مکان محذوف ذکر گردد این مصادر مجرور خواهند بود  
جئتک وقت طلوع الشمس • جلست مکان قربک • وقت خروج  
تذکر = در جملات غالباً ظرف زمان حذف میگردد ظرف مکان حذفش

بندرت است .

وَذَاكَ فِي ظَرْفِ الزَّمَانِ يَكْثُرُ

وَقَدْ يَنْبَغِي عَنْ مَكَانٍ مَصْدَرٌ

#### صفت (۲)

نَمْتُ قَلِيلاً (زَمَنًا قَلِيلاً)

نمت فعل ضمیر فاعل، قلیلاً صفت نایب مناب مفعول فیه

اِفْتَكَّرْتُ طَوِيلاً (زَمَنًا طَوِيلاً)

افتکرت فعل ضمیر فاعل، طویلاً صفت نایب مناب مفعول فیه

جَلَسْتُ شَرْقِي الْمَلْعَبِ (الْمَكَانِ)

جلست فعل فاعل، شرقی صفت نایب مناب مفعول فیه، ملعب مضاف الیه

تذکر = در دو مثال اول اسم زمان حذف شده و در مثال سوم اسم مکان

و اگر بر جمله فعلیه داخل شود متضمن معنای شرط است و ما، هم ممکن است در این صورت بآن داخل شود

«اینما توقف اقف» (هر دو فعل مجزوم هستند)

ع - هنا - هنا اسم اشاره است برای مکان نزدیک و گاهی باها، تنبیه ذکر میشود (هیمنها) و گاهی با کاف خطاب همراه است «هناک» گاهی بهمین حال لام بعد بآن متصل میشود «هناک»

اسماء عدد (۳)

۱ مشیت فعل فاعل، اربع نایب مناب مفعول فیه، ساعات تمیز .  
۲ سافرت فعل و فاعل، اربعین نایب مناب مفعول فیه، یوما تمیز .

۳ قطعت فعل و فاعل، ثمانیه نایب مناب مفعول فیه، امیال تمیز .

در جمله اول ساعات و دوم یوماً و سوم امیال برای اسماء عدد اربع و اربعین و ثمانیه تمیز هستند تمیز اسماء عدد قواعدی دارد که بعداً ذکر خواهد شد

اربع و اربعین و ثمانیه در این سه جمله بعنوان مفعول فیه منصوب شده اند الا اینکه در این سه جمله و نظایر این جملات باید دانست مفعول فیه اصلی تمیز است و این اسماء نایب مناب آنها هستند .

اسماء اشاره (۴)

وقفت فعل و فاعل، تلك نایب ظرف، ناحیه بدل . قدم الرسول ذلك النهار .

صمت فعل ضمیر فاعل، هذا نایب مناب ظرف، الیوم بدل . صمت هذا الیوم .

کلمات - ناحیه - نهار - یوم که بعد از اسماء اشاره واقع شده اند میتوان آنها را بدل و میتوان عطف بیان گرفت .

کلمات تلك و ذلك و هذا که بآنها عنوان ظرف و مفعول فیه داده شده باید دانست مفعول فیه اصلی آن کلماتی است که بعنوان بدل بعد از آنها ذکر شده است .

فد گز = هر اسم بالالف و لام دنبال اسماء اشاره عطف بیان و هر اسمی که ممیز اعداد است تمیز است .

۵ - انی - انی ظرف مکان باشد بمعنای این و دو فعل را مجزوم میکند «انی تجلس اجلس» ظرف زمان باشد بمعنای متی «انی جئت» استفهامیه باشد بمعنای کیف است «انی یكون ذلك»

۶ - اذا - اذا - اذ ظرف زمان ماضی است و بر جمله داخل میشود و اذ ظرف زمان مستقبل است متضمن معنای شرط «اذا اجتهدت نجحت» هر دو ممکن است برای مفاجاة باشند «اذا جاء زید - فاذا الاسد باللباب» اذ اگر متضمن معنای لام تعلیل باشد حرف است «ضربت ابنی اذا ساء»

### گل و جزوه (۵)

صمت بعض الشهر

صمت فعل ضمیر فاعل، بعض نایب مناب ظرف شهر مضاف الیه.

مشیت کل النهار

مشیت فعل ضمیر فاعل، کل نایب مناب ظرف، نهار مضاف الیه.

### سرت جمیع الیوم

سرت فعل ضمیر فاعل، جمیع نایب مناب ظرف، الیوم مضاف الیه

چون کل و جزء از اسماء دائم الاضافه هستند در هر سه جمله نهار-شهر-یوم-مضاف الیه واقع شده اند در حقیقت همین اسماء مفعول فیه اصلی بود و کل و بعض و جمیع نایب مناب ظرف و مفعول فیه میباشند.

نمودهائی چند از ظروف با ذکر مثال

#### زمان (۱)

اذهـب - لیلا - عصر - ا - ظهرا - صباحا - مساء - غدا - نهارا - ضحاً - بكرة  
اقرء - ثانیة - دقیقه - ساعة - لحظة - حقبة - اسبوعاً - غدوة - عتمة - صحوة  
اسافر - یوماً - شهراً - سنة - وقتنا - قرناً - زماناً - دهراً - ابداً - امداً - سرمداً  
سجدت - امس - الان - قبلاً - بعداً - مدة - حیناً - عشية - عشاء - سحراً - عاماً

#### مکان (۲)

وقفت - امام المكتبة - خلف المكتبة - فوق المكتبة - تحت المكتبة - وراء المكتبة  
جلست یهینک - یسارك - حذاءك - ازانك - عندك - حولك - ناحیتك  
جلست مجلسه - سكنت مسكنه - نظرت منظره - رمیت مرماه - دخلت مدخله  
سكنت فی - جاسه - جلست فی مسكنه - رمیت فی منظره - نظرت فی مرماه

۷- امس . امس اگر مبنی بر کسر باشد بمعنای دیروز و اگر معرب باشد بمعنای روزی از روزهای گذشته و جمع آن آمس و اموس و آماس و نسبة آن امسی است مثال مبنی «امس اندا بر لا یعود» مثال معرب : «کل یوم یصیر امسا» - وقد کان بالامس رجلاً مهیباً (در اخیر بواسطه دخول ال معرب شده است)

۸- مذومند : مذومند گاهی اضافه میشوند بر مفرد و گاهی بر جمله «مارایته مذیوم الاحد» (مفرد) «ماصادفته مند تفارقنا» (جمله) ولیکن باید دانست برای این دو اسم سه حالت هست حالت اول : حرف جر - اگر زمان ماضی باشد بمعنای «من» «مارایته مذیوم الاحد» (از روز یک شنبه ندیدم او را) اگر زمان حاضر باشد بمعنای «فی» «رایته مذشهرنا» (در این ماه او را ندیدم) اگر معنا معدوم باشد بمعنای من و الی خواهد بود «مارایته مذثلاثة ایام» (الی سه روز یا از سه روز) : حالت دوم : موقعی است که اسم بعد از آن دو مرفوع باشد بعضی گفته اند در این حال این دو



مثال قرآنی توضیح

۱- (عِشَاءٌ) وَجَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۱۶/۱۳ ترکیب: «واو عطف، جاء و افعال

ضمیر فاعل ، ابامفعول، هم مضاف الیه ، عشاء مفعول فیه ، یبکون فعل ضمیر فاعل ، اباهم رامیتوان بتعمیر (الی ایهم) منصوب بنزع خافض گرفت «

توضیح - (در مورد فعل جاء نوشته شده است هم با حرف جر باء مفعول میگیرد و هم متعدی بنفس است در جمله بالا بدون حرف جر مفعول گرفته است - جمله فعلیه یبکون مفید معنای حال است از ضمیر جاؤا - از اول تاریکی تا ثلث اول شب عشاء است)

۳- (الآن) قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ۷۱/۴ ترکیب: «قالو افعال ضمیر فاعل ،

الآن مفعول فیه ، جئت فعل ضمیر فاعل ، بالحق جار و مجرور محلا منصوب مفعول به»

توضیح - (ریشه آن - اون - الان والاوان بمعنای وقت و زمانی است که شخص در آن واقع است «الآن ظرف الموقت الذی انت فیه» الف و لام الان برای تعریف نیست زیرا الف و لام تعریف بر اسمائی داخل میشود که نکره بوده باشند و بسبب لام معرفه بشوند الان بدون الف و لام استعمال نشده است تا بسبب آن معرفه گردد)

۳- (سَنِينَ) فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ۴۰/۴۰ ترکیب: «فاء عطف ، لبثت

فعل ضمیر فاعل ، سنین مفعول فیه ، فی اهل جار و مجرور اضافه بمدین مدین مضاف الیه»

ظرفی هستند مضاف برای جمله که فعل آن محذوف است «مارا یته مدیومان» اصل جمله این بوده است «مارا یته مذکان یومان» و بعضی آنرا مبتدا و ما بعد را خبر میدانند .

حالت سوم : وقتی است که بعد از آن دو جمله فعلیه یا اسمیه واقع شود مانند همان دو مثال اول ( مفرد و جمله )

تذکره : مذرا نوشته اند مخفف از مند است و دلیل این را مضموم بودن آن ذکر کرده اند در التقاء

**توضیح -** (مفرد سنین سنه است این جزء همان اسمائی است که ملحق بجمع هستند درپاورقی قبلا راجع بملحق بجمع وملحق بثنیه اشاره شده است - درمدین مدت ۲۸ سال حضرت موسی اقامت داشته دختر حضرت شعیب را در آنجا گرفته است این شهر در نزدیکی مصر واقعست)

۴- (وراء) ان هؤلاء یحبون العاجلة ویذرون ورائهم یوماً ثقیلاً  $\frac{۲۷}{۳۶}$

ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل، هؤلاء اسم ان، یحبون فعل ضمیر فاعل، العاجلة مفعول محلا مرفوع خبر برای ان، و او عطف، یذرون فعل ضمیر فاعل، وراء مفعول فیه مضاف، هم مضاف الیه، یوما مفعول برای یذرون، ثقیلا صفت»

**توضیح -** (هؤلاء اسم اشاره است بجمع قریب، مذکر و مؤنث آن یکسانست اصل کلمه اولاء است که از اول ریشه گرفته است ها حرف تنبیه است که بر آن داخل شده و در وقتی هم که کاف خطاب در آن داخل شود اولئک گفته میشود چون اسماء اشاره مبنی هستند بنابراین در جمله فوق هؤلاء محلا منصوبست)

۵- (بین) جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً  $\frac{۴۵}{۱۷}$

ترکیب: «جعلنا فعل ضمیر فاعل، بینک ظرف مفعول فیه مضاف، کاف مضاف الیه، و او عطف، بین ظرف مضاف الذین مضاف الیه، لایؤمنون فعل ضمیر فاعل، بالآخرة جار و مجرور مفعول، حجاباً مفعول جعلنا، مستوراً صفت برای حجاب»

**توضیح -** (بین برای زمان و مکان هر دو استعمال میشود ظرفی است مبهم بمعنای وسط و از مضاف الیه آن معنای آن بدست میآید - بینا و بینما نیز بمعنی بین هستند بعضی نوشته اند فتحه نون اشباع شده بین، بینا شده است

الساکین «مذا الیوم» (برفع ذال)

۹- قط ظرف زمان ماضی است و عوض ظرف زمان مضارع (بندرت استعمال میشود) قط و عوض فقط در جمله منفی داخل میشوند «ما فعلت هذا قط» (تا بحال این کار را من نکرده ام) «ما افعله عوض»: (انجام نمیدهم آنرا هرگز) کلمه عوض مبنی است و آخر آن (ض) بسه حرکت خوانده میشود و در وقتی

عده دیگر نوشته اند چون مضاف الیه این دو (اوقات) همیشه محذوف است الف  
وما عوض از مضاف الیه است)

۶- (غَدُوًّا وَعِشِيًّا) النار يعرضون عليها غدوًّا وعِشِيًّا ۴۶ ترکیب : « النار

مبتدا ، يعرضون فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، علیها جار و مجرور  
جمله خبر ، غدو و مفعول فیه ، عشیا مفعول فیه معطوف بغدو

توضیح - (غدو مصدر است از باب غدا یغد و بمعنی «ذهب غدوة»

غدوه ما بین فجر و طلوع شمس را گویند)

اسم زمان غدوه است و غدو مصدر است که تعبیر از زمان شده است - عشاء و عشی

هر دو بیک معنی هستند)

۷ - (حول) الذین یحملون العرش و من حوله ۷ ترکیب : « الذین

موصول مبتدا ، یحملون فعل ضمیر فاعل ، العرش مفعول ، و او عطف ، من  
معطوف بالذین ، حول مفعول فیه مضاف ، هاء مضاف الیه ، «یسبحون

بحمد ربهم» که بعد از ذکر شده خبر است

توضیح (جهاتی که محیط بشخص یا شیئی باشد حول میگویند

حول- حولی- حوال- حوالی هر چهار لفظ بیک معنی هستند)

۸- (غدا) و لا تقولن لشیء انی فاعل ذالک غدا ۲۳ ترکیب : « و او عطف ، لا

ناهیة ، تقولن فعل ضمیر فاعل ، مؤ کد بنون تاکید ، لشیء جار و مجرور

ان از حروف مشبهة بالفعل ، یا اسم ان ، فاعل خبر ان ، ذالک اسم اشاره ،

که اضافه شود معرب میشود «لا فاعله عوض الماضین» (ابد الابدین) کلمه عوض در ماضی هم گاهی داخل  
میشود - «ما را بمتله عوض»

۱۰ - «لما» برای لما سه وجه ذکر کرده اند وجه اول وجه حرفی آنست که مشابه بالم است  
و بر فعل مضارع داخل شده آنرا مجزوم و منفی میکنند و از بعضی جهات بالم تفاوت دارد - وجه دوم  
وجهی است که بمعنای الا (حرف استثناء) ذکر شود «ان کل نفس لما علیها حافظ» (الا علیها) وجه سوم وجهی  
است که بنام (حرف وجود برای وجود) نامیده شده در اینحال مختص بفعل ماضی است و در جمله  
داخل میشود که وجود جمله دوم بسته بوجود اولی باشد «لما جائتی اکرمته» در همین وجه است که آنرا  
ظرف هم گرفته اند و بمعنای حین نیز عده نوشته اند آمده است .

۱۱ - ایان - در وقتی که دو فعل را جزم دهد «ایان تضرب اضرب» اسم شرط است - و در وقتی

که مرادف با معنای متی باشد اسم استفهام است .

محل منصوب مفعول برای فاعل، غذا مفعول فیه»

توضیح ( اسم فاعل «فاعل» ، در این جمله عمل کرده و مفعول

گرفته است قبلاً راجع بعمل شبه فعل بحث شده است)

۹- (بیاتا- نهارا) قل ارايتم ان اتاكم عذابه بياتا و نهارا  $\frac{۱۰}{۱۰}$  ترکیب: «قل فعل

ضمیر فاعل ، همزه استفهام ، رایتم فعل ضمیر فاعل ، ان حرف شرط ،

اتافل، کم مفعول، عذاب فاعل ، هامضاف الیه، بیاتا مصدر، نایب مناب

مفعول فیه ، او حرف عطف ، نهارا مفعول فیه»

توضیح - (ارایتم بمعنی اخبارونی است «خبر دهید مرا» جواب

شرط در بقیه جمله است - بیات مصدر بات بییت نایب مناب مفعول فیه واقع شده است

(وقت بیات)

۱۰ (فوق) ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق  $\frac{۱۷}{۳۳}$  ترکیب: «واوعطف ،

لام تاکید، قد تحقیقیه ، خلقنا فعل ضمیر فاعل ، فوق مفعول فیه مضاف

کم مضاف الیه ، سبع مفعول ، طرائق تمیز»

توضیح - (فوق مصدر است و برای ظرف مکان و زمان هر دو

استعمال میشود اقامت فوق شهر دلالت بر فضل و زیادتی هم میکند العشرة فوق التسعة

و گاهی بطور اسم استعمال میشود و اذا ذکر فکل فوق دون)

۱۱- (خلال) فجاسوا خلال الدیار  $\frac{۵}{۱۷}$  ترکیب: «جاسوا فعل ضمیر فاعل،

خلال مفعول فیه، مضاف، الدیار مضاف الیه ، «

توضیح - (جاس یجوس جوسا بمعنای طالب بحرص وجستجو

است - خلال بمعنای بین استعمال شده است «خلالهم- بینهم» «خلال الدیار» ما حوالی

حدودها اوما بین بیوتها)

۱۲- (ارضاً) اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضاً یخل لکم وجه ابيکم  $\frac{۹}{۱۴}$

ترکیب: «اقتلوا فعل ضمیر فاعل ، یوسف مفعول ، او حرف عطف ،

اطر حوه فعل و فاعل و مفعول ، ارض مفعول فيه ، یخزل فعل ، لکم جار  
 و مجرور ، وجه فاعل مضاف ابی مضاف الیه ، کم مضاف الیه ابی  
 توضیح - (ارض نکره ذکر شده از این جهت است که مفید معنای  
 ابهام باشد یعنی دور از آبادی و شهر - جزم یخزل از جهت اینست که جواب امر واقع  
 شده است)

۱۳- (یوما او بعض یوم) قالوا لبثنا یوما او بعض یوم  $\frac{۱۹}{۱۸}$  ترکیب: «قالوا

فعل ضمیر فاعل ، لبثنا فعل ضمیر فاعل ، یوما مفعول فيه ، او حرف  
 عطف ، بعض نایب مناب مفعول فيه مضاف یوم مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله بعض نایب مناب مفعول فيه واقع شده

قبلا راجع باین موضوع اشاره است)

۱۴- (طرفی النهار - زلفاً) واقم الصلوة طرفی النهار وزلفاً من اللیل  $\frac{۱۱۴}{۱۱}$

ترکیب: «واقم فعل ضمیر فاعل ، الصلوة مفعول ، طرفی -  
 ظرف مفعول فيه مضاف ، النهار مضاف الیه ، واقم فعل ضمیر فاعل ، زلفاً ظرف عطف  
 بطرفی ، من اللیل جار و مجرور»

توضیح - (طرفی النهار کنایه از غدوه و عشیه است زلف جمع

زلفه قسمتهائی از شب)

۱۵- (اذ) فقد نصره الله اذ اخرجهم الذين كفروا  $\frac{۴۰}{۹}$  ترکیب: «فاء حرف عطف

قد تحقیقیه ، نصر فعل هم مفعول ، الله فاعل ، اذ ظرف زمان ، اخرج فعل  
 ها مفعول ، الذين فاعل ، کفروا فعل ضمیر فاعل «

توضیح - (اذ در وقتی که اسم برای زمان ماضی باشد چهار استعمال

دارد یکی از آنها ظرف است (۱)

«ترکیب شود»

غَدَا تَرَوْنَ اِيَّايَ وَيُكْشِفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خَلْوِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي

(۱) قبلا راجع به اذ او اذ در باور وقتی مختصراً اشاره شد اینک برای اینکه نسبت به وضع کلمه اخیر

### مفعول مطلق

در این مبحث از آنجائیکه مفعول مطلق مصدر است مقدمه میبایستی بحث  
مصادر را پیش کشید :

مصدر را تعریف کرده اند باینکه اسمی است مشتق غیر مقترن بزمان و دلالت دارد  
بر آنچه فعل دلالت دارد.

فعل دلالت دارد بر دو شیء یکی حدث و یکی زمان هر فعلی که مورد نظر  
گرفته شود خالی از این دو موضوع نخواهد بود **قام** که فعلی است ماضی حدش **قیام**  
و زمانش ماضی است و **یقوم** که فعلی است مضارع حدش **قیام** و زمانش حال و  
استقبال است و **قم** که فعلی است امر حدش **قیام** و زمانش تنها استقبال است .  
بنابر این صحیح است که مصدر یکی از دو مدلول فعل است و به همین جهت آنرا چنین  
تعریف کرده اند :

المصدر اسم مشتق يدل على ما يدل عليه الفعل غير مقيد بزمان

### انواع مصدر

مصدر بر چهار نوع است : ۱ - عادی ۲ - میمی ۳ - مره ۴ - نوع

۱- عادی مصادر عادی همان مصدری هستند که قیاساً از افعال مزید بر اوزانی  
معین و از مجرد سماعاً با اوزانی مختلف آمده اند (ضرب مصدر عادی ثلاثی است از ضرب  
واکرام از افعال)

۲ - میمی مصادر میمی مصدری هستند که با میم شروع میشوند و قیاساً از افعال  
ثلاثی مجرد بر وزن **مَفْعَل** و **مَفْعِل** بنا میشوند .

(مضرب. مذبح. مسالخ. مرجع. مسیر. مقیل. مورد. موعد)

و از افعال مزید عیناً وزن اسم مفعول همان باب هستند :

مکر. منحدر. مزدهم. معتقد .

اطلاعات بیشتری بدست آید عین عبارتی که در کتب مربوطه در این خصوص نوشته شده نقل میگردد.  
«و اما از کلمه تدل علی ماضی من الزمان و لها استعمالات تکون ظرفاً و هو الغالب نحو قوله  
تعالی «فقد نصر الله اذا خرجه الذين كفروا» و مفعولاً به نحو قوله تعالی «واذكروا ان كنتم قليلاً فكثروا»

۳- مره بنای این مصدر از افعال ثلاثی بر وزن فَعَلَهُ است و از افعال مزید همان وزن مصدر عادی است با این تفاوت که بآخر آن تاء تانیث ملحق میشود (از ثلاثی اخذة و از مزید انطلاقة مصدر مره هستند و هر دو دلالت دارند بر کمیت وقوع فعل)  
 نوع - بنای این مصدر از افعال ثلاثی بر وزن فَعَلَهُ است و از افعال مزید بمانند مره بنامیشود از مصادر عادی بالحق تاء تانیث بآخر آنها و دلالت دارد بر هیئت و نوع وقوع فعل یعنی کیفیت وقوع فعل را میرساند:

(نَهَضَ نَهْضَةَ الشَّمِيرِ - انْتَفَتِ التِّفْأَتَةُ الْمَوْدِبِ)

مصدر و اسم مصدر

مصدر تعریف شد باینکه اسمی است مشتق غیر مقید بزمان و دلالت دارد بر آنچه فعل دارد.

اسم مصدر معمول یا اثری است که حاصل از فعل است و دلالت دارد بر مفهوم و معنای مصدر.

مصادر از ثلاثی سماعی و از مزید قیاسی است، اسماء مصادر نیز تماماً سماعی هستند.

نمونه‌هایی چند از مصدر و اسم مصدر

الفعل	المصدر	اسم المصدر	الفعل	المصدر	اسم المصدر
نَصَحَ	نُصْحًا	نَصِيحَةً	تَكَلَّمَ	كَلِمًا	كَلِمَةً
جَرَحَ	جَرْحًا	جُرْحًا	أَثْنَى	أَثْنًا	أَثْنًا
جَرَعَ	جَرَعًا	جُرْعَةً	أَشْتَهَرَ	أَشْتِهَارًا	شُهْرَةً
تَحَرَّكَ	تَحَرُّكًا	حَرَكَةً	اعْتَرَلَ	اعْتِرَالًا	عُرْلَةً
قَبَّلَ	تَقْبِيلًا	قُبْلَةً	أَتَهَمَ	أَتِهَامًا	تُهْمَةً
تَزَيَّنَ	تَزِينًا	زِينَةً	عَاشَرَ	مُعَاشَرَةً	عُشْرَةً
اعْوَلَّ	اعْوَالًا	عَوِيلًا	أَعْطَى	عَطَاءً	عَطَاءً أَوْ عَطِيَّةً

و بدلا من المفعول نحو «واذكر في الكتاب مريم اذا تبیت» فاذا بدل اشتمال من مريم) ومضافا اليها اسم زمان صالح للاستثناء عنه نحو حينئذ ويومئذ وغير صالح نحو «بعد اهديتنا»

در تمام این چهارده جمله مصدری که در ردیف ۲ نوشته شده مؤکد فعل خود و اسماء مصدری که در ردیف ۳ نوشته شده مبین نوع و مفید معنای مره (عدد) هستند.

نتایجی که میتوان بعنوان قاعده از این امثله گرفت

- ۱ - مفعول مطلق مصدر یا اسم مصدر است.
- ۲ - مفعول مطلق و فعلی که عامل نصب آن است باید از يك ریشه باشند.
- ۳ - مصدر نوعاً برای تأکید و اسم مصدر برای بیان نوع و عدد استعمال میشود.
- ۴ - عامل مفعول مطلق همان فعلی است که با مصدر از يك ریشه هستند. (ممکن است وصف و مصدر هم عامل برای مفعول مطلق واقع شوند)

(اَنَا ضَرِبْتُ بِأَبِي - عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِكَ ابْنِكَ ضَرْبًا شَدِيدًا ۲)

۵ - مفعول مطلق مانند سایر مفاعیل مقید بحرف جر نیست (علت تسمیه آن به مطلق همین است)

۶ - مصدری که برای تأکید استعمال میشود مفرد است.

۷ - مفعول مطلق چون مبین نوع و عدد است و برای بیان تأکید استعمال میشود منحصر به فعل متعدی تنها نیست بلکه افعال لازم هم مفعول مطلق میگیرند.

این مالک در مورد مصدر و مفعول مطلق میگوید»

الْمَصْدَرُ اسْمٌ مَا سَوَى الزَّمَانِ مِنْ	مَدْلُولِي الْفِعْلِ كَأَنَّ مِنْ أَمِنْ
بِمَثَلِهِ أَوْ فِعْلٍ أَوْ وَصْفٍ نَصَبٍ	وَ كَوْنِهِ أَصْلًا لِهَذَا يَنْتَخِبُ
تَوْكِيدًا أَوْ نَوْعًا بَيْنَ أَوْ عَدَدًا	كَسَرْتِ سَيْرَتَيْنِ سَيْرَتِي رَشَدٍ
وَ مَا لِيَتَّوَكَّيْدَ فَوْحًا أَيْدًا	وَ ثَنًا وَ أَجْمَعَ غَيْرَهُ وَ أَفْرَادًا

بنابر مطالب فوق اذ طرف (۱) مفعول به (۲) بدل از مفعول (۳) مضاف الیه اسم زمان صالح و غیر صالح (۴) واقع میشود باید در نظر داشت گاهی استعمالات دیگری هم برای از میباشد :

(۱) اسم برای زمان مستقبل مانند «يَوْمُئذٍ تَحْدُثُ أَخْبَارَهَا» .

(۲) تعلیل (لاجل) «وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ» (لاجل ظلمکم) .

(۳) زائده «وَأَذْوَاعِدُنَا»

(۴) حرف جزاء - «إِذَا مَا تَأْتَنِي أَتَكَ» (ان تَأْتَنِي وَقِنَا أَتَكَ) «وقتی که باما ذکر شود دارای جزا خواهد بود .



از بیانات قبلی چنین نتیجه حاصل شد که مفعول مطلق برای بیان تأکید و بیان نوع فعل و هم چنین برای تعیین عدد بکار برده میشود در این جمله « ذَهَبْتُ ذَهَابًا و جَلَسْتُ جَلَسَةً و ضَرَبْتُهُ ضَرْبَتَيْنِ »؛

ذَهَابًا . جَلَسَةً . ضَرْبَتَيْنِ هر سه بعنوان مفعول مطلق منصوب هستند اولی مؤکد فعل ذهبت دومی مبین نوع جلست و سومی عدد ضرب را بیان میکند و در هر سه عامل نصب ذهب، جلس، و ضرب میباشد.

حذف عامل مفعول مطلق

در موارد ذیل عامل مفعول مطلق حذف میشود .

- ۱ - تَعْجَبٌ وَ تَأْسَفٌ . عَجَبًا ، اَسْفًا «عجبت عجباً - اسفت اسفأ»
- ۲ - اِطَاعَةٌ وَ اِجَابَةٌ . سَمِعًا ، وَ طَاعَةً «اسمع سمعاً و اطیع طاعة»
- ۳ - دَعَاءٌ وَ ثَنَاءٌ . سَقِيًّا ، وَ رَعِيًّا «سقاك الله سقياً و رعاك الله رعيًّا»
- ۴ - تَمْزِيهُ وَ تَسْبِيحٌ . حَمْدًا ، شُكْرًا «احمده حمداشكرت شكرا»
- ۵ - نَفْرِينِ وَ دَعَاءِ بِرُحْمَتِهِ . جَدَعًا لَكَ «جعلك الله معيبا و قطع عنك الخير»  
بؤسا اباسه الله بؤسا .
- ۶ - اِسْتِعَاذَةُ وَ اَلْتَجَاءُ . مَعَاذَ اللهِ ، عِيَاذَ اللهِ «اعوذ بالله عوذاً و اعياذاً - الجأ الى الله»
- ۷ - شْتَمٌ وَ قَوْلٌ بِسِيخٍ . تَرَبًّا وَ جَنْدَلًا «اطعمك الله تربا (ترابا) جندلا (صخرا)»

عامل اسماء و مصادر ذیل نیز محذوف است

وَيَحْكُ - وَيَسْكُ - وَيَلِكُ - وَيَبِكُ (کنایاتی هستند که در مورد سرزنش و عتاب بکار برده میشود)

هَنِيئًا - مَرِيئًا - «این دو اسم حال هستند» (ثبت لك ذالك هنيئاً مريئاً)  
بعده سحقاله فاهالفيه ( ابعده الله عن رحمته - الخيبة له )  
هذا ذيك قطعاً بعد قطع ( دوا ليك (كرات بعضها بعد اخرى )

لَبِيبٌ سَعْدِيكَ ( لَبِيبٌ دَوَامًا عَلَي طَاعَتِكَ ) ( سَعْدِيكَ مُسَاعِدَةٌ بَعْدَ مُسَاعِدَتِكَ )

حَقًّا عَرَفًا ( هَذَا عِنْدَ اللَّهِ حَقًّا ) ( تَوْكِيدٌ لِغَيْرِهِ ) - لَهُ عَلَي الْفِ دَرِ هَمٍ عَرَفًا ( تَوْكِيدٌ لِنَفْسِهِ )

خَيْرٌ مُقَدِّمٍ ( قَدِّمْتُ خَيْرٌ قَدُومٍ ) بَرَفَعُ هَمٍ خَوَانِدَهُ مِيشُودُ خَيْرٌ مُقَدِّمٍ ( اَيُّ قَدُومِكَ )

قِيَامًا لَا قُعُودًا ( قُمْ لَا تَقْعُدْ )

صَوْتٌ حِمَارٍ ( لَزِيدٌ صَوْتٌ صَوْتٌ حِمَارٍ ) يَصُوتُ صَوْتٌ حِمَارٍ - بُكَاءُ الثَّكْلِيِّ ( يَبْكِي بُكَاءَ الثَّكْلِيِّ )

سُبْحَانَ ( الْفِ وَلاَمٍ دَرِ اَيْنِ كَلِمَةٍ دَاخِلٍ نَمِيشُودُ - مَرْفُوعٌ وَوَجُورٌ هَمٍ نَمِيشُودُ . بَوَاسِطَةِ زِيَادَةِ الْفِ وَنُونِ وَعِلْمِيَّةِ هَمٍ غَيْرِ مَنْصُوفِ اسْتِ اسْتِ اَزْ مَصَادِرِي اسْتِ كِهْ فِعْلُ اسْتِ اسْتِ مَعْمَالِ نَشُدَهْ - دَرِ رَاقِعِ بَرَايِ مَعْنَايِ بَرَاءَةِ عِلْمِ شُدَهْ اسْتِ . ( اَبْرِي اللَّهِ مِنْ السُّوءِ )

( نَائِبِ مَفْعُولِ مُطْلَقِ )

اين اسماء نيابة بجای مفعول مطلقى كه مي بين نوع و عدد است استعمال ميشوند:

- ۱- عدد ۲- صفت ۳- كل و بعض ۴- اسم اشاره ۵- اسم آلت ۶- اى
- ۱- ركعت سبع ركعات - «عدد» تركيب ( ركعت فعل ضمير فاعل ، سبع

نائب مناب مفعول مطلق ، ركعات تميز )

- ۲- اصبر قليلا - «صفت» تركيب ( اصبر فعل ضمير فاعل ، قليلا صفت

برای مفعول مطلق محذوف «صبرا»

- ۳- حذر كل الحذر - «كل» تركيب ( حذر فعل ضمير فاعل ، كل نائب

مناب مفعول مطلق ، الحذر مضاف اليه كل )

- ۴- سئل بعض السؤل - «بعض» تركيب ( سئل فعل ضمير فاعل ، بعض نائب

مناب مفعول مطلق ، السؤل مضاف اليه )

۵ - حَكَمَ هَذَا الْحَكَمَ - «اسم اشاره» ترکیب (حکم فعل ضمیر فاعل، هذا  
نایب مناب مفعول مطلق، الحکم عطف بیان)

۶ - ضَرَبْتَهُ سَوْطًا - «اسم آلت» ترکیب (ضربه فعل ضمیر فاعل، ها  
مفعول، سوطاً نایب مناب مفعول مطلق)

۷ - أَيْ عَمِلَ عَمَلْت - «ای استفهامیه» ترکیب (ای نایب مناب مفعول مطلق،  
عمل مضاف الیه، عملت فعل ضمیر فاعل) (۱)

۸ - أَيْ عَمِلَ عَمَلْت تَجْزِي بِهِ «ای شرطیه» ترکیب (ای عمل مضاف و مضاف الیه  
نایب مناب مفعول مطلق عملت فعل فاعل تجزی فعل، مجهول ضمیر نایب فاعل، به جار و مجرور

۹ - إِنَّهُ سَعَىٰ أَيْ سَعَىٰ - «ای وصفیه» ترکیب (ان از حروف مشبیهة بالفعل  
ها اسم ان، سعی فعل ضمیر فاعل خبر ان، ای نایب مناب مفعول مطلق سعی مضاف الیه،

مثال ترکیب توضیح

۱ - اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا <sup>۱</sup>/<sub>۴۸</sub> ترکیب: «ان از حروف مشبیهة بالفعل،  
فتحننا فعل ضمیر فاعل، لك جار و مجرور، فتحاً مفعول مطلق، مبینا صفت برای مفعول  
مطلق، جمله محلا مرفوع خبر برای ان»

توضیح (مبین اسم فاعل از باب افعال بمعنای آشکارا صفت  
شده است برای فتح، بنا بر این، این مفعول مطلق مبین نوع است)

(۱) کلمه ای اسم است دارای پنج معنای مختلف و در جملات ممکن است یکی از این پنج وجه را دارا باشد  
۱ - اسم شرط «اینا تضرب اضرب» (جازم دو فعل)  
۲ - استفهامیه «ایکم اتی - فیای آلا، ربکم ا تکذبان»  
۳ - موصوله «سلم علی ایهم افضل»  
۴ - دال بر معنای کمال «زید در جلای رجل ای رجل»  
«مررت بعبدالله ای رجل ۲» (جمله اول چون رجل نکره است ای صفت میباشد و دوم چون معرفه  
است ای حال)

۵ - صله برای ندائی که دارای الف و لام باشد در حالیکه ملحق بها، تنبیه هم بوده باشد «یا ایها لرجل  
یا ایها المرءه»

کلمه ای گاهی بمعنای کم خبریه استعمال میشود این در صورتی است که کاف حرف جر در آن داخل شود  
«کای من قریة - کای من نبی»

ای - در افراد - تشبیه - جمع - مذکر - مؤنث مانند «ما» میباشد در هر حال بیک وجه نوشته میشود  
و برای آن نیز چهار حالت میتوان فرض کرد:

۲ -  $\text{يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظْرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ}$   $\frac{۲۰}{۲۷}$  ترکیب: «ینظرون فعل

ضمیر فاعل ، الیک جار و مجرور مفعول ، نظر المغشی مضاف و مضاف الیه مفعول مطلق ،  
علیه جار و مجرور ، من الموت جار و مجرور »

توضیح - ( مغشی اسم مفعول است از غشی - یغشی - غشیاً  
بکسی گفته میشود که فاقد حس و حرکت باشد ( بیهوش ) در  
این جمله چون مفعول مطلق مضاف بر این کلمه شده است مبین  
نوع آنست )

۳ -  $\text{وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمَّا}$   $\frac{۱۹}{۸۹}$  ترکیب : « و اعطف ، تأکلون فعل

ضمیر فاعل ، الثراث مفعول ، اکلا مفعول مطلق »

توضیح - ( لم یلم - لما بمعنا جمع ، الا اینکه در این آیه تفسیر  
شده به شدیداً باین معنا اکلا لما یعنی اکلا شدیداً ، بنا بر این مفعول  
مطلق مبین نوع است ( تراث مصدر است از ورت یرث )

۴ -  $\text{يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قَبْطَ}$   $\frac{۶}{۴۸}$  ترکیب: یاندا ، ای

منادا ، هاحرف تنبیه، الانسان صفت برای ای، ان از حروف مشبهه بالفعل ، کاف اسم ان، کادح  
خبران، الی رب جار و مجرور، کاف مضاف الیه ، کدحاً مفعول مطلق ، فاء عاطفه یا سببیه،  
ملاقی خبر برای مبتدای محذوف ( انت ) ها مضاف الیه مفعول برای ملاقی )

توضیح ( کلمه ای چون بعد از حرف ندا واقع شده است -  
مبنی است به بناء عارض و در واقع مضاف هم هست با اسم محذوفی  
که ها حرف تنبیه بدل از آن است - کدحاً مفعول مطلق ،  
تأکید است - کدح بمعنای کوشش در عمل است )

- (حالت اول) مضاف باشد صدر صله هم دارا باشد «یعجینی ایهم هو قائم»
  - (حالت دوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا نباشد «یعجینی ای قائم»
  - (حالت سوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا نباشد «یعجینی ای هو قائم»
  - (حالت چهارم) مضاف باشد صدر صله هم دارا نباشد «یعجینی ایهم قائم»
- در سه حالت اول ای معرب و در حالت چهارم مبنی است ابن مالک هم بهمین معنی اشاره میکند در وقتی که  
میگوید «ای کبا و اعر بت مالک تضاف \* و صدور وصلها ضمیر انحذف

بجمله انشائیة عطف شود و این خلاف قواعد ادبی است .

۳ - **واو حالیه** گاهی جملاتی بهم مربوط میشوند که جمله لاحق برای جمله سابق حال است رابط این نوع جملات عنوانش **واو حالیه** است در مبحث حال در این خصوص مفصلاً بحث خواهد شد .

۴ - **واو جمع مذکر یا واو ضمیر الذکور** - این واو همان واوی است که در جمع مذکر با آخر اسماء و افعال ماضی ، مضارع ، و امر ملحق میگردد **قاموا - یقومون - قوموا - زیدون** .

**تذکر** - گاهی همین واو عنوان دیگری بخود میگردد «**علامة المذکرین**» (در وقتی که ضمیر فاعل همراه فعل باشد و در عین حال فاعل اسم ظاهر هم در کلام باشد) .

۱ - **یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل و ملائکة بالنهار** (برفع ملائکة)

۲- **اکلونی البراغیث** ۳- **یلومونی قومی** (برفع براغیث و قوم)

در مورد اسماء مرفوعی که دنبال این جملات نوشته شده ( **ملائکة - براغیث قومی** ) نظریات مختلفی هست - سیبویه میگوید اینها فاعل فعل مذکور هستند و آن ضمائر حرفی هستند دال بر جماعت هما نظوریکه تاء تأنیث در فعل ماضی با فاعل همراه است (قامت هند) .

قول دیگری هست باینکه فاعل همان ضمائر هستند این اسماء بدل هستند از آنها .

نظر عده دیگر این بوده اینها مبتدای مؤخر و آنها خبر مقدمند .

**واو قسم** - واو قسم در عداد حروف جر ضبط شده است این واو در اسماء داخل شده و آنرا مجرور میکند .

**و حق رأسک** - «قسم بر سرتو» (و حق جار و مجرور مضاف ، اضافه بر اس ، رأس اضافه بکاف ، کاف مضاف الیه)

۶ - **واو زائده** - آن واوی است که بود و نبودش در جمله یکسان است در

جملات زیر واو زائده است .

۱- مَا مِنْ عَامٍ إِلَّا وَقَدْ خَصَّ ۴- حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا

۳- مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا لَهُ طَمَعٌ أَوْ حَسَدٌ در جمله دوم عطف هم گرفته اند .

۷- وَاوُ الْفَصْلِ - آن واوی است که در آخر کلمه عمر و نوشته میشود تا فرق

باشد بین عمر و و عمر .

(الف بعد از واو جمع (ضربوا) نیز الف فاصله خوانده میشود .

۸- وَاوُ مَعِيَهُ - مَفْعُولٌ مَعَهُ

۱- اَتَى عَلِيٌّ وَعَرُوبَ الشَّمْسِ ۴- اسْتَيْقَظَتْ وَطُلُوعَ الْفَجْرِ

اتی فعل، علی فاعل، واومعیه، غروب استیقظت فعل، ضمیر فاعل، واومعیه، طلوع مفعول معه، الشمس مضاف الیه .

۳- قَرَأْتَ وَالنُّورَ

قرأت فعل ضمیر فاعل، واومعیه،

النور مفعول معه .

۴- سِيرِي وَالطَّرِيقَ ۵- زَيْدٌ سَائِرٌ وَالطَّرِيقَ

سیری فعل ضمیر فاعل، واومعیه، سائر خبر، واومعیه، الطريق مفعول معه .

۶- اعْجَبَنِي سِيرُكَ وَالطَّرِيقَ

اعجب فعل نون و قایه یاء مفعول، سیرک مضاف و مضاف الیه

فاعل، واومعیه، الطريق مفعول معه .

يُنْصَبُ تَالِيًا لَوَاوٍ مَفْعُولًا مَعَهُ فِي نَحْوِ سِيرِي وَالطَّرِيقِ مُسْرَعَةً

بِمَا مِنْ أَلْفٍ وَشَبَّهَهُ سَبَقَ ذَا النَّصْبِ لِأَنَّ الْوَاوَ فِي الْقَوْلِ الْآخِرِ

در مواردی که واو بمعنای مع واسم مذکور بعد از آن منصوب باشد انوا را

واو معیه واسم منصوب را مفعول معه گویند \*

المفعول معه هو اسم منصوب بعد «واو» بمعنی «مع»

عامل این نوع مفعول فعل یا شبه فعلی خواهد بود که مقدم بر آن ذکر میشود  
اسم فاعل و مصدر هم که شبه فعل هستند میتوانند عامل این مفعول واقع شوند \*

(در مثال پنجم و ششم عامل شبه فعل است)

بعضی معتقدند واو عامل نصب است البته این قول چندان معتبر نیست و اشاره

ابن مالک هم بهمین است که میگوید «لا بالواو فی القول الاحق»

برای مفعول معه شرطی هست

۱ - مفعول معه باید فضله باشد باین معنی ازار کان جمله یعنی مسند و مسند  
الیه نبوده باشد (اگر مفعول معه از جمله ساقط شود خللی بجممله وارد نشده و معنای  
اصلی از دست نمیرود)

۲ - قبل از مفعول معه جمله کاملی گذشته باشد (چنانکه در هر ۶ مثال  
گذشته است)

۳ - واو بمعنای مع (با) باشد

### در موارد ذیل واو معیه است

۱ - اگر شرکت در عمل برای اسم بعد از واو در مورد فعل قبل از واو عقلاً ممتنع  
شد واو معیه واسم مفعول معه خواهد بود (در مثال اول اگر واو اعطف فرض کنیم لازمه  
اش این میشود که غروب و علی هر دو فاعل باشند برای فعل اتی عقلاً می بینیم ممتنع  
است غروب در اینجا فاعل باشد پس واو معیه و غروب مفعول معه خواهد بود)

۲ - عطف بر ضمیر متصل را جایز نمیدانند مگر در وقتی که ضمیر مؤکد  
شود به ضمیر متصل پس در صورت اول واو معیه است \*

۱- سافرت و نجیباً (واو معیه است) ۲- سافرت انا و نجیب (واو عطف، نجیب فاعل)

۳- عطف بر ضمیر مجرور را جایز نمیدانند مگر با عاده جار، بنا بر این اگر بعد از  
ضمیر مجرور اسم منصوب واقع شود مفعول معه خواهد بود.

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَحْبَاءِ (و ادمعیه جمیع مفعول معه) سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ

جَمِيعَ الْأَحْبَاءِ گاهی بعد از «ما کیف» استفهامیه عامل مقدر است  
مَا نَكُمُ وَ التَّلَامِيذُ «ما حاصل لکم و التلامیذ» كَيْفَ أَنْتَ وَ الدَّرْسُ «کیف تکنون»

وَ بَعْدَ مَا اسْتَفْهَمُوا أَوْ كَيْفَ نَصَبَ      بِفِعْلِ كَوْنٍ مُضْمَرٍ بَعْضُ الْعَرَبِ

فائدة متنی امکان العطف بغیر ضعف کان اولی من النصب لانه الاصل فی  
هذه « الواو »

در مورد مفعول معه میگویند اگر عطف بلا ضعف ممکن باشد عطف سزاوار  
تر است از نصب مثلاً در آیه شریفه

يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ « با اینکه میتوان «زوجك» را منصوب  
خواند بنا بر اینکه واو معیه باشد مع الوصف چون عطف اصل است بهتر آنست که  
معطوف گرفته شود .

ابن مالك میگوید :

وَ الْعَطْفُ أَنْ يُمْكِنَ بِالضَّعْفِ أَحَقُّ      وَ النَّصْبُ مُخْتَارٌ لَدَى ضَعْفِ النَّسْقِ

چند مثال با واو عطف و واو معیه

واو عطف

۱ - قَامَ زَيْدٌ وَعَمْرٌ

قام فعل زید فاعل، واو عطف،  
عمر و معطوف ،

واو معیه

۲ - قَامَ زَيْدٌ وَ طَلُوعُ الشَّمْسِ

قام فعل، زید فاعل، واو معیه، طلوع مفعول معه،  
الشمس مضاف الیه،

توضیح

شركت طلوع شمس در امر قیام  
ممتنع است

۳ - سَافَرْتُ أَنَا وَ أَخُوكَ

سافرت فعل ضمیر فاعل، واو معیه، اخاك  
مفعول معه

عمر و میتواند در عمل زید «قیام»  
شركت کند

۴ - سَافَرْتُ أَنَا وَ أَخُوكَ

سافرت فعل فاعل، انا تا کید، واو عطف،  
اخوك معطوف ،

توضیح

واو متصل بضمیر مرفوع است عطف  
ان جایز نیست

عطف بر ضمیر متصل مرفوع جایز نیست  
لذا «انا» فاصله شده است



۵- هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا <sup>۱۶</sup>/<sub>۳۳</sub> ترکیب : «هنالك

اسم اشاره بمكان دور مفعول فيه مقدم، «ابتلی فعل مجهول، مؤمنون نایب فاعل، و او عطف، زلزلوا فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، زلزلا مفعول مطلق، شدیداً صفت.

توضیح - (هنالك اشاره بمكان خندق است - ابتلاء بمعنای امتحان و اختبار است زلزلا چون دارای صفت است همین نوع است)

۶- فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا هُنَّ نَارًا تَدْمِيرًا <sup>۱۶</sup>/<sub>۱۷</sub> ترکیب : «فاء عطف، حق فعل

علیها جارو مجرور، القول فاعل، فاء عطف، دمر نافع و فاعل، ها مفعول، تدمیر مفعول مطلق»

توضیح - (فحق علیها القول بمعنا وجب علی اهلها الوعید - «دمر نهارا تدمیراً» اهلکناها اهلاکاً - عذاب بر آنها حتم شد - هلاک کردم آنها را هلاک کردنی) -

۷- فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئْسَ لِلَّصَّالِةِ نِجْمٌ <sup>۱۶</sup>/<sub>۳۳</sub> ترکیب : «واو عطف»

عصى فعل فرعون فاعل، الرسول مفعول، فاء عطف، اخذناه فعل و فاعل مفعول، اخذنا مفعول مطلق، و بیلاصفت برای اخذاً،

توضیح - (فأخذناه بالعذاب اخذاً و بیلا - واخذه الله بذنبه، عاقبه علیه - و بیلا شدید - خدای متعال او را بسبب گناهای سخت عذاب نمود)

۸- كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعْمِدُهُ وَعَدَّ عَلَيْنَا <sup>۱۰۴</sup>/<sub>۴۶</sub> ترکیب : «کما جار و مجرور،

بدان افعال ضمیر فاعل، اول مفعول، مضاف خلق مضاف الیه، نعیده فعل و فاعل و مفعول، وعدنا مفعول مطلق برای عامل محذوف، علینا جار و مجرور خبر برای مبتدای محذوف که انجاز باشد (علینا انجازه)»

توضیح - (ما، در کما میتواند کافه - مصدریه - یا موصوله باشد اگر مصدریه فرض

باید توجه داشت در این موضوع نحو بین اختلاف نظر دارند و آنچه در بالا ذکر شده نظریات بعضی از آنها است عده خلاف این نظر را معتقدند البته سیبویه با این نظر موافق بوده است :  
«وهی عند سیبویه بمنیة علی الضم اذا وقعت صلتها محذوفة الصدر»

شود بداننا تأویل بمصدر میشود (کبدتتنا) اگر موصوله فرض شود کاف متعلق خواهد بود به محذوف فی که نعید مفسر آن است یعنی (نعید مثل الذی بداناه) - اول خلق را میتوان مفعول فیه (ظرف) گرفت برای بداننا و میتوان آنرا حال از ضمیر موصوف محذوف دانست - و عدراً میتوان منصوب نعید هم گرفت

۹ - فتفجیر الانهار خلاها تفجیراً  $\frac{۹۱}{۱۷}$  ترکیب ؛ «فاء عطف، تفجیر فعل

ضمیر فاعل، الانهار مفعول، خلال مفعول فیه، مضاف ها مضاف الیه، تفجیراً مفعول مطلق، «

توضیح ( فجر الماء - فتح له منفذاً وطریقاً برای مبالغه بیاب تفعیل برده شده -

تفجیر انیز مفید معنای تأکید است (تقاضای کفار بوده است از پیغمبر اکرم ﷺ)

۱۰ - اذارجت الارض رجاً و بست الجبال بساً فكانت هباء منبثاً  $\frac{۴}{۵۶}$

ترکیب : « اذ اظرف مفعول برای فعل محذوف (اذکر) رجت فعل مجهول، الارض نایب فاعل، رجاً مفعول مطلق، و اعطف، بست فعل مجهول، الجبال نایب فاعل، بساً مفعول مطلق، فاء عطف، کانت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، هباء خیر، منبثاً صفت برای هباء»

توضیح - (رج بمعنای اضطراب است - رج یرج از باب قتل یقتل اذا حرك و

زلزل - رجت الارض رجاً - یدق بعضها علی بعض - بکوبد بعضی بر بعضی دیگر - بس بیس بساً -

(ریزریز و پاره شوند از هم) هر دو مفعول مطلق (بساً و رجاً) برای تأکید ذکر شده اند -

هباء منبثاً - «عباراً متفرقا»

۱۱ - کلوا و تمتعوا قليلاً انکم مجرمون  $\frac{۶۶}{۷۷}$  ترکیب : «کلوا فعل

ضمیر فاعل، و اعطف، تمتعوا فعل ضمیر فاعل، قليلاً صفت برای مصدر محذوف (تمتعاً) ان از حروف مشبهه بالفعل، کم اسم ان،

مجرمون خیر برای ان»

توضیح (قلیلاً را میتوان صفت برای ظرف زمان محذوف فرض نمود یعنی تمتعوا

زماناً قليلاً فی الدنيا در فرض اول نایب مناب مفعول مطلق است و در فرض دوم نایب

مناب ظرف

۱۳- فَا مَا مَنَا بَعْدَ وَا مَا فِدَاءٌ ۴۷ تر کیب : «فاء عطف ، اماداة تفصیل ،

مناً مفعول مطلق برای فعل محذوف ، بعدظرف ، واو عطف ، اما

اداة تفصیل، فداء مفعول مطلق برای فعل محذوف» (۱)

توضیح (مناً مفعول است برای تمنون (محذوف) و فداء برای تفدون - بعد

چون مضاف الیه ندارد در این حال مبنی است قبلاً در ظرف راجع به آنها اشاره شده است

مفعول معه

«اقسام واوها»

۱ و او عطف ۲ و او استیناف ۳ و او حالیه ۴ و او جمع مذکر ۵ و او قسم

۶ و او زائده ۷ و او فصل

۸ و او معیبه

از جهت اینکه مفعول معه مناسبی با حرف واو دارد در این مبحث مقدماتاً میبایستی باقسام واوها اشاره بشود بطوریکه در بالا ذکر شده حرف واو در جملات و عبارات عربی بمعانی مختلفی استعمال میشود. در مورد معنای این حرف در کتب نحوی بیش از آنچه در اینجا نوشته شده اشاره شده است کسانی که بخواهند معانی بیشتر و دقیق تر این حرف را دریابند باید بکتاب مغنی مراجعه نمایند.

و او عطف - و او عطف آنواوی است که قسمتی از جمله را به قسمت دیگر مربوط سازد و حکم ماقبل را به ما بعد برساند در این جمله «ذهب المعلم و التلمیذ» کلمه تلمیذ که بواسطه واو به جمله ماقبل عطف شده حکم ذهاب که مربوط به جمله قبل است باورسیده است در نتیجه می فهمیم عملی را که معلم انجام داده همان عمل را

(۱) اما بفتح همزه و بکسره آن هر دو آمده است اگر همزه اش مکسور باشد در چهار معنای مختلف مورد استعمال دارد

۱- شك «جائنی اما زید و اما عمرو» - نمیدانم زید آمد و با عمر -

۲- ابهام «اما یعذبهم و اما یتوب علیهم» امر از نظر ما مبهم است با عذاب میشود یا توبه آنها

قبول میشود

هم شاگرد انجام داده است از اینجا است که میبایستی معطوف در اعراب تابع معطوف الیه باشد»

معلم بعنوان فاعلیت مرفوع است تلمیذ نیز بهمان عنوان مرفوع شده است .

در مورد ذهاب این دو فاعل یعنی معلم و شاگرد سه نظر میتوان داد

- ۱- ذهاب هر دو با هم بوده است (بمصاحبت و بمعیت یکدیگر رفته اند)
- ۲- معلم قبل از شاگرد و شاگرد پس از معلم رفته است (بترتیب رفته اند اول معلم و سپس شاگرد)

۳- باینکه شاگرد مؤخر از معلم نوشته شده مقدم بر او رفته باشد (یعنی اول شاگرد و سپس معلم رفته است)

تعبیر سوم در این مثال از جهت اینکه معلم و او ندارد (معطوف نیست) صحیح نیست مثالی مانند مثال ذیل باید در نظر گرفت :

« وَ كَذَلِكَ نُوحِيَ إِلَيْكَ وَالِي الدِّينِ مِنْ قَبْلِكَ »

در مورد این سه تعبیر گفته شده است « و کونها للمعیه راجح و للترتیب

کثیر و لعکسه قلیل » اولی راجح و دومی بسیار و سومی بندرت دیده میشود

- ۲- و او استیناف - در وقتیکه لفظ این دو جمله ارتباطی نبوده و جمله بعد در اعراب تابع جمله قبل نباشد آنرا و او استیناف میگویند ، در جملات ذیل و او استیناف است .

« لثَبِين لَكُمْ وَ نَقَرَفِي الْاِرْحَامِ » - اگر و اعطف میبود نقر منصوباً قرائت میشود .

« لَا تَأْكُلِ السَّمَكِ وَ تَشْرَبِ اللَّبَنِ » - اگر و اعطف میبود تشریب مجزوم میشود .

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ » - اگر و اعطف باشد لازمهاش اینست جمله خبریه

۳- تخبیر « امان تلقی و امان نکون اول من القی » بحضرت موسی گفتند تو میافکنی عصای خود را یا ما اول کسی باشیم که می افکنیم .

۴- اباحه « تعلم اماقها و امانجوا » تعلیم هر دو مباح است هر کدام خواهی .

۵ - کَلَّ امْرَأٌ وَعَمَلُهُ

کل امرء مضاف و مضاف الیه، و او عطف  
عمله معطوف

۶ - مَرَرْتُ بِكَ وَأَحْمَدُ

مررت فعل ضمیر فاعل، بک جار و مجرور  
و او معیه احمد مفعول معه

توضیح

چون قبل از او جمله نیست و او را  
نمی‌توان معیه گرفت

عطف بر ضمیر مجرور جایز نیست لذا  
و او معیه است

۷ - جَاءَ سَعِيدٌ وَ خَالِدٌ قَبْلَهُ

جاء فعل سعید فاعل، و او عطف، خالد معطوف،  
قبل ظرف هم مضاف الیه

۸ - عَلَفْتُهَا تَبْنًا وَ مَاءً بَارِدًا

علفتها فعل فاعل مفعول، تبناً مفعول دوم و او  
معیه، ماعاً مفعول معه، بارداً صفت

توضیح

و او را نمیتوان معیه گرفت زیرا  
قبل مصاحبت را بر طرف کرده

خلاف اصطلاح است استعمال علف  
در اشراب لذا او و معیه است

۹ - مَا أَنْتَ وَ زَيْدٌ

ما خبر مقدم، انت مبتدای مؤخر و او  
عطف، زید عطف بر انت

۱۰ - مَا صَنَعْتَ وَ زَيْدٌ

ما استفهامیه مبدا، صنعت فعل ضمیر فاعل خبر  
و او معیه زید مفعول معه

توضیح

چون جمله در ظاهر فعل ندارد برای  
عطف ایرادی نیست

بعد از ضمیر متصل مرفوع و او عطف  
صحیح نیست باید معیه باشد

۱۱ - كَيْفَ خَبِرَ مَقْدَمٌ، وَ قِصْعَةٌ مِنْ ثَرِيدٍ

کیف خبر مقدم، انت مبتدای، مؤخر، و او عطف،  
قصعه معطوف، من ثرید جار و مجرور

۱۲ - لَا تَهِيهَ، تَنَّهُ فَعْلٌ ضَمِيرٌ فَاعِلٌ، عَنِ الْقَبِيحِ، جَارٌ وَ مَجْرُورٌ

لا تاهیه، تنه فعل ضمیر فاعل، عن القبیح، جار و مجرور  
و او معیه، اتیان مفعول معه، هاء مضاف الیه

توضیح

در جمله فعل نیست و عطف بر ضمیر منفصل  
هم مانعی ندارد جایز است

اگر و او عطف گرفته شود معنی با جمله قبل  
سازش ندارد

۱۳ - فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شَرَّ كَائِكُمْ ۷۱

فاه عطف اجمعوا فعل « از باب افعال » ضمیر فاعل، امر مفعول، کم مضاف الیه،  
و او معیه، شر کائکم مفعول معه مضاف کم مضاف الیه، (اجمعت امری و جمعت شر کائی)  
و او را عطف گرفتن و شر کاء مفعول برای اجمعوا دانستن خلاف استعمال است، گفته  
نمیشود اجمعت شر کائکم یا باید از جمع ثلاثی مجرد امر در تقدیر گرفت « اجمعوا »  
یا باید و او را معیه گرفت.

### حال

هر فاعل که فعلی را انجام میدهد و یا هر مفعول که فعلی بر آن واقع میشود هنگام صدور فعل، فاعل و مفعول قطعاً وضع خاصی را دارا هستند که غالباً نویسنده یا متکلم بعد از بیان اصل موضوع باین موضوع زائد «حال فاعل و مفعول» نیز اشاره دارد یعنی بیان میکند فعل در چه حالی انجام گرفته است .

اگر وضع محصلی را در نظر بگیریم که مشغول کتابت است و در عین حال محزون هم باشد بوضع اخیر او اشاره بشود گفته ایم محصل در چه حال کتابت را مشغول بوده است «يَكْتُبُ التَّلْمِيذَ مَحْزُونًا» محزوناً از نظر ترکیب حال است که مبین حال فاعل است در هنگام کتابت . و هم چنین است اگر بگوئیم رَأَيْتُ الْفَقِيرَ بَاكِيًا ، باکیاً حال است که بیان حال مفعول را حاکی است در هنگام رؤیت و یا اگر گفته شود :

«مَرَّتْ بِتَلْمِيذٍ قَائِمًا فِي الْمَدْرَسَةِ» اشاره بحال اسم مجرور «مفعول مجرور»

شده است بنا بر این حال ممکن است از فاعل، از مفعول، و یا از اسم مجرور باشد، به تعبیر دیگر صاحب حال یا فاعل است یا مفعول است و یا مجرور .

#### تعریف حال

۱ - الْحَالُ مَا تَبَيَّنَ هَيْئَةً صَاحِبِهَا فِي الْجُمْلَةِ وَ تَقَعُ فِي جَوَابِ كَيْفٍ وَ حُكْمِهَا

النَّصْبُ .

حال کلامه ایست که بیان هیئت ذی الحال را نموده حکم آن نصب و در جواب

کیف واقع میشود .

۲ - الْحَالُ نَكْرَةٌ مَنْصُوبَةٌ مُشْتَقَّةٌ وَاقِعَةٌ بَعْدَ تَمَامِ الْكَلَامِ تَبَيَّنَ هَيْئَةً صَاحِبِهَا عِنْدَ

صُدُورِ الْفِعْلِ :

حال اسمی است نکره ، منصوب و مشتق واقع بعد از کلام تام و بیان میکند

هیئت ذی الحال را هنگام صدور فعل ،

۳ - الْحَالُ وَصْفٌ فَضْلَةٌ مَنْتَصِبٌ مِنْهُمْ فِي حَالِ كَفْرَدًا أَذْهَبُ

منهم فی حال کفر دآ اذهب

حال وصفی است منصوب فضله در کلام (فضله مقابل عمده است یعنی رکن کلام نیست) بیان میکند هیئت ذی الحال را (قائم در این جمله زید قائم عمده است بدون آن کلام ناقص است)

شبه الحال بالمفعول من حیث أنها فضلة مثله جاءت بعدمضی الجملة و

لها بالظرف شبه خاص

حال را از جهت اینکه فضله در کلام و بعد از کلام تام ذکر میگردد تشبیه بمفعول کرده اند و بخصوص نسبت به ظرف (مفعول فیه) مشابهت خاصی را دارا است چه در ظرف «فی» در تقدیر گرفته میشود در حال نیز میتوان «فی» را در تقدیر گرفت جاء زید را کباً «فی حال الرکوب»

البته چون حال در واقع فاعل است میاننش با مفعول که غیر فاعل است بین و آشکار است و از طرفی هم چون حال میبایستی نکره باشد و مفعول میتواند معرفه هم باشد پیدا است که با مفعول تنها مشابهت دارد نه اینکه عین مفعول خواهد بود

۱- ضَرَبْتُ قَائِمًا التَّلْمِيذَ ۲- ضَرَبْتُ التَّلْمِيذَ قَائِمًا ۳- ضَرَبْتُ التَّلْمِيذَ قَائِمِينَ

برای اینکه در ترجمه اشتباهی نشود حال را باید بنزدیکترین اسم ماقبل حال نسبت داد و اگر احیاناً نویسنده بخواهد حال فاعل و مفعول هر دو را ذکر کند باید حال فاعل را متصل بفاعل (جمله ۱) حال مفعول را متصل به مفعول (جمله ۲) و اگر هر دو یک حالی را دارا باشند باید بطور تشبیه آنرا در آخر اندو ذکر کرد (جمله ۳)

### شروط حال و ذی الحال

در تعریف گفته شد حال باید نکره و مشتق باشد و ذی الحال معرفه اگر احیاناً حال معرفه و جامد باشد بحال نکره و مشتق تأویل میشود.  
«در امثله ذیل حال مؤول شده است»

۱ جاء الرئيس و حده «منفرداً» ترکیب: «جاء فعل، الرئيس فاعل،

وحده حال مؤول بمنفرداً،

حال صفت، هیئت، و کیفیت شیمی را گویند مؤثلاً و مذکراً استعمال میشود بهمین جهت در تعریف اول ضمائر و افعال مر بوطه بآن مؤنث و در تعریف سوم مذکراً استعمال شده است. اصل حال حول بوده - و او ماقبل مفتوح قلب به الف شده است - جمع حال - احوال و احوله - و جمع حالة - حالات است.

(چون حال جامد است و معرفه به منفردا که نکره و مشتق است تاویل میشود)

۳- جَاءَ الْفَارِسُ اسدًا « شجاعاً » ترکیب : « جاء فعل، الفارس فاعل ،

اسدًا حال مؤول به شجاعاً »

(اسد چون اسم جامد است به شجاعاً که صفت است و مشتق تاویل میشود)

۳- علمته الدرس باباً باباً « مترتبه » ترکیب : « علمته فعل فاعل مفعول،

الدرس مفعول دوم، باباً باباً حال مؤول به مترتبه »

(باب چون اسم جامد است به مترتبه که وصف و مشتق است تاویل میشود)

۴- بايعته يداً بيداً «مقابلاً اياه» ترکیب : «بايعته فعل و فاعل مفعول،

يداً بيد حال مؤول به مقابلاً »

(يد چون اسم جامد است به مقابلاً اياه که وصف و مشتق است تاویل میشود)

۵- اتيته ركضاً « راکضاً » ترکیب : « اتيته فعل فاعل و مفعول،

ركضاً حال مؤول به راکضاً »

(ركضاً چون مصدر است به راکضاً که صفت و مشتق است تاویل میشود)

۶- ادخلوا رجلاً رجلاً «واحداً واحداً» ترکیب : «ادخلوا فعل ضمير فاعل،

رجلاً رجلاً حال مؤول به واحداً »

(رجل چون اسم جامد است به واحداً که صفت است و مشتق تاویل میشود)

«در امثله ذیل حال جامد غیر مؤول است»

۱- بعه مدابدرهم «بفروش چارکی یکدرهم» ترکیب: «بعه فعل فاعل،

مدا حال (اسم جامد است) بدرهم جار و مجرور »

۴- هذا مالک ذهباً «این مال تو است درحالتی که طلا است» ترکیب : هذا مبتدأ،

مالک مضاف و مضاف اليه خبر، ذهباً حال »

### عامل حال

۱- زيد ضارب عمراً قائماً ۴- زيد مَضْرُوبٌ قائماً ۳- زيد حسن قائماً

درسه مثال فوق وهم چنین در مثالهای قبل چنانکه می بینم فعل و شبه فعلی



که در عبارت هست عامل نصب جال بوده است گاهی ممکن است عامل حال فعل  
و شبه فعل نباشد بلکه کلمه باشد که متضمن معنای فعل باشد این عامل را عامل معنوی  
و عامل قبلی را عامل لفظی حال میخوانند .

عوامل معنوی حال و نمونه هائی از عمل آنها

۱- هَذَا أَبُوكَ ذَاهِبًا «اسم اشاره» ترکیب: هذا مبتدا ، ابوك مضاف  
و مضاف اليه خبر ، ذاهباً حال .

۲- الْكِتَابُ عِنْدَكَ مَفْتُوحًا «ظرف» ترکیب : الكتاب مبتدا ، عندك  
مضاف و مضاف اليه خبر ، مفتوحاً حال .

۳- الدَّرْهَمُ فِي جَيْبِي مَحْفُوظًا «جار و مجرور» ترکیب : الدرهم مبتدا ، في  
جیبی جار و مجرور بیا ، مضاف اليه ، محفوظاً حال .

۴- لَعَلَّ زَيْدًا الْيُنَاقِدُمَا «لعل» ترکیب: لعل از حروف مشبیهة ،  
بالفعل ، زيد اسم لعل ، الينا جار و مجرور خبر ، قادمًا حال .

۵- لَيْتَهُ عِنْدَنَا نَازِلًا «ليت» ترکیب : ليت از حروف مشبیهة  
بالفعل ها اسم آن ، عند ظرف مضاف ، نامضاف اليه خبر ، نازلاً حال .

۶- كَأَنَّهُ الْأَسَدُ حَافِظًا «كان» ترکیب : كان از حروف مشبیهة  
بالفعل ، ها اسم ان ، اسد خبر ، حافظاً حال .

۷- هَاهُوَ الطَّيِّبُ مَقْبَلًا «ها حرف تنبيه» ترکیب : هاء حرف تنبيه ، هو  
مبتدا ، الطيب خبر ، مقبلاً حال .

۸- يَا زَيْدُ شَاكِيًا «ياء حرف ندا» ترکیب : يا ندا زيد منادا ،  
شاكياً حال .

ها - برای هاسمه وجه ذکر کرده اند ۱- اسم فعل بمعنی خند - ۲- ضمیر مؤنث (که منصوباً و مجروراً  
مورد استعمال دارد ضربها - قلمها) - هاضیر و الف - علامت تأنیت است . ۳- حرف تنبيه که در چهار مورد  
استعمال میشود اول با اسماء اشاره بنزدیک هذا و هناك . دوم با ضمیر رفع «ها انتم اولاً» سوم صفت برای ای  
در ندا . «یا ایها الرجل یا ایها المرءه» \*

### حال از مفاعیل خمسه

قبلاً گفتیم مفعول میتواند دارای حال باشد باید توجه داشت این موضوع تنها اختصاص به مفعول به ندارد بلکه کلیه مفاعیل میتوانند دارای حال باشند.

۱- رایت الرجل مقتولاً «مفعول به» ترکیب : رأیت فعل ضمیر فاعل ، الرجل مفعول ، مقتولاً حال .

۲- ضربت الضرب شدیداً «مفعول مطلق» ترکیب : ضربت فعل ضمیر فاعل ، الضرب مفعول ، شدیداً حال .

۳- نمت ساعة كاملاً «مفعول فیه» ترکیب : نمت فعل ضمیر فاعل ، ساعة مفعول فیه ، کاملاً حال .

۴- سافرت للتعلم مختصاً «مفعول له» ترکیب : سافرت فعل ضمیر فاعل ، للتعلم جار و مجرور مفعول له ، مختصاً حال .

۵- كتبت والقلم مكسوراً «مفعول معه» ترکیب : كتبت فعل ضمیر فاعل ، والقلم مفعول معه ، مكسوراً حال .

### تقدیم و تأخیر حال از ذی الحال

حال میبایستی پس از ذی الحال ذکر شود الا اینکه در بعضی موارد مقدم میگردد .  
تقدیم (جوازا) - در موقعیکه ناصب حال فعل متصرفی باشد یا صفتی باشد که شباهتش به فعل متصرف تام باشد حال جایز است بر ذی الحال مقدم گردد «در دو مثال زیر حال مقدم شده است :

۱- مخلصاً زید دعا (عامل متصرف است) ۲- مسرعاً ذار ارحل راحل صفتی است که از لحاظ تضمن معنای فعلی شباهتش به فعل تام است (اسم فاعل - واسم مفعول

---

چهارم دخول بر اسم جلاله الله برای قسم «ها الله»  
در مورد قسم اول آن (اسم فعل) برای مفرد «ها» و برای تشبیه «هاؤما» و برای جمع «هاؤم» - استعمال شده است  
«هاؤم اقرؤا کتابه» (بمعنی بگیرید کتاب مرا و بخوانید) حال بدو نوع تقسیم شده ۱- مؤسسه  
(مبینه هم گفته میشود) ۲- مؤکده - حال مؤسسه آن حال را گویند که مبین وضع ذی الحال باشد. و مؤکده آنست \*

وصفت مشبیه از لحاظ تضمن معنای فعلی شباهت به فعل دارند)

وَ الْحَالُ أَنْ يَنْصَبَ بِفِعْلِ صَرَفًا	أَوْ صِفَةً اشْبَهَتْ الْمَصْرَفًا
فَجَائِزٌ تَقْدِيمُهُ كَمَسْرَعًا	ذَارِ أَحِلُّ وَمَخْلَصًا زَيْدٌ دَعَا

تقدیم (وجوباً) درسه مورد ذیل حال بر ذی الحال وجوباً مقدم میشود .

- ۱- صاحب حال نکره محضه باشد (غیر مضاف و بعد از نهی و استفهام نباشد) جَاءَ شَاكِيًا تَلْمِيذًا
- ۲- وقتی که ذی الحال محصور باشد (بعد از حرف الی باشد) مَاقِرَّةً صَحِيحًا لَا تَلْمِيذًا
- ۳- حال از کلماتی باشد که صدارت طلب باشد (مانند کیف استفهامیه) كَيْفَ جَاءَ التَّلْمِيذُ

تأخیر «وجوباً» در موارد ذیل حال مؤخر است وجوباً .

- ۱- حال محصور باشد (بعد از الا واقع باشد) مَا نَرَسِلُ الرِّسْلَ إِلَّا بِشَرِّينَ
- ۲- حال جمله باشد مرتبط با او (در وقتی که حال جمله است) سَافَرْتُ وَقَلْبِي مَحْزُونٌ
- ۳- وقتی که مجرور با ضافه باشد (صاحب حال مضاف الیه باشد) عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِكَ هَاشِيًا
- ۴- وقتی که مجرور باشد (صاحب حال مجرور بحرف جر باشد) مَرَرْتُ بِهِنَّ جَالِسَةً
- ۵- وقتی که عامل فعل جامد باشد (عامل فعل از افعال جامده باشد) أَحْسَنَ زَيْدٌ أَمَقْبَلًا
- ۶- وقتی که عامل معنوی باشد (عامل معنوی را قبلاً بیان کردیم) فِتْلِكَ يَبُوتُهُمْ خَاوِيَةً

### حذف عامل حال

۱- ضَرْبِي الْعَبْدُ مَسِيئًا «اذا كان مسيئاً» ترکیب: «ضربی مضاف و

مضاف الیه مبتداء، العبد مفعول، خبر محذوف «حاصل» مسيئاً حال سده مسد خبر «از جهة

\* که، و کد عامل با صاحب حال و یا مؤکد مضمون جمله قبل باشد .

جاء زيد ماشياً «تنها مبین است» «ثم وليتم مدبرين» (مدبرين مؤکد عامل حال است) در این آیه شریفه جمعاً تا کید میکند من را که صاحب حال است «ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جمعاً» و برای تا کید مضمون جمله همان مثال شماره ۲ «زيد ابوك عطوفاً» را باید در نظر داشت که عامل نصب هم وجوباً محذوف است.\*

اینکه خبر ندارد حال نایب مناب خبر شده است .

۳- زید ابوك عَطوفاً «عامل محذوف احقه بوده» ترکیب : زید مبتدا ، ابوك

مضاف و مضاف الیه خبر ، عطوفاً حال ، عامل احقه محذوف .

(حال مؤکد مضمون جمله قبل واقع شده)

۴- اقاعداً و قد قام الناس «اتوجد قاعدا» ترکیب : همزه استفهام ، قاعدا

حال ، عامل محذوف ، واو عالیه ، قد تحقیقیه ، قام فعل الناس فاعل .

(جمله فعلیه که با واو مرتبط است حال واقع شده - در مورد سرزنش میباشد)

۵- اشتریته بدرهم فصاعداً «فذهب الثمن صاعدا» ترکیب : اشتريته فعل فاعل

و مفعول ، بدرهم جار و مجرور ، فاء عطف ، صاعداً حال ، عامل محذوف .

( در حال زیادتی تدریجی مراد است )

۶- تصدقت بدینار فسافلاً «ذهب المتصدق به سافلاً» ترکیب : تصدقت فعل ضمیر

فاعل ، بدینار جار و مجرور ، فاء عطف ، سافلاً حال عامل محذوف .

( در حال نقصان تدریجی مراد است )

۷- هنیئاً لك «ثبت لك الخير هنیئاً» ترکیب : هنیئاً حال . عامل

محذوف لك جار و مجرور . در مورد اخیر برای حذف عامل حال دلیلی نیست فقط باید بگوئیم حذف آن سماعی است .

بنابر این مطابق امثله فوق و آنچه تذکر داده شده عامل حال حذفش در شش

مورد واجب است .

\* و عامل الحال بها قد اكدا في نحو لا تعث في الارض مفسداً

وان تؤكده جمله فمضمير عاملها و لفظها يؤخر

درشش مورد مذکور در متن عامل حال و جوباً حذف میشود باید توجه داشت اگر قرینه معنوی با

لفظی در کار باشد جایز است عامل حال را حذف نمود مثلاً در این جمله «تسافر راشداً» میتوان فقط بند کر حال اکتفا کرد و گفت «راشداً» البته در حالیکه به بینیم کسی تهیه سفر می بیند .

و هم چنین در این جمله «کیف جئت الی المدرسه» جواب بگوید «راجلاً» (در حال پیاده) در واقع

تنها بند کر حال اکتفا شود .

- ۱ - در وقتی که حال خبر واقع شود ۲ - در وقتی که حال مؤکد مضمون جمله باشد ۳ - در مقام سرزنش باشد ۴ زیادتی تدریجی مراد باشد ۵ نقصان تدریجی مراد باشد ۶ - سماعی است .

### اقسام حال و ارتباط آن باذی الحال

در مقدمه مبحث مبتدا و خبر جمله را تقسیم کردیم به سه قسمت ۱ - جمله اسمیه ۲ - جمله فعلیه ۳ - شبه جمله (ظرف و جار و مجرور) هر سه نوع جمله میتوانند حال واقع شوند الا اینکه باید توجه داشت در وقتی که جمله کاملی حال شد ارتباط آن باذی الحال یا باید با او باشد یا با ضمیر .

این واو همان واو حالیه است که در ضمن بیان واوها بآن اشاره شده باین واو و او ابتداء هم گفته میشود برای تشخیص آن گفته اند: اگر وقوع «اذ» بجای واو سازش داشت آن واو و او حالیه است .

تذکره - جمله حالیه باید جمله خبریه و دارای حرف استقبال نباشد و در مواری واجب است رابط و او باشد و در مواردی ضمیر و در مواردی از هر دو استفاده میشود ضمن مثال باین موضوعات اشاره میشود .

### نمونه‌های دیگری از حال باذی الحال

۱- جاء زيد را كبا ضاحكا (حال متعدد است)

ترکیب : «جاء فعل زید فاعل، را کبا حال ، ضاحکا حال ،»

۲- اخذ الحصن مهنما (حال از نایب فاعل آمده)

ترکیب : «اخذ فعل مجهول، الحصن نایب فاعل، مهنما حال ،»

۳- زيد في الرخاء شجاع (جار و مجرور حال واقع شده)

ترکیب : «زید مبتدا، فی الرخاء جار و مجرور حال، شجاع خبر بر ای مبتدا»

۴- زيد عند الشدة جبان (ظرف حال واقع شده)

ترکیب : «زید مبتدا، عند الشدة مضاف و مضاف الیه حال ، جبان خبر»

۵- سافر الحبيب والقمر بدر (حال جمله اسمیه است مرتبط با واو)

ترکیب: «سافر فعل، الحبيب فاعل، واو حالیه، القمر مبتدا، بدر خبر جمله حال»

۶- وقف الخطيب يده على المنبر (حال جمله اسمیه است مرتبط بضمير)

ترکیب: «وقف فعل الخطيب فاعل، يده مضاف ومضاف اليه مبتدا، على

المنبر جار ومجرور خبر، جمله حال»

۷- ذهبت من هنا و قلمك في يدك (حال جمله اسمیه رابط ضمير باواو)

ترکیب: ذهبت فعل ضمير فاعل، من هنا جار ومجرور، واو حالیه

قلمك مضاف ومضاف اليه مبتدا، في يدك جار ومجرور كاف مضاف اليه خبر»

۸- مررت بزید يعاتب ابنه (حال جمله فعلیه مضارع رابط ضمير)

ترکیب: مررت فعل ضمير فاعل، بزید جار ومجرور مفعول، يعاتب

فعل ضمير فاعل، ابنه مضاف ومضاف اليه مفعول، جمله در محل نصب

حال از زيد، «

۹- زحف الجيش ولم يطلع الفجر (جمله فعلیه رابط واو)

ترکیب: «زحف فعل الجيش فاعل، واو حالیه، لم جازمه، يطلع

فعل، الفجر فاعل جمله حال، «

۱۰- هذا رجل يعظ ولا يعمل (حال مضارع منفي رابط واو و ضمير)

ترکیب: «هذا مبتدا، رجل خبر، يعظ فعل ضمير فاعل صفت، واو حالیه

لانافیه، يعمل فعل ضمير فاعل، جمله حال.»

۱۱- ركب زيد وقد تقلد سيفه (حال جمله ماضويه رابط واو وقد)

ترکیب: «ركب فعل زيد فاعل، واو حالیه، قد تحقیقیه تقلد فعل،

سيف فاعل، ها مضاف اليه، جمله حال، «

۱۲- اقبلت الفرسان وقد لاح الصباح (جمله فعلیه ماضويه چون ضمير ندارد)

رابط حتما باید واو وقد باشد)

ترکیب : «اقبلت فعل، الفرسان فاعل ، واو حالیه قد تحقیقیه، لاح

فعل، الصباح فاعل، جمله حال» ،

۱۳ - سرّ نی قدومک سالماً (حال از مضاف الیه جایز نیست اکن چون

«ك» در حقیقت فاعل است مانعی ندارد)

ترکیب : «سر فعل نون و قایه یاء مفعول ، قدوم فاعل ، کاف

مضاف الیه ، سالماً حال ،»

۱۴ - جائنی مسرعاً رجلاً (چون ذی الحال نکره است حال و جواباً

مقدم شده)

ترکیب ، «جاء فعل نون و قایه یاء مفعول ، مسرعاً حال ، رجل

فاعل» ،

۱۵ - جاء راكباً سعيداً (ذی الحال با اینکه معرفه است حال مقدم

شده چون فعل جاء فعل متصرفی است)

ترکیب : «جاء فعل، راكباً حال ، سعيد فاعل ،»

۱۶ - ما جاء راكباً الاسعید (حال مقدم شده چون ذی الحال محصور است)

ترکیب: «ما نافیه جاء فعل، راكباً حال، الاداة حصر، سعيد فاعل ،»

۱۷ - ما احسن زیداً مقبلاً (عامل حال چون جامد و شباهت بفعل ندارد

حال حتماً باید مؤخرأ ذکر شود)

ترکیب : «ما تعجیبیه مبتدا ، احسن فعل تعجب ، زیداً مفعول به ،

مقبلاً حال ، جمله خبر ،»

۱۸ - كيف جاء اخوك (کیف چون حال است و صدارت دارد مقدم شده)

ترکیب : «كيف اسم استفهام محال منسوب حال، جاء فعل، اخوك مضاف

و مضاف الیه فاعل ،»

۱۹ - لَقِيَتْ هِنْدًا رَاكِبَةً مَاشِيًا (چون قرینه هست را کبة حال است از هند و ماشياً از فاعل لقيت)

ترکیب: « لقيت فعل ضمير فاعل ، هند مفعول ، را کبة حال از هند ، ماشياً حال از فاعل لقيت ، »

۲۰ - لَقِيَتْ خَالِدًا مُصْعِدًا مُنْحَدِرًا (مصعداً حال است برای خالد - منحدر را برای ضمير لقيت ، )

ترکیب: « لقيت فعل ضمير فاعل ، خالد مفعول ، مصعداً حال از خالد ، منحدر را حال از ضمير لقيت ، »

### شواهدی چند از آیات

مثال ترکیب توضیح

۱ - وَالسَّلَامُ عَلٰی يَوْمِ وُلِدْتَ وَيَوْمِ أَمُوتُ وَيَوْمِ أَبْعَثَ حَيًّا ۱۹ ترکیب:

« وادعطف، السلام مبتدا ، علی جار و مجرور ، یوم ظرف ، ولدت فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، وادعطف ، یوم مفعول فیه ، (ظرف) اموت فعل ضمیر فاعل ، وادعطف ، یوم ظرف ، ابعث فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، حياً حال ، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا « توضیح : (حیاً حالی است که تأکید میکند ابعث را که عامل آن است) »

۲ - فَادْكُرُوا لِلّٰهِ وَاللّٰهَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ۷۴ ترکیب: « فاء حرف

عطف ، اذ كر و افعـل ضمير فاعـل ، آلاء مفعول مضاف الله مضاف اليه ، وادعطف ، لاء نهی ، تعثوا فعل ضمير فاعل ، فی الارض جار و مجرور و مفسدين حال ، »

توضیح ( مفسدين نیز مانند جمله اول است تأکید میکنند لاتعثوا

را که عامل آنست لاتعثوا لانفسدوا)

۳ - وَارْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُوْلًا وَكَفٰی بِاللّٰهِ شَهِيدًا ۷۹ ترکیب: « وادعطف ارسلنا



فعل ضمیر فاعل، کاف مفعول، للناس جار و مجرور، رسول حال، و او عطف،  
کفی فعل بآء زائده الله لفظاً مجرور و محلا مرفوع فاعل، شهیدا تمیز  
توضیح: (رسولا در این جمله نیز تأکید میکند فعل ارسلنا را

که عامل آن است)

۴ - اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۱۰۰-۱۰۱ ۴ ترکیب: «ان از حروف مشبیهة

بالفعل، نا اسم ان، انزلناه فعل و فاعل و مفعول، قراناً حال، عربیاً  
صفت، جمله خبر، لعل از حروف مشبیهة بالفعل، کم اسم لعل، تعقلون  
فعل و فاعل خبر لعل،»

توضیح ( حال قاعده میبایستی وصف باشد قرآن مصدر است باید

آنرا تاویل نمود عربی را میتوان به تعبیری صفت برای قرآن دانست و به تعبیری حال)

۵ - وَبَشِّرِ النَّاسَ بِاسْحَاقِ نَبِيٍّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ۱۰۰-۱۰۱ ۵ ترکیب: «و او عطف، بشرناه فعل

ضمیر فاعلها مفعول، باسحاق جار و مجرور، نبیاً حال، من الصالحین  
جار و مجرور،»

توضیح - (نبیاً حال است از اسحق و میتوان من الصالحین را نیز

حال گرفت باین معنی حال کونه من الصالحین - اسحق غیر منصرف است محلا مجرور  
است به بآء (سبب علمیت و عجمه است)

۶ - وَاَنْكَبْ لَتَمْرُونٍ عَلَيْهِمْ مَّسِيحِينَ وَبِاللَّيْلِ ۱۰۰-۱۰۱ ۶ ترکیب: «و او عطف، ان از

حروف مشبیهة بالفعل، کم اسم ان، لام تأکید، تمر و ن فعل فاعل،  
علیهم جار و مجرور، مصبحین حال، و او عطف باللیل جار و مجرور»

توضیح (مصبحین حال است از فاعل لتمر و باللیل را نیز میتوان

معطوفاً بر مصبحین حال گرفت و به مسمین تعبیر کرد در واقع جمله دارای دو حال باشد)

۷ - كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاحْيَاكُمْ ۲۸ ۷ ترکیب: «کیف حال، تکفرون

فعل ضمیر فاعل، بالله جار و مجرور، و او حالیه، کنتم از افعال

ناقصه ضمیر اسم آن امواتاً خبر آن ، فاء حرف عطف ، احیاء فعل

ضمیر فاعل ، کم مفعول ، «

توضیح (کیف استخبار است که متضمن معنای تعجب و انکار

باید معنی «خبر و ننی علمی ای حال تکفرون» و او حالیه و جمله بعد از آن حال است (جمله

ایست ماضویه و برای شایستگی حال واقع شدن احتیاج بقدر نیست)

۸ - فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ فَاِنِّي يَبْصُرُونَ  $\frac{77}{36}$  ترکیب «فاء عطف، استبقوا فعل ضمیر

فاعل ، الصراط مفعول ، فاء عطف ، انی به معنی کیف حال ، یبصرون

فعل ضمیر فاعل «

توضیح (راجع به کلمه انی قبلاً در پاروقی اشاره شده است در

صورتی که بمعنای کیف باشد در ترکیب حال است)

۹- فَرَجَ مُوسَىٰ اِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسْفًا  $\frac{87}{40}$  ترکیب : «فاء حرف عطف ، رجع

فعل موسی  $\frac{87}{40}$  فاعل ، الی قوم جار و مجرور مضاف ، ها مضاف

الیه ، غضبان حال ، اسفاً حال «

توضیح (در این جمله حال مکرر است غضبان از نظر تجزیه وصف

است بمعنی شدید الغضب - و اسفاً مصدر بمعنی متلهفاً - بنابراین حال دوم چون مصدر

است مؤول میشود)

۱۰- وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِمِينَ  $\frac{44}{14}$  ترکیب : « و او عطف ، سخر فعل

ضمیر فاعل ، لکم جار و مجرور ، الشمس مفعول ، و او عطف ، القمر

عطف به شمس ، دائمین حال از دوم مفعول «

توضیح - (دائمین تشبیه است و حال است از دوم مفعول بمعنی اینکه

همه‌تنمرد برداب و عادت خود در سیر و حرکت)

۱۱ - هَذَا بَعْلِي شَيْخًا  $\frac{73}{11}$  ترکیب : « هذا مبتدا ، بعلی مضاف و مضاف الیه خبر ،

شیخاً حال «

توضیح (بعل جمع آن بعل - بعل وبعوله آمده است شوهر وزن را گویند در مورد شوهر بعل و در مورد زن بعله گفته میشود در این جمله ذی الحال بعل است و عامل حال نیز معنوی است در وقتیکه عامل معنوی باشد مقدم شدن حال صحیح نیست)

۱۲ - فیهما یفرق کل امر حکیم امر آمن عندنا ۴/۴۴ ترکیب: «فیهما جار و مجرور ،

یفرق فعل مجهول، کل نایب فاعل مضاف اضافه با امر مضاف الیه، حکیم صفت برای امر ، امرأ حال ، من عند جار و مجرور نا مضاف الیه «

توضیح (ذی الحال باید معرفه باشد الا اینکه در سه مورد جایز است نکره باشد) - نکره مخصص شود به وصف یا با اضافه چنانکه در این مثال به وصف حکیم ذی الحال مخصص شده است یا مانند این مثال «مررت بر رجل ظریف قائماً» که نکره موصوفه (رجل) ذی الحال واقع شده ۲ - اینکه نکره مخصص شود به اضافه «نظرت الی جاریه رجل مختال» (مختال حال است از جاریه که اضافه شده است به نکره) ۳ - اینکه ذی الحال را نفی یا شبه نفی جلو واقع شود «قلما جائنی رجل راغباً» (قبلاً گفتیم اگر ذی الحال نکره باشد حال وجوباً مقدم است.)

۱۳ - و ما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم ۴/۱۵ ترکیب: «و او عطف

مانافیه ، اهلکنا فعل ضمیر فاعل ، من قریه جار و مجرور ، الا ازاداة حصر ، و او حالیه ، لها جار و مجرور خبر مقدم ، کتاب مبتدای مؤخر ، معلوم صفت ، «

توضیح - (جمله حالیه که بعد از و او حالیه ذکر شده حال است برای قریه یعنی ذی الحال قریه است در همین بالا اشاره کردیم اگر ذی الحال نکره و مسبوق به حرف نفی شد میتواند دارای حال باشد)

۱۴ - الی اللہ امر جمعکم جمعاً فینبئکم بما کتبتم تعملون ۱۰/۵ ترکیب: «

الی جار و مجرور خبر مقدم ، مرجع کم مضاف و مضاف الیه مبتدای مؤخر ، جمیعاً حال ، فاء عطف ، ینبأ فعل ضمیر فاعل کم مفعول ، بما جار و مجرور ، کنتم از افعال ناقصه ، ضمیر اسم آن ، تعملون فعل ضمیر فاعل ، خبر برای کنتم ،

توضیح - ( آوردن حال برای مضاف الیه جایز نیست مگر اینکه مضاف از کلماتی باشد که بتواند در حال عمل کند باین معنی از اسمائی باشد که معنأ از لحاظ عمل مشابه با فعل هستند مانند: مصدر - اسم فاعل - صفت مشبیه و سایر اسمائیکه شبیه فعل هستند در جمله فوق مرجع مصدر است اضافه شده به کم که در حقیقت فاعل خود آن است بنا بر این از ضمیر کم که مضاف الیه واقع شده چون معنأ فاعل است حال آمده است .

۱۵ - وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا ۴۷ ترکیب : « واو عطف ،

نزعا فعل ضمیر فاعل نامفعول ، فی صدور جار و مجرور ، هم مضاف الیه ، من غل جار و مجرور ' اخوانا حال ، »

توضیح - ( اگر مضاف جزئی از مضاف الیه باشد برای این نوع مضاف الیه هم حال میتوان آورد - صدور در جمله فوق جزئی از مضاف الیه است لذا اخواناً از آن حال آمده است ( اخواناً در تقدیر چنین است : ( وهم یکونون اخواناً )

۱۶ ثُمَّ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ اَنْ اَتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۱۲۴ ترکیب : « ثم عطف ،

او حینا فعل ضمیر فاعل ، الیک جار و مجرور ، ان مفسره ، اتبع فعل ضمیر فاعل ، مله مفعول ، مضاف ، ابراهیم مضاف الیه ، حنیفاً حال از ابراهیم ، توضیح ( اگر مضاف مثل جزء مضاف الیه باشد « مله مثل جزء از

ابراهیم است » البه از جهة صحه استغنا مضاف الیه از مضاف میتوان از این نوع مضاف الیه حال آورد - حنیفاً حال از ابراهیم است در صورتیکه مضاف الیه واقع شده ( در واقع آیه ۱۵ مضاف جزئی از مضاف الیه بوده و در این آیه مضاف مثل جزء است )

۱۷ - اَيُّحِبُّ اِحَدٌ كَمْ اَنْ يَأْكُلَ لِحْمِ اَخِيهِ مَيْتًا ۱۴ ترکیب : « همزه استفهام ، یحب

فعل احد فاعل ، کم مفعول ، ان ناصبه ، یأكل فعل ضمیر فاعل ،

لحم مفعول، مضاف اضافه به اخ، اخ اضافه به ها، ها مضاف الیه، میتأ حال،

جمله ان یا اکل تاویل بمصدر محلاً منصوب مفعول برای یحب»

توضیح (در این جمله ذی الحال نکره است و بواسطه اضافه

کسب تعریف کرده و در عین حال مضاف الیه است محلاً برای مصدر اکل (ایحب احد کم

اکل لحم اخیه) از آنجائیکه مضاف بعض از مضاف الیه است (مانند جمله ۱۵) جایز

است دارای حال باشد)

۱۸ الم ترالی الذین خر جوامن دیار هم وهم الوف <sup>۳۴۳</sup> ترکیب: «همزه استفهام

لم جازمه، تر فعل ضمیر فاعل، الی الذین جارو مجرور، خر جوا

فعل ضمیر فاعل، من دیار جارو مجرور مضاف اضافه به هم، هم مضاف

الیه، واو واو حالیه هم مبتدا الوف خبر»

توضیح (در این آیه شریفه جمله حال واقع شده است رابط در

جمله حالیه این آیه شریفه هم ضمیر است وهم واو)

۱۹ لئن اكله الذئب ونحن عصبة <sup>۱۴</sup> ترکیب: «لام موطئه برای قسم، ان حرف

شرط، اکل فعلها مفعول الذئب فاعل، واو حالیه، نحن مبتدا

عصبة خبر،»

توضیح (در این جمله واو بنتهائی رابط است - جواب جمله آیه

بعد است «انا اذا لخاسرون» عصبه بمعنی رجال (مردان قوی هیکل) آمده است)

۲۰ فجاءتها بسنا بیاتا وهم قائلون <sup>۳</sup> ترکیب: «فاء عطف، جاء فعل،

ها مفعول، بأس فاعل مضاف، نامضاف الیه، بیاتا حال، واو عطف، هم مبتدا

قائلون خبر، جمله حالیه هم قائلون عطف به بیاتاً،»

توضیح (مصدر بیاتاً واقع شده است در موقع حال، تاویل میشود

به بائتین یعنی در حالیکه بیتوته کرده بودند واو حالیه که باید رابط باشد از چهره

اجتماع دو واو حذف شده و جمله حالیه باو عطف شده است و رابط حال هم ضمیر است)

۲۱ وما یأتیهم من رسول الا بهیستهم <sup>۳۰</sup> ترکیب: «واو عطف، مانافیه

یأتی فعل، هم مفعول، من زائده، رسول لفظاً مجرور به من محلاً  
مرفوع فاعل؛ الا اداة حصر، به جار و مجرور، یستهنون فعل  
ضمیر فاعل، «

توضیح (جمله به یستهنون حال است و چون حال بعد از الا واقع

شده رابط ضمیر است)

۳۲- لَمْ تَوْذُوْنِيْ وَقَدْ تَعْلَمُوْنَ اَنْیَ رَسُوْلَ اللّٰهِ الْیَکُمُ ۝۶۱ ترکیب: « لام حرف

جر، میم اسم استفهام، تَوْذُوْ فعل ضمیر فاعل، نون و قایه یاء مفعول،  
واو حالیه، قد تحقیقیه تعلمون فعل ضمیر فاعل، ان از حروف  
مشبهه بالفعل، یاء اسم ان، رسول خبر، اضافه به الله مضاف الیه،  
الیکم جار و مجرور، جمله انی رسول الله در محل نصب مفعول  
برای تعلمون «

توضیح (چون جمله حالیه فعل مضارع است و با حرف «قد»

آمده است رابط واجب است و او باشد)

۳۳- وَمَا لَنَا لَنْؤْمِنَ بِاللّٰهِ ۝۸۴ ترکیب: واو عطف، ما استفهامیه مبتدا،

لنا جار و مجرور خبر، لانافیه، نؤمن فعل ضمیر فاعل: بالله  
جار و مجرور، «

توضیح ( چون حال فعل مضارع، و منفی شده است به حرف لا

واجب است ضمیر رابط باشد)

۳۴- وَلَا تَمْنُنَ تَسْتَكْثِرُ ۝۷۴ ترکیب: « لاء نهی، تمنن فعل ضمیر فاعل،

تستکثر فعل ضمیر فاعل حال، «

توضیح ( چون فعل مضارع بدون حرف قد استعمال شده رابط

و جواباً ضمیر است)

۳۵- ذٰلِكَ الْکِتٰبُ لِارِیْبٍ فِیْهِ ۝۴ ترکیب: «ذالك مبتدا، الكتاب عطف بیان،

لانفی جنس، ریب اسم لا؛ خبر محذوف، فیه جار مجرور حال «

توضیح (جمله لاریب فیه از جهة اینکه مؤکد مضمون جمله قبل است و حالی است تأکیدی را بطش و جوباً ضمیر است)

تَمیِز

عنوان مبحث مورد بحث «تمیز» در کتب نحوی کلمه «التمییز» است و تحت عنوان التمییز در مبحث منصوبات بحث تمیز شروع شده است تمیز که در اینجا عنوان این بحث قرار دارد همانطور که از مفهوم و معنای آن پیداست اسمی است که ممیز مفهوم جمله و آشکار کننده معنای آن است: در هر جمله که تمیز وجود دارد اگر از ذکر تمیز خودداری شود در آن جمله ابهامی خواهد بود که رفع ابهام جز با ذکر تمیز نمیشود در واقع تمیز است که رفع ابهام از موضوع مذکور ماقبل خود نموده است: بنابراین در تعریف تمیز باید گفت \*

فَالْتَمِیِزُ : اِسْمٌ یَذْکُرُ لِبَیَانِ الْمَرَادِ مِنْ اِسْمٍ مَبْهَمٍ قَبْلَهُ .

تمیز چون بر دو قسم است «مفرد» و «جمله» (تمیز مفرد در تمییز ذات و جمله در تمیز نسبت هم میگویند) تعریف دیگری هم برای آن شده است :

التَمِیِزُ مَا یَبِیِّنُ اِبْهَامَ ذَاتٍ اَوْ اَجْمَالَ نَسْبَةٍ وَ حِکْمَهُ النَّصَبُ .

تمیز یا بیان میکند ابهام ذاتی را و یا بیان میکند اجمال نسبتی را و حکم آن در هر دو حال نصب است، مولف دیگری آنرا چنین تعریف کرده است :

التَمِیِزُ نَکْرَةٌ جَامِدَةٌ تَزِیْلُ اِبْهَامَ مَا قَبْلَهَا

تمیز آن اسم نکره جامدی است که از ماقبل خود در رفع ابهام میکند

۱ - لَهُ شَبْرٌ اَرْضًا

« برای او است و جیبی از زمین »

۲ - لَكَ قَفِیْزٌ بَرًّا      ۳ - لَنَا مَنَوَانٌ عَسَلًا وَ تَمْرًا      ۴ - اَشْتَهَرَ التَّاجِرُ اِمَانَةً

« برای تو است قفیزی از گندم »      « برای ما است دو من از عسل و خرما »      « آن تاجر مشهور شد بجهة امانتش »

در جمالات فوق ارضاً - برأ - عسلاً - تماً - و امانه هر پنج اسم نکره جامده بعنوان تمیز منصوب هستند الا اینکه چون جمله پنجم فعل و فاعل است امانه تمیزی است که بعنوان اجمال نسبت از تاجر رفع ابهام نموده است \*

از جمله اینک که تمیز برای بیان ماقبل خود متضمن معنای من است (همانطوریکه حال متضمن معنای فی بود) ابن مالک در تعریف تمیز میگوید :

اسم بمعنی من مبین نكرة  
 كَسْبِرِ اَرْضًا وَقَفِيْزٍ بَرًّا  
 ينصب تمییزاً بما قد فسرہ  
 و منویں عسلاً و تمرًا

تمیز مفرد یا تمیز ذات

### ۱- ذاك ذراع ارضاً

«ذاك مبتدا، ذراع خبر، ارضاً تمیز»

### ۳- عندي مثقال ذهباً

عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم،  
 مثقال مبتدای مؤخر، ذهباً تمیز

### ۴- اشتریت كيلين حنطة

اشتریت فعل فاعل، كيلين مفعول  
 حنطة تمیز

تمیز مفرد نوعاً دنبال اسماء، مقادیر یعنی مهسوحات - مکیلات - موزونات ذکر  
 میگردد در مثال اول ارضاً از ذراع و در مثال دوم حنطة از كيلين و در مثال سوم ذهباً  
 از مثقال رفع ابهام نموده است.

### حالات مختلفه تمیز مفرد

اسمی که بعد از اسماء مقادیر بعنوان تمیز ذکر میشود میتواند آنرا بچهار وجه  
 قرائت کرد.

۱ - «بعضوان تمیز منسوباً» **عندی رطل زیتاً** ترکیب: «عندی مضاف و  
 مضاف الیه خبر مقدم، رطل مبتدای مؤخر، زیتاً تمیز.

۲ - «مجروراً بسبب اضافه» **عندی رطل زیت** ترکیب: «عندی مضاف و  
 مضاف الیه خبر مقدم، رطل مبتدای مؤخر مضاف؛ زیت مضاف الیه،»

۳ - «مجروراً بسبب حرف جر» **عندی رطل من زیت** ترکیب: «عندی مضاف

و مضاف الیه خبر مقدم، رطل مبتدای مؤخر، من زیت جار و مجرور»

۴ - مرفوعاً بعنوان بدلیت « **عندی رطل زیت** ترکیب: «عندی مضاف و

مضاف الیه خبر مقدم، رطل مبتدای مؤخر، زیت بدل»



چنانچه در جمله که دال بر مقدار مضاف باشد به غیر تمیز واجب است تمیز  
منصوباً ذکر شود «

۱- مَا فِي السَّمَاءِ قَدْرٌ رَاحَةٌ سَحَابًا ۴- فَلَنْ يَقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلًّا الْأَرْضِ ذَهَبًا

در جمله اول دال بر مقدار (قدر) اضافه شده است به راحه که غیر تمیز است و در

جمله دوم دال بر مقدار «ملء» اضافه شده است به ارض که غیر تمیز است

وَائْتَصَبَ بَعْدَ مَا أُضِيفَ وَجِبًا      اِنْ كَانَ مِثْلَ مِلِّ الْأَرْضِ ذَهَبًا

تمیز جمله یا تمیز نسبت

تمیز نسبت آن تمیزی است که مفسر جمله باشد باین معنا بعد از فعل و فاعل یا  
بعد از فعل و فاعل و مفعول قرار گیرد و همین تمیز بدو قسمت تقسیم شده ۱- محول (منقول  
هم میگویند) ۲- غیر محول (غیر منقول هم میگویند)

تمیز نسبت محول آنست که در اصل فاعل-مفعول یا مبتدا باشد و علامت تشخیص  
این موضوع این است پس از اینکه تمیز منصوب شد بتوان آنرا بعنوان فاعلیت مرفوع و یا  
بعنوان مفعولیت منصوب و یا اینکه مبتدا قرار داد : تمیز در جملات ذیل منقول است

۱- طَابَتْ بِلَادُنَا تَرَبَةً      ترکیب : «طابت فعل بلا دفاعل مضاف ، نامضاف الیه ، تربة

تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) «طابت تربة بلادنا» ترکیب : «طابت فعل  
تربة فاعل ، مضاف اضافه به بلاد بلاد اضافه بنا ، نامضاف الیه ،

۲- حَصَدْتُ الْأَرْضَ قَمْحًا      ترکیب : «حصدت فعل ضمیر فاعل ، ارض مفعول ،

قمحاً تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) «حصدت قمح الارض» ترکیب :  
«حصدت فعل ضمیر فاعل ، قمح مفعول ، مضاف اضافه بارض ، ارض مضاف الیه»

۳- هُوَ أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا      ترکیب : «هو مبتدا ، اکثر خبر ، منك جار و مجرور ،

مالا تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) «ماله اکثر من مالک» ترکیب و  
مضاف الیه مبتدا ، اکثر خبر ، من مالک جار و مجرور کف مضاف الیه ،

بطوریکه در سه جمله فوق مشاهده میشود تمیز معنای فاعل ( جمله اول ) تمیز معنای مفعول ( جمله دوم ) و تمیز معنای مبتداست ( جمله سوم ) و بهمین جهت این نوع تمیز را تمیز منقول یا تمیز محول مینامند .

تمیز غیر منقول یا تمیز غیر محول

تمیز غیر منقول آنست که نتوان آنرا بیکی از سه موضوع فوق ( مبتدا - فاعل - مفعول ) تأویل نمود و اگر تأویل شود معنی صحیح نباشد ، در جملات ذیل تمیز غیر منقول است

۱- کَفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظًا ترکیب : کفی فعل ، باء زائده ، الموت محال مرفوع

فاعل ، واعظاً تمیز ، صحیح نیست گفته شود « کفی واعظ الموت » بعنوان فاعلیت مرفوع شود.

۲- اللَّهُ دَرَهُ فَارِسًا ترکیب : «لله جار و مجرور خبر مقدم ، دره مضاف و مضاف الیه

مبتدای مؤخر ، فارساً تمیز ، اصطلاحی است که میتوان آنرا چنین معنا کرد ؛ خدای متعال خیر و برکتش دهد چه سوار است « بهیچ وجه و صورت دیگری قابل تحویل نیست » فقط چیزی که هست میتوان این نوع تمیز را بمن ( حرف جر ) مجرور کرد ( البته باید توجه داشت فارساً صفت است از رجل محذوف )

کَفَى بِالْمَوْتِ مِنْ وَاعِظٍ      اللَّهُ دَرَهُ مِنْ فَارِسٍ

عدد و تمیز آن

عدد نیز از کلماتی است که معدود آن بعنوان تمیز ( البته اعداد اصلی ) دنبال آن

ذکر میگردد و باید توجه داشت عدد بدون نوع تقسیم شده

۱- عدد صریح « آنکه مقدارش معلوم باشد » ۲- عدد غیر صریح ( آنکه مقدارش

معلوم نباشد )

عدد صریح ( اصول عدد اصلی )

عدد صریح عددی است که دلالت بر کمیت اشیاء معدوده میکند و بدو قسمت

تقسیم شده است ۱ - عدد اصلی ۲ - عدد ترتیبی و وصفی - اصول عدد اصلی دوازده

لفظ است که عبارتند از :

واحد . اثنان . ثلاثة . اربعة . خمسة . ستة . سبعة . ثمانية . تسعة .  
عشرة . مائة . الف

این اعداد باینکه علامت تائیت ( ة ) در آخر آنها دیده میشود مع الوصف اعدادی هستند مذکور و چنانچه برای معدود مؤنث در نظر باشد از آنها استفاده شود باید بدون حرف تائیت «ة» باشد مثال :

خمسة رجال و خمس نسوة - الا اینکه دو لفظ اول (واحد و اثنان) بامذکور مذکور و با مؤنث مؤنث خواهند بود «رجل واحد . امرئة واحدة : رجلا اثنان . امرأتان اثنان»

ثَلَاثَةٌ بِالتَّاءِ قُلُوبٌ لِلْعَشْرَةِ      فِي عِدْمَا آحَادِهِمْ مَذْكُورَةٌ

### تقسیمات عدد اصلی

عدد اصلی بچهار قسمت تقسیم شده ۱- مفرد از واحد تا عشره «لفظ مائه و الف راجز مفرد شمرده اند» ۲- مرکب از واحد عشر تا تسعة عشر (از ۱۱ تا ۱۹) ۳- عقود از عشرین تا تسعین (از ۲۰ تا ۹۰) ۴- معطوف از واحد و عشرین تا تسعه و تسعین (از ۲۱ تا ۹۹) بنا بر تقسیم فوق اعداد اصلی عبارتند از :

مفرد ، مرکب ، عقود ، معطوف

همین تقسیمات فوق برای اعداد ترتیبی نیز هست الا اینکه دو لفظ مائه و الف را جزء عقود شمرده اند.

### عدد صریح (اصول عدد ترتیبی)

اعداد ترتیبی که بآنها اعداد وصفی هم گفته میشود و دلالت بر رتبه اشیاء دارند الفاظ اصلی آنها عبارتند از :

اول ، ثان ، ثالث ، رابع ، خامس ، سادس ، سابع ، ثامن ، تاسع ، عاشر  
مئه ، الف .

اعداد وصفی که بعنوان صفت دنبال معدود ذکر میشوند از جهت اینکه صفت باید با موصوف مطابقت کند (بعد از مبحث توابع خواهید دید) این اعداد اگر برای مؤنث استعمال شوند باید رعایت تذکیر و تائیت در آنها بشود. (از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزء مبنی بر فتح هستند)

التَّمِيمَةُ الْأُولَى ، التَّمِيمَةُ الْأُولَى ، الْخَطَابُ الْحَادِي عَشَرَ ، الْخُطْبَةُ  
الْحَادِيَّةُ عَشْرَةٌ ،

فقط عشرون تا تسعون ( ۲۰ - ۳۰ - ۴۰ - ۵۰ - ۶۰ - ۷۰ - ۸۰ - ۹۰ ) و دو  
لفظ مائة و الف مذکر و مؤنث در آنها یکسان است گفته میشود : المقام الثلاثین -  
المقامة الثلاثین « در واقع عقود چنانچه به تنهایی ذکر شوند مؤنث و مذکر در آنها  
یکسان است و اگر با جزئی همراه باشند جزء اول مؤنث و مذکر میشود مثال :  
هَذَا تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ (مذکر) هَذِهِ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ (مؤنث)  
تذکر - هر دو جزء اعداد مرکب ( احد عشر تا تسعة عشر ) مبنی بر فتح هستند  
الا جزء اول اثناعشر که معرب است .

احکام تمیز در اعداد صریح

بنا بر آنچه گذشت اعداد وصفی دارای تمیز نخواهند بود گفتیم این اعداد  
بعنوان صفت دنبال معدود ذکر میشوند فقط تمیز مربوط باعداد اصلی است که اینک  
قواعد آن ذیلا درج میگردد .

تمیز اعداد از سه - الی ده جمع و مجرور است و از یازده تا نود و نه مفرد و منصوب -  
تمیز صد و هزار هم مفرد و مجرور هستند .

قَرَأْتُ أَحَدَ عَشَرَ كِتَابًا	فِي يَدِي خَمْسَةٌ كُتُبٌ
قرأت فعل و فاعل، احد عشر مفعول کتاب: تمیز	فی یدی جار و مجرور خبر مقدم، خمسة مبتدای مؤخر، کتب تمیز

کُتِبَتِ الْفُ صَفْحَةٌ

کُتِبَتِ فعل فاعل، الف مفعول، صفحه تمیز

در جمله اول کتب جمع است و مجرور در جمله دوم کتاب مفرد است منصوب

در جمله سوم صفحه مفرد است .

بِوَاحِدٍ كَارٍ بَيْنَ حِينَا	وَمِيزَ الْعَشْرِينَ لِلتَّسْعِينَ
مِيزَ عِشْرُونَ فَسَوِ يَنْهَمَا	وَمِيزُوا أَمْرًا كَمَا بِمِثْلِ مَا

عدد غیر صریح

کم (چقدر) کاین (چقدر) کذا (چنین)

کم برد و قسم است استفهامیه و خبریه : کم استفهامیه آنست که بوسیله آن بخواهیم کمیت عدد مبهمی را بطور سؤال تعیین کنیم تعداد کتاب را در نزد او نمیدانیم سؤال میکنیم : کم کتاباً عنده (تمیز این کم مفرد است و منصوب) کم خبریه اخبار به بسیار بودن عددی است که کمیتش مبهم است ، کتاب زیادی در دست کسی می بینیم میگوئیم کم کتب عنده (تمیز این کم یا جمع و مجرور است یا مفرد و مجرور) تمیز هر دو کم را در وقتی که قرینه در کلام باشد میتوان حذف کرد

۱- کم مالک (استفهامیه) (کم دینار مالک) ۲- کم ندمت (خبریه) (کم مره ندمت)

حالات کم استفهامیه و خبریه در جمله

مثال	نوع و ترکیب کم	توضیح
۱- کم درهما فی ضربک	«استفهامیه، مبتدا»	(چون دنبال آن بعنوان جار و مجرور خبری ذکر شده)
۲- کم کتاباً عنده	«استفهامیه، مبتدا»	(چون دنبال آن بعنوان ظرف خبری ذکر شده)
۳- کم غلام لک	«خبریه، مبتدا»	(در حالت رفعی کم جز مبتدا نخواهد بود پس کم مبتدا و لک خبر است)
۴- کم غلام لک ذاهب	«خبریه، مبتدا»	(ذاهب خبر است لک بعنوان صفت ذکر شده)
۵- کم مره ذهبت	«استفهامیه، مبتدا»	(چون دنبال آن فعل لازم ذکر شده است)
۶- کم در ساقراًته	«استفهامیه، مبتدا»	(چون فعل متعدی دنبال آن حامل ضمیر مفعولی است)
۷- کم تفاحه اکت	«استفهامیه، مفعول به»	

(چون فعل متعدی بی ضمیر دنبال آن ذکر شده است)

«استفهامیه، مفعول فیه»

۸- کم یوما هو ما کث

(تمیز مفعول فیه است زماناً ، دنبال آن مبتدا و خبر)

«استفهامیه، مفعول فیه»

۹- کم شهر اصمت

(تمیز مفعول فیه است زماناً دنبال آن فعل و فاعل)

«استفهامیه، مفعول فیه»

۱۰- کم فر سخاست

(تمیز مفعول فیه است مکاناً دنبال آن فعل و فاعل)

«استفهامیه، مفعول مطلق نوعی»

۱۱- کم جلسه جاست

(تمیز مصدر است و بعد از آن فعلی از همان ریشه ذکر شده)

«استفهامیه، مفعول مطلق عددی»

۱۲- کم ضربت بضربت

(تمیز مصدر است و بعد از فعلی از همان ریشه ذکر شده)

«خبریه مفعول مطلق تأکیدی»

۱۳- کم وقفه و قفت

(تمیز مصدر است و بعد از آن فعلی از همان ریشه ذکر شده)

«استفهامیه، خبر فعل ناقص محلاً منصوب»

۱۴- کم یكون سهمک

(چون بعد از آن فعل ناقص با اسم ذکر شده است)

«استفهامیه، مجرور به حرف، تمیز محذوف»

۱۵- بکم ابعت الدار

(محلاً کم مجرور است به باء حرف جر)

«خبریه» مجرور بسبب اضافه»

۱۶- غلام کم رجل علمت

(غلام اضافه شده بکم و هردو منصوبند به علمت)

### «کاین»

۱- کاین ۲- کاء ۳- کیی ۴- کای (بروزن کیع) ۵- کاء

(بروزن کع)

کاین مرکب از کاف تشبیه (حرف جر) و ای به پنج وجه خوانده میشود البته در اینجا کاف معنای تشبیه را متضمن نیست و متعلقی هم ندارد در واقع زائد و غیر متعلق به چیزی است ولی در عین حال عامل هست و بمعنای کم خبریه آمده است و غالباً تمیز آن بامن (حرف جر) مجرور میشود اگر مجرور نباشد منصوباً ذکر میگردد و ممکن است

در موضع رفع و موضع نصب هم قرار گیرد .

کای اتانی رجلاً      کای رجلاً رأیت

« کای مبتدا، اتانی فعل فاعل مفعول، رجلاً تمیز، » « کای مفعول محلاً منصوب، رجلاً تمیز، رأیت فعل فاعل »  
« چه بسیار آمده است مر امردانی » « چه بسیار مردانی دیده ام من »

۱- وکاین من قریة اهلکناها وهی ظالمة  $\frac{۴۵}{۳۴}$  ترکیب: « واعطف، کاین

مبتدا محلاً مرفوع، من قریة جار و مجرور تمیز، اهلکناها فعل فاعل

مفعول و او حالیه، هی مبتدا، ظالمة خبر، »

۲- وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر  $\frac{۱۴۶}{۳}$  ترکیب: « واعطف، کاین،

مبتدا، من نبی جار و مجرور تمیز قاتل فعل، معه ظرف مضاف ها

مضاف الیه، ربیون فاعل، کثیر صفت، »

۳- وکاین من دابة لاتحمل رزقها الله یرزقها وایاکم  $\frac{۱۰}{۲۹}$  ترکیب: «

واعطف، کاین مبتدا، من دابة جار و مجرور تمیز، لاتحمل فعل ضمیر

فاعل، رزقها مضاف و مضاف الیه مفعول، الله مبتدا، یرزقها فعل

و فاعل مفعول، و اعطف، ایاکم معطوف، »

۴- وکاین من آية فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون  $\frac{۱۰۵}{۱۲}$

ترکیب: « واعطف، کاین مبتدا، من آية جار و مجرور

تمیز، فی السموات جار و مجرور، والارض معطوف، یمرون فعل

ضمیر فاعل، علیها جار و مجرور، و اعطف، هم مبتدا، عنها جار

و مجرور، معرضون خبر، »

« کذا »

کذا تمیزش مفرد و منصوب، ممکن است کنایه از فعل یا حدیث و یا عدد مبهمی باشد و آنرا معنی میکنیم «چقدرها» و غالباً با او (مکرراً) ذکر میگردد.

جائنی کذا و کذا رجلاً (کنایه از عدد) قلت کذا و کذا حدیثاً کنایه از جمله

كَمْ كَايٍ وَ كَذَا وَيَنْتَصِبُ      تَمَيِّزُ ذَيْنِ اَوْ بِهٖ صَلِّ مِنْ تَصْبٍ

برای کنایه از جمله از دو لفظ کیت و ذیت (مکرراً) نیز استفاده میشود :

« قَالَ فُلَانٌ كَيْتٌ وَ فَعَلَ ذَيْتٌ وَ ذَيْتٌ »

فَرْقٌ تَمَيِّزٌ بِاِحْوَالٍ

از چند جهت بین حال و تمیز اختلاف هست که با توجه بآن اختلافات یکی را میتوان از دیگری تمیز و تشخیص داد بمنظور آشنائی و مقایسه بین این دو اسم منصوب موارد اختلاف بشرح زیر تعیین میگردد .

۱ - در مبحث حال دیدیم تمام اقسام جمله ( فعلیه - اسمیه - شبه جمله ) حال واقع شدند ولی تمیز در همه جا اسم مفرد بود .

۲ - حال مبین و مفسر همیشه ذی الحال در صورتیکه تمیز مفسر و مبین ذوات است

۳ - حال امکان داشت بطور متعدد ذکر شود تمیز تنها مفرد و امکان ندارد متعدد باشد .

۴ - حال بر ذی الحال مقدم میشود ( البته در مواردی خاص ) تمیز در هیچ حال مقدم نمیکردد ( تمیز مقدم در شعر بندرت دیده میشود )

۵ - حال باید مشتق باشد ( حتی اگر جامد میبود و مؤول به مشتق میشد ) در صورتیکه تمیز باید جامد باشد .

۶ - حال مؤکداست عامل را در صورتیکه تمیز مبین .

نباید از نظر دور داشت که این دو اسم از جهاتی با هم یکسان هستند ۱ - هر دو نکره هستند ۲ - هر دو منصوب هستند ۳ - هر دو رافع ابهامند ۴ - هر دو فضله در کلامند . ( مفاعیل خمسه حال مستثنی و تمیز را فضلات مینامند - فضله آنست که عمده در کلام نباشد )

اَتَهْجَرُ لَيْلِي بِالْفِرَاقِ حَبِيْبِيهَا      وَ مَا كَانَ نَفْسًا بِالْفِرَاقِ تُطِيْبُ

همزه استفهام ( انکاری ) تهجر فعل لیلی فاعل ، بالفراق جار و مجرور ، حبیبها مضاف الیه و مضاف اضافه بهها ، هامضاف الیه ، و او حالیه ، مانافیه ، کان زائده ، نفساً



تمیز، بالفراق جار و مجرور، تطیب فعل ضمیر فاعل، (تمیز مقدم شده است)  
(لیلی را سزاوار نیست که از محبوب خود دوری جوید زیرا از دوری وجدائی فرح  
و انبساطی حاصل نیست)

### نمونه های دیگری از تمیز

۱ - السَّنةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا  
ترکیب: «السنة مبتدا، اثنا عشر خبر،  
شهرًا تمیز»

۲ - قَطَعْتُ أَحَدَ عَشْرَ غَصْنًا  
ترکیب: «قطعت فعل ضمیر فاعل، احد  
عشر مفعول، غصناً تمیز» (۱)

۳ - غَرَسْتُ فِي الْحَقْلِ عَشْرِينَ نَخْلَةً  
ترکیب: «غرس فعل ضمیر فاعل، فی  
الحقل جار و مجرور، عشرين مفعول، نخلة تمیز»

۴ - قَرَأْتُ مِنَ الْكِتَابِ خَمْسِينَ صَفْحَةً  
ترکیب: «قرائت فعل ضمیر فاعل، من  
الكتاب جار و مجرور، خمسين مفعول، صفحه تمیز»

۵ - اشْتَرَيْتُ ثَمَانِينَ بَرْتَقَالَةً  
ترکیب: «اشتریت فعل ضمیر فاعل، ثمانین  
مفعول، برتقاله تمیز» (۲)

۶ - فِي الْحَدِيقَةِ ثَمَانُونَ شَجْرَةً مِنَ الْمَشْمَشِ  
خبر مقدم، ثمانون مبتدای مؤخر، شجرة تمیز، من المشمش جار و مجرور» (۳)

۷ - أَخَذْتُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ وَرْدَةً  
واو عطف، عشرين معطوف، وردة تمیز»

۸ - بَاعَ التَّاجِرُ تِسْعِينَ أَرْدَبًا مِنَ الذَّرَّةِ  
مفعول، اردباً تمیز، من الذرة جار و مجرور» (۴)

۹ - لِلَّهِ دَرَاهِمٌ بَطْلًا. لِلَّهِ دَرَاهِمٌ مِنْ بَطْلِ  
لله جار و مجرور خبر مقدم،

(۱) غصن - جمع آن غصون - اغصان و غصنه بمعنای شاخه - (۲) برتقال در لغت برتقان هم ضبط شده -  
(۳) مشمش - زردالو (۴) اردب ۲۴ صاع

درد مضاف و مضاف الیه مبتدای مؤخر ، بطلا تمیز ، من بطل جار و مجرور «

۱۰ - هُوَ اَعْلَاهُمْ شَانًا وَاكْثَرُهُمْ مَالًا ترکیب: «هو مبتدا، اعلى خبر مضاف، هم

مضاف الیه ، شاناً تمیز، واو ، عطف ، اکثرهم مضاف و مضاف الیه خبر ، مالا تمیز»

۱۱ - كَفَى بِاللّٰهِ عَالِمًا ترکیب: «کفی فعل بَاء زائده، اللہ لفظاً مجرور

به باء محلاً مرفوع فاعل ، عالماً تمیز «

۱۲ - قَالَ اللّٰهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ ترکیب: «قال فعل اللہ فاعل ، عز فعل ضمیر

فاعل، من قائل جار و مجرور تمیز، «من بیانی است»

### مشور اهدی چند از آیات در مورد تمیز

۱- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ  $\frac{8}{99}$  ترکیب: «فاء عطف، من شرطیه محلاً مرفوع

مبتدا، يعمل فعل ضمیر فاعل خبر ، مثقال مفعول مضاف ذرة مضاف

الیه ، خیراً تمیز، یره فعل و فاعل مفعول ، «

توضیح (در این آیه دال بر مقدار یعنی مثقال اضافه شده است بذرة

که غیر تمیز است خیراً باید منصوب باشد)

۲ - وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا  $\frac{4}{7}$  ترکیب: «واو عطف ، کم خبریه مبتدا، من

قریه جار و مجرور تمیز، اهلکناها فعل و فاعل و مفعول خبر بر ای کم»

توضیح - (کم خبریه تمیزش با من مجرور شده و چون فعل بعد

حامل ضمیر است لذا کم مبتدا است)

۳ - وَكَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا  $\frac{58}{47}$  ترکیب: «واو عطف ؛ کم

خبریه ، محلاً منصوب مفعول ، اهلکنا فعل ضمیر فاعل ، من قریه

جار و مجرور در محل نصب تمیز کم ، بطرت فعل ضمیر فاعل ، معیشت

منصوب بنزع خافض مضاف ، ها مضاف الیه»

توضیح - (کم خبریه است و میبایستی تمیز آن مجرور باشد - گفته

شد تمیز در محل نصب است علت اینست وقتی تمیز کم خبریه از تمیزش جدا شود و کلامه

فاصله واقع شود مانند کم استفهامیه تمیز آن منصوب خواهد بود. « در معیشت فی در تقدیر است »

۴ -  $\frac{۷}{۶۹}$  وسخرها علیهم سبع لیل وثمانیة ایام حسوماً ترکیب: «واوعطف،

سخر فعل ضمیر فاعل، هام مفعول، علیهم جار و مجرور. سبع نایب مناب مفعول فیه، (ظرف) لیل تمیز، واوعطف، ثمانیة ظرف (نایب مناب ظرف) ایام تمیز، حسوماً مفعول مطلق. برای تحسین مهم محذوف، (حسوماً بمعنای متتابعة - دنبال هم) «

توضیح - (گفته شد تمیز از سه تاده جمع است و مجرور بنا بر همین

قاعده لیل و ایام جمعند و مجرور در مبحث مفعول فیه گفته شد که مفعول فیه واقعی در اینگونه موارد همان تمیزی است که دنبال اعداد ذکر میشود)

۵ -  $\frac{۱۴}{۲۹}$  فلیت فیهم الف سنه الا خمسين عاماً ترکیب: «فاء عطف، لبت فعل

ضمیر فاعل، فیهم جار و مجرور، الف نایب مناب مفعول فیه، سنه تمیز، الاستثنای خمسين مستثنی، عاماً تمیز، «

توضیح - (گفته شد تمیز هزار مفرد است و مجرور، و تمیز اعداد

از یازده تا نود و نه مفرد است و منصوب)

۶ - انی رایت احد عشر کو کباً  $\frac{۴}{۱۳}$  ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل

یاء اسم ان، رایت فعل ضمیر فاعل، احد عشر مفعول، کو کباً تمیز، جمله محالاً مرفوع خبر برای ان، «

توضیح - (گفتیم اعداد مرکب هر دو جزء مبنی بر فتح هستند

بنا بر این نصب احد عشر نه از جهت این است که دنبال فعل رایت واقع شده - تمیز اشاره شد از ۱۱ تا ۹۹ مفرد است و منصوب (کو کباً مفرد است و منصوب)

۷ - ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجةً  $\frac{۲۳}{۴۸}$  ترکیب: «ان از حروف مشبهة

بالفعل، هذا اسم ان، اخی مضاف و مضاف الیه خبر ان، له جار و مجرور خبر مقدم، تسع مبتدای مؤخر، واوعطف؛ تسعون معطوف، نعجة تمیز، «

توضیح ( شاهد برای اعداد معطوف است که تمیز آنها هم مانند اعداد مرکب مفرد است و منصوب )

۸- وَلِبِشُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا  $\frac{۲۵}{۱۸}$  ترکیب : «واو

عطف، لبشوا فعل ضمیر فاعل ، فی کھف جار و مجرور مضاف ، اضافه به هم ، هم مضاف الیه ، ثلاث مائة نایب عناب مفعول فیہ ، سنین بدل ، یاعطف بیان از ثلاث مائة ؛ و او عطف ، ازداد و فعل ضمیر فاعل ، تسعاً مفعول توضیح - ( در مورد کلمه سنین از جهت اینکه بطور جمع ذکر شده

در ترکیب آن نظرهای مختلفی میتوان داد ۱- گفته شده بدل یاعطف بیان باشد از ثلاث مائة ۲- مضاف الیه باشد از اضافه ثلاث مائة بسوی آن ،

۹- كَمْ تَرَ كُوفًا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْونٍ  $\frac{۲۵}{۴۴}$  ترکیب : « کم خبریه محلاً منصوب

صفت برای موصوف محذوف ، ( شیئاً کثیراً تر کوا ) تر کوا فعل ضمیر فاعل ، من جنات جار و مجرور ، و عیون عطف به جنات ، تمیز کم توضیح - ( چون فعل تر کوا متعدی است و به ضمیری هم مشغول

نیست لذا کم منصوب است بعنوان صفت مفعول محذوف تر کوا - معطوف این تمیزی یعنی جنات در آیه شریفه زیاد است «وزروع و مقام کریم و نعمة كانوا فیها فاکهین»

۱۰- رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا  $\frac{۷}{۴۰}$  ترکیب : «رب مناد برای حرف

ندای محذوف «یا» اضافه به نا ، نا مضاف الیه ، وسعت فعل ضمیر فاعل کل مفعول ، مضاف شیء ، مضاف الیه ، رحمة تمیز ، و او عطف ، علماً تمیز ، توضیح - ( در این آیه شریفه دو تمیز ذکر شده است )

۱۱- وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدَرٍ  $\frac{۱۲}{۵۴}$  ترکیب : «واو

عطف ، فجر نافع ضمیر فاعل ، الارض مفعول ، عیوناً تمیز ، فاء عطف ، التقی فعل ، الماء فاعل ، علی امر جار و مجرور ، محلاً منصوب حال ، قد تحقیقیه ، قدر فعل مجهول ، ضمیر نایب مفعول ، «

توضیح ( در مورد تمیز عیوناً میتوان آنرا منصوب خواند بکنند

حرف جر با، « بعیون » و میتوان آنرا حال دانست )

۱۲- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا  $\frac{۱۰۳}{۱۸}$  ترکیب قل فعل ضمیر فاعل، هل استفهام

ننبئ فعل ضمیر فاعل کم مفعول، بالأخسرین جار و مجرور، اعمالاً تمیز (

توضیح - تمیزی که بعد از افعال التفضیل ذکر شود از نوع تمیز نسبت

است بنابر این اعمالاً تمیز نسبت است)

۱۳- ای الفریقین خیر مقاماً واحسن ندیاً  $\frac{۷۳}{۱۹}$  ترکیب «ای استفهامیه مبتدا

مضاف اضافه به الفریقین، الفریقین مضاف الیه، خیر خیر، مقاماً تمیز،

واوعطف احسن عطف به خیر، ندیاً تمیز،

توضیح - (در این آیه شریفه دو تمیز برای دو افعال التفضیل آمده

است ۱- خیر (اخیر) ۲- احسن ندی بمعنای مجلس)

۱۴ هم احسن انا و انا و ریباً  $\frac{۷۴}{۱۹}$  ترکیب: «هم مبتدا، احسن خبر، انا ثانیاً،

تمیز، واوعطف، ریباً عطف به انا ثانیاً»

توضیح (انائاً در این آیه شریفه تمیزی است از افعال التفضیل احسن

قبلاً گفته شد این نوع تمیز را تمیز نسبت گویند ریباً بمعنای هیئت)

۱۵- قال انتم شر مکاناً  $\frac{۷۷}{۱۲}$  ترکیب: «قال فعل ضمیر فاعل، انتم مبتدا، شر

خبر، مکاناً تمیز،

توضیح (مکاناً تمیز نسبت است از کلمه شر که افعال التفضیل

است «اشر»)

۱۶- وقطعنا هم اثنتی عشرة اسباطاً امماً  $\frac{۱۶۰}{۷}$  ترکیب: «واوعطف، قطعنا

فعل ضمیر فاعل، هم مفعول اول، اثنتی عشرة مفعول دوم، اسباطاً بدل

از اثنتی عشرة، یا تمیز، بنابر اینکه وضع آن بجای قبیله باشد،

امماً بدل از اسباط»

توضیح - (در مورد آیه فوق از جهت اینکه تمیز اعداد مرکب  
میبایستی مفرد و منصوب باشد بجای اسباط که جمع ذکر شده لفظ قبیله را اختیار کرده اند  
البته این در وقتی است که آنرا تمیز بگیریم و اگر بدل فرض شود الزامی باین تقدیر  
نیست - قطعاً را بمعنای صیرنا گرفته اند که برای آن دو مفعول فرض شده)

۱۷ - اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراً و احسن مقیلاً  $\frac{۲۴}{۴۵}$  ترکیب: «اصحاب

الجنة مضاف و مضاف الیه مبتدا، یومئذ ظرف، خیر خبر، مستقراً  
تمیز، و اعطف، احسن عطف به خیر، مقیلاً تمیز»

توضیح - (تنوین در یومئذ بدل از مضاف الیه محذوف است «یوم  
اذ کان کذا» مستقراً و مقیلاً نیز هر دو بمعنای منزل و موضع آمده است)

۱۸ - انها ساعت مستقراً و مقاماً  $\frac{۶۶}{۴۵}$  ترکیب: «ان از حروف مشبیهة بالفعل

ها اسمان، ساعت فعل ذم ضمیر فاعل، مستقراً تمیز، و اعطف، مقاماً  
عطف به مستقراً، جمله خبر برای ان،»

توضیح - (در این جمله مخصوص به ذم «جهنم» محذوف است و اسم  
نکره منصوب «مستقراً» آنرا تفسیر میکند این از مواردی است که در کلام حتماً تمیز  
وجود دارد)

۱۹ - و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلاً  $\frac{۵۰}{۱۸}$  ترکیب: «و احوالیه هم مبتدا

لکم جار و مجرور خبر مقدم، عدو مبتدای مؤخر، بئس از افعال ذم  
ضمیر فاعل، للظالمین جار و مجرور، بدلاً تمیز،»

توضیح - (این جمله نیز مانند جمله فوق است الا اینکه فعل ذم

بئس میباشد)



### استثناء

استثناء مصدر باب استفعال ثلاثی آن ثنی، فعلی است متعدی بمعانی مختلفه آمده است : از جمله: عطف - رجوع - طوی - کف ، در اینجا ذکر مصدر «استثناء» اسم مفعول یعنی مستثنی «اراده شده است زیرا بحث راجع به اسم منصوبی است که بعنوان مستثنی بعد از ادوات استثناء قرار میگیرد ، معنای استثناء اخراج بعضی است از کل و بهمین جهت مستثنی را چنین تعریف کرده اند .

المستثنی ما اخرج من حکم ما قبله باحدى ادوات الاستثناء .

مستثنی اسمی است که بوسیله یکی از ادوات استثناء از حکم ماقبل خارج شود . در بعضی از کتب نحوین استثناء مورد تعریف قرار گرفته و در تعریف آن چنین

گفته اند :

الاستثناء هو اخراج الاسم الواقع بعد « الا » من حکم ما قبلها

استثناء، خارج کردن اسم بعد از الا است از حکم ماقبل آن .

۱ - مستثنی ۲ - مستثنی منه ۳ - آلت الاستثناء « اداة »

باسمه موضوع فوق يك جمله استثنائی تشکيل میشود .

۱ - مستثنی آن اسمی است که بعد از ادوات استثناء ذکر میشود .

۲ - مستثنی منه آن حکم کلی است که نفیاً یا اثباتاً قبل از ادوات استثناء در

باره فرد یا افرادی عنوان میگردد .

۳ - ادوات استثناء آن کلماتی هستند که استثناء بوسیله آنها صورت میگیرد .

### ادوات استثناء

(۱) الا (۲) غیر و سوى (۳) سوى (۴) سواء (۵) سواء (۶) خلا

(۷) عداً (۸) حاشاً

این ادوات از جهت تغایب، حرور و نامیده میشوند لکن با تفاق «الا» حرف «خلا» «عدا»

و «حاشا» متردد بین فعل و حرف، و بقیه اسمند (گاهی عدا و خلا در استثناء با ما مصدریه «ماعد ما خلا» ذکر میشوند در این حال متعیناً فعلند)

مثال بعنوان نمونه

۱- جاء التلاميذ (مستثنی منه) الا (اداة) تلميذاً (مستثنی) (شاگردان آمدند مگر یکی)

۲- ما جاء التلاميذ (مستثنی منه) الا (اداة) تلميذاً (مستثنی) (نیامدند شاگردان مگر یکی)

۳- ما جاء التلاميذ (مستثنی منه) سوى (اداة) تلميذاً (مستثنی) (نیامدند شاگردان مگر یکی)

بطوریکه در سه مثال فوق دیده میشود مستثنای جمله اول منصوب «تلميذاً» در می مرفوع «تلميذ» و سومی مجرور است «تلميذ» بنا بر این مستثنی ممکن است منصوب مرفوع - یا مجرور باشد.

مستثنای منصوب

مستثنی در موارد ذیل منصوب است (و جواباً)

۱ - وقتیکه در کلام تام موجب واقع باشد (مستثنی منه وقتی در کلام بود منفی هم نبود بآن تام موجب گفته میشود)

۲ - در وقتیکه مستثنی بر مستثنی منه مقدم باشد (بندرت مستثنی بر مستثنی منه مقدم میشود)

۳ - در وقتیکه مستثنی منقطع باشد (در وقتیکه مستثنی از جنس مستثنی منه باشد آنرا متصل و در وقتیکه نباشد آنرا منقطع مینامند)

مثالی چند از قسم اول (کلام تام موجب)

۱- اتاني القوم الا زيدا  
۲- رايت القوم الا زيدا

اتا فعل نون و قایه یاء مفعول، قوم فاعل، الاداة استثناء، زيدا مستثنی.  
رايت فعل ضمير فاعل، قوم مفعول، الاداة استثناء، زيدا مستثنی.

۳- مررت بالقوم الا زيدا

«مررت فعل ضمير فاعل بالقوم جار و مجرور الا اداة استثناء زيدا مستثنی»

۱- قام القوم خلا زيدا  
۲- رايت القوم خلا زيدا

قام فعل قوم فاعل، خلا اداة استثناء، زيدا مستثنی.  
رايت فعل ضمير فاعل، قوم مفعول، خلا اداة استثناء زيدا مستثنی.



۳- مررت بالقوم خلازیداً

«مررت فعل ضمیر فاعل، بالقوم جار ومجرور، خلاذاة استثناء زیداً مستثنی»

۱- جاء القوم عدا زیداً ۲- اكرمت القوم عدا زیداً

۳- امرت بالقوم عدا زیداً

در کلام تام موجب مستثنای بالا نصبش واجب است چه متصل باشد چه منقطع

«مثال منقطع هنوز ذکر نشده»

۱- حکم المستثنی بالانصبان وقع بعد تمام الکلام سواء كان متصلاً

او منقطعاً

در کلام تام «موجب یا منفی» مستثنای به عداو خلا نصبش واجب است زیرا عدا

و خلا دو فعل ماضی هستند که فاعل در آن دو ضمیر مستتر و اسمی که بعد از آنها

بعنوان مستثنی ذکر میگردد مفعول است «مثال منفی هنوز ذکر نشده»

۲- وانما كان المستثنی بهما منصوباً، لا نهما فعلاً ماضیان و فاعلهما

مضمر مستتر فانتصاب ما بعد هما بانه مفعول.

تذکر - فعل خلا لازم است فقط در این باب متعدی میشود اما عدا فعلی است

که در اصل متعدی است .

مثالی چند از قسم دوم «تقدیم مستثنی بر مستثنی منه»

۱- ما جاءني الا زیداً احد ۲- ما رأيت الا زیداً احداً

مانافیه، جاء فعل نون و قایه یا، مفعول الاداة زیداً مستثنی، احد فاعل  
مانافیه رأیت فعل ضمیر فاعل، الاداة استثناء زیداً مستثنی احد مفعول

۳- ما مررت الا زیداً باحد

«مانافیه، مررت فعل ضمیر فاعل، الاداة استثناء، زیداً مستثنی، باحد جار ومجرور مفعول»

۴- ما وقف الا التلمیذاحد ۵- ما صرف الا الماضی شیئاً

مانافیه، وقف فعل، الاداة استثناء، التلمید مستثنی، احد فاعل  
مانافیه، صرف فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء الماضی مستثنی شیئاً مفعول

۶- ما توجه الا الخير بشيء

«مانافیه، توجه فعل ضمیر فاعل الاداة استثناء، الخیر مستثنی بشی، جار و مجرور»

ومالی الآل احمد شیعة      ومالی الامذهب الحق مذهب

واوعطف، مانافیه، لی جار و مجرور خبر مقدم، الاداة استثناء، آل احمد مضاف

ومضاف الیه مستثنی، شیعة مبتدای مؤخر مستثنی منه «ترکیب بقیه هم همین است»

توضیح بنظر بعضی از نحوین مارا در بیت فوق میتوان مشبهه بلیس گرفت

الاینکه طریق صحیح اینست که مبتدای اخیر باشد زیرا خبر بر مبتدای مقدم است ما مشبهه

بلیس در وقتی عمل میکند که مبتدای و خبر بر ترتیب بدنبال آن ذکر شوند.

مثالی چند از قسم سوم «مستثنای منقطع»

۱- ما زاد هذا المال الانقص      ۲- ما احترقت الدار الا اثیاب

مانافیه، زاد فعل هذبا فاعل، المال عطف بیان      مانافیه احترقت فعل، الدار فاعل، الاداة  
الاداة استثناء، النقص مستثنی      استثناء اثیاب مستثنی

۳- عاد الغائبون الا دوابهم

«عاد فعل الغائبون فاعل، الاداة استثناء، دوابهم مستثنی»

۴- قام القوم الاحماراً      ۵- ضربت القوم الاحماراً

قام فعل القوم فاعل، الاداة استثناء،      ضربت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول  
احماراً مستثنی.      الا اداة استثناء، حماراً مستثنی.

۶- مرتت بالقوم الاحماراً

«مرتت فعل ضمیر فاعل، بالقوم جار و مجرور، الاداة استثناء، حماراً مستثنی»

هذا مكان ليس فيه احد الا اليوم والغربان ترکیب: «هذا مبتدای، مكان خبر،

ليس از افعال ناقصه، فيه جار و مجرور خبر مقدم، احد اسم مؤخر، الا اداة استثناء، اليوم

مستثنی، واوعطف، الغربان عطف به اليوم»

«مرفوع - منصوب - مجرور»

در موارد ذیل اعراب مستثنی قابل تغییر است .

۱ - مستثنی در کلام تام غیر موجب باشد «تام گفته شد آنست که مستثنی منه

در کلام باشد»

۲ - مستثنی در کلام غیر تام غیر موجب باشد «اصطلاحاً بغیر تام یعنی آنکه مستثنی منه در کلام نباشد منفرد گفته میشود»

مثال از نوع اول (تام غیر موجب)

- ۱- ما سمع احد الا تلمیذ (مرفوع)      ۴- ما رايت احد الا تلمیذا (منصوب)
- مانافیه ، سمع فعل احد فاعل ، الاداة      مانافیه ، رايت فعل ضمیر فاعل ، احد مقبول ،  
استثناء ، تلمیذ بدل از احد      الاداة استثناء ، تلمیذ بدل

۳- ما مررت باحد الا تلمیذ (مجرور)

«مانافیه ، مررت فعل ضمیر فاعل ، باحد جار و مجرور ، الاداة استثناء ، تلمیذ بدل»

- ۴- ما جاء احد الا علی (مرفوع)      ۵- ما رايت احد الا علیاً (منصوب)

- ۶- ما مررت باحد الا علی (مجرور)      ۷- ما جاء احد الا علیاً (منصوب)

- ۷- ما رايت احد الا علیاً (منصوب)      ۹- ما مررت باحد الا علیاً (منصوب)

در این نوع مستثنی میتواند مستثنی را تابع اعراب مستثنی منه قرار داد «مثال ۱ - تا ۶» و میتواند آنرا بعنوان مستثنی منصوب کرد.

مثال از نوع دوم (غیر تام غیر موجب)

۱- ما سمع الا تلمیذ

«مانافیه ، سمع فعل ، الاداة استثناء ، تلمیذ فاعل»

- ۳- ما مررت الا بتلمیذ      ۴- ما رايت الا تلمیذا

مانافیه ، رأیت فعل ضمیر فاعل ، الاداة      مانافیه ، مررت فعل ضمیر فاعل ، الاداة  
استثناء ، تلمیذا مفعول      استثناء ، بتلمیذ جار و مجرور

- ۴- ما جاء الافارس (فاعل)      ۵- ما رايت الا فارساً (مفعول)

۶- ما مررت الا بفارس (جار و مجرور)

در قسم اخیر مستثنی را نمیتوان منصوباً ذکر کرد زیرا مستثنی در اینگونه موارد معمول فعلی است که در جلو ذکر شده است

### کلیه اقسام مستثنای بالا

بنا بر آنچه گذشت کلیه اقسام مستثنای بالا از این شش قسم ذیل تجاوز نخواهد کرد.

۱- «تام موجب» اتانی القوم الازیداً او غیر زید (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «وجوباً»)

۲- «تام غیر موجب» ما سمع احداً التلمیذ او غیر تلمیذ (برفع غیر)

(برفع مستثنی «جوازاً» بنا بر بدلیت)

۲- «تام غیر موجب» ما رایت احداً التلمیذاً او غیر تلمیذاً (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «جوازاً» بنا بر بدلیت)

۲- «تام غیر موجب» ما مررت باحد التلمیذ او غیر تلمیذ (بجر غیر)

(بجر تلمیذ «جوازاً» بنا بر بدلیت)

۲- «تام غیر موجب» ما سمع احداً التلمیذاً او غیر تلمیذاً (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنا بر استثناء)

۲- «تام غیر موجب» ما رایت احداً التلمیذاً او غیر تلمیذاً (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنا بر استثناء)

۲- «تام غیر موجب» ما مررت باحد التلمیذاً او غیر تلمیذاً (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنا بر استثناء)

۳- «منقطع موجب» قام القوم الاحماراً او غیر حمار (بنصب غیر)

(بنصب حمار «وجوباً» بنا بر استثناء)

۴- «منقطع غیر موجب» ما زاد هذا المال الا النقص او غیر النقص (بنصب غیر)

(بنصب نقص «وجوباً» بنا بر استثناء)

۵- «غیر موجب مقدم» ما جاءني الازیداً احد او غیر زید (بنصب غیر)

(بنصب زید «وجوباً» بنا بر استثناء)

۶ - «غیر تام غیر موجب» ماسمع الا تلمیذ او غیر تلمیذ (بر رفع غیر)

(بر رفع مستثنی «وجوباً» بنا بر فاعلیت)

۶ - «غیر تام غیر موجب» ما رأیت الا تلمیذاً او غیر تلمیذاً (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «وجوباً» بنا بر مفعولیت)

۶ - «غیر تام غیر موجب» ما مررت الا بتلمیذ او غیر تلمیذ (بجر غیر)

(بجر مستثنی «وجوباً» بنا بر مجروریت)

### اصطلاحات باب استثناء

۱- تام موجب ۲- تام غیر موجب ۳- منقطع موجب ۴- منقطع غیر موجب

۵- غیر موجب مقدم ۶- غیر تام غیر موجب.

از توجه بامثله فوق قواعد ذیل بدست میآید.

۱- مستثنی بالا را در چهار مورد باید نصب داد (تام موجب) (منقطع موجب)

(منقطع غیر موجب) (غیر موجب مقدم) یعنی موردی که مستثنی مقدم است.

۲- مستثنی بالا را در یک مورد مختاریم نصب دهیم و مختاریم باعراب مستثنی منه

حرکت دهیم (تام غیر موجب)

۳- مستثنای غیر تام موجب مورد استعمال ندارد یعنی نمیتوان گفت «جاه الازیداء»

۴- مستثنای بغیر بعنوان مضاف الیه همیشه مجرور است زیرا غیر و اسماء نظیر آن

(سوی-سواء) اضافه میشوند.

۵- اعراب خود غیر در تمام موارد عیناً مانند اعراب مستثنای بالا است، و اسماء

نظایر غیر هم همینطور هستند الا اینکه در سوی اعراب مقدر است.

۶- در مستثنای بعد از خلاف فرض فعل مستثنی را منصوب و فرض حرف مجرور می کنند.

۷- مستثنی سه حال «رفع- نصب- وجر» ذکر میگردد الا اینکه باید قواعد

را رعایت کرد.

مستثنای مجرور

۲- ماضربت سوی زید

مانافیه، ضربت فعل ضمیر فاعل، سوی زید مضاف و مضاف الیه،

۴- هل فی الدار احد غیر زید

هل استفهامیه، فی الدار جار و مجرور خبر مقدم، احد مبتدای مؤخر، غیر زید مضاف و مضاف الیه.

۱- ذهب القوم عدا زید

ذهب فعل قوم فاعل، عدا زید جار و مجرور.

۳- رایت القوم حاشا زید

رایت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول، حاشا زید جار و مجرور.

۵- ولا یقیم احد خلا زید

«واو عطف، لانا هیه، یقیم فعل احد فاعل، خلا زید جار و مجرور»

در مقدمه این مبحث نمونه‌هایی از مستثنای منصوب ذکر گردید و ضمن بیان مستثنای «غیر تام» نیز به مستثنای هر فوع اشاره شد اینک بطوریکه در امثله فوق دید می‌شود مستثنی مجرور شده است به حرف جر (عدا - خلا - حاشا) و با ضافه غیر و سوی، یک وجه دیگر از مستثنای مجرور باقی است که در ذیل تحت عنوان «لا سیمما» ذکر می‌گردد.

تذکر - استثنای غیر موجب آن استثنائی است که در آن حرف نفی یا نهی یا استفهام باشد بنا بر این مثالهای دوم و چهارم و پنجم غیر موجب هستند.

و غیر الموجب ما کان فیہ حرف نافی او استفهام او نهی

لیس و لایکون

۱- قام القوم لیس زیداً ۲- قام القوم ولا یكون زیداً ۳- ما قام القوم

لیس زیداً ۴- ما قام القوم ولا یكون زیداً

دو فعل فوق را نیز در استثناء بکار می‌برند بطوریکه میدانیم این دو فعل جزء افعال ناقصه بوده و عمل آنها رفع به اسم و نصب به خبر است در جملات فوق نیز هر دو عمل کرده زیداً که مستثنی است بعنوان خبر منصوب شده و اسم در آنها ضمیر مستتر است.

تذکر - در صورتیکه در جملات استثنائی بالا و غیر، از لیس استفاده شود مستثنی را میتوان حذف کرد:

لَيْسَ غَيْرِ ذَاكَ وَلَيْسَ الْأَذَاكَ رَامِيَتَوَانِ كَقَوْلِ لَيْسَ غَيْرِ وَلَيْسَ إِلَّا

### لا سيمما

این اداة استثنا نیز که مرکب است از سه کلمه «لا - سیمی (مثل او ما (الذی))» (۱) در مبحث استثناء مورد بحث و از آن در موارد تعظیم استفاده میشود مستثنای باین کلمه را در صورتیکه مفرد موصوف باشد بسته حال میتوان قرائت کرد ۱ - مرفوعاً ۲ - منصوباً ۳ - مجروراً حالت رفعی آن مستثنی خیر است برای مبتدای محذوف، حالت نصیبی آن مستثنی منصوب است بعنوان تمیز، حالت جری آن مستثنی مجرور است با ضافه سیمی بآن در حالت اخیر کلمه ما زائده موکده خواهد بود ( ما را موصوله یا نکره موصوفه هم میتوان گرفت ) مثال:

الامتحانات صعبة ولا سيما امتحان ( امتحاناً ) لم يستعد له التلميذ .

در این بیت (گفته امری القیس) که برای همین موضوع استشهد میشود اسم بعد از لا سیمما را فقط بدو وجه قرائت کرده اند «مرفوعاً مجروراً»  
الأرب يوم كان منهن صالح ولا سيما يوم بدارة جلال (۲)

- (۱) کلمه سیمی در لا سیمما لفظاً و معنأ مانند کلمه مثل است عین الفعل آن در اصل او او بوده و تشبیه آن سیمان است در حال تشبیه از اضافه مستغنی است همانطوریکه مثلان مستغنی است، دخول او و دخول لا بر سیمما واجب است.
- (۲) الارب امعانی مختلفه هست که از مضمون جمله معانی مخصوص آن بدست میآید و اینک از جملات ذیل معانی مختلفه آنرا میتوان فهمید «الامر کب است از همزه ولا»
- ۱ - «الا انهم هم السفهاء» (در اینجا حرف تشبیه است و دلالت بر تحقیق ما بعد دارد) در این مورد آنرا حرف استفتاح هم میگویند
- ۲ - «الاتنزل بنا» (در اینجا حرف عرض است که میتوان آنرا تقاضا نامید)
- ۳ - «الاتوب وترتد عن غيک» (در اینجا حرف تحضیض است که میتوان آنرا اعتبار نامید)
- ترجمه بیت فوق - چه بسیاری از ایام که با آن عده بخوشی بسر بردیم بخصوص چه قدر خوش بود آنروز که در آن مکان بودیم
- نظریات نحویین در مورد عامل استثناء - سیمویه میگوید عامل در مستثنی فعل مقدم است و میگوید اگر کسی هم گفت چگونگی فعل لازم عامل نصب میشود جواب اینست بواسطه الا تقویت میشود.
- ۲ - ابو العباس مورد زجاج وعده دیگر میگویند ناصب مستثنی الا میباشد بنا بر فعل مقدر «استثنی»

درحالت رفعی «یوم» تقدیرش این است و لامثل الیوم الذی هو یوم بدارة جلجل

درحالت جری ما زائده است تقدیر اینست و لامثل یوم بدارة جلجل .

در بعضی موارد مستثنای لاسیما محذوف است و از قرینه مقام پیدا است

تَسْتَحِبُّ الصَّدَقَةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِاسِيْمًا فِي الْعَشْرِ الْاَوْخِرِ (تقدیر این

است و استحبها بها فی العشر الاواخر)

تذکر - در زبان فارسی کلمه لاسیما در این گونه موارد « بخصوص » معنا

میشود بنابراین حکم استثنا را باین معنا که اخراج بعضی از کل باشد نمیتوان بر آن

حمل کرد بلکه باید گفت تأکید و تفضیل بعضی است نسبت بر کل .

### شواهدی از آیات

۱- وَمَا لَاحِدٌ عِنْدَهُمْ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلَى ۱۹۹ تر کیب:

« و او عطف، ما نافیة، لاحد جار و مجرور خبر مقدم، عند ظرف

اضافه بهها، هامضاف الیه . من زائده موكده، نعمة لفظاً مجرور به من

محولاً مرفوع مبتدای مؤخر، تجزی فعل مجهول ضمیر نایب فاعل

محولاً مجرور صفت برای نعمة (میتوان محلاً مرفوع گرفت صفت

برای نعمة که محلاً مبتدایست) الاداة استثناء، ابتغاء مستثنی مضاف

اضافه به وجه، وجه اضافه به رب، رب اضافه بهها، هامضاف الیه،

الاعلی صفت »

توضیح (این نوع استثناء میتواند متصل و میتواند منقطع گرفت در

حقیقت جواب است از سؤال مقدر باین معنی « لایوتی ماله الا ابتغاء وجهه به الاعلی » در این

صورت ابتغاء مفعول له است - انفاق مال نمیکند مگر برای رضای پروردگار)

۲- مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا ابْتِغَاءَ الظَّنِّ ۱۵۷ تر کیب : « ما نافیة، لهم

جار و مجرور، خبر مقدم، به جار و مجرور من زائده موكده، علم

لفظاً مجرور به من محلاً مرفوع مبتدای مؤخر، الاداة استثناء،



اتباع مستثنی مضاف، الظن مضاف الیه

توضیح (این استثناء را میتوان به تعبیری متصل و به تعبیری منقطع گرفت در هر دو حال مستثنی منصوب است و مضاف اگر منقطع فرض شود باید گفت و لکنهم یتبعون الظن)  
۳- مَا فَعَلُوهُ الْاَقْلِيلُ <sup>۶۶</sup>/<sub>۴</sub> ترکیب: «مانافیه، فعلوه فعل فاعل مفعول، الاداة استثناء،

قلیل مستثنی

توضیح - (حالت رفعی این مستثنی از این جهت است که قلیل بدل است از فاعل فعل فعلوا چون استثناء غیر تام غیر موجب است مستثنی را غیر رفع بعنوان بدلیت نمیتوان قرائت کرد (مستثنی در حقیقت فاعل است)

۴- وَمَا اَوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا <sup>۸۵</sup>/<sub>۱۷</sub> ترکیب: «واو عطف، مانافیه، اوتیتم

فعل مجهول من العلم جار و مجرور نایب فاعل «من بیانیه است»

الاداة استثناء قلیلا مستثنی (نوع مستثنی تام غیر موجب است)

توضیح (باید توجه داشت چه در این جمله و چه در جمله سوم

قلیل صفت است که جایگزین موصوف شده .

۵- وَلَا یَلْتَفِتْ مِنْكُمْ اِحْدٌ اِلَّا اَمْرًا <sup>۸۱</sup>/<sub>۱۳</sub> ترکیب: «واو عطف، لانهایه،

یلتفت فعل، منکم جار و مجرور، احد فاعل، الاداة استثناء، امرئه

مستثنی مضاف، کاف مضاف الیه، «

توضیح - (این استثناء تام غیر موجب است و مستثنای آن را بدو وجه

میتوان قرائت کرد، بر رفع بعنوان بدلیت و نصب بعنوان استثناء (قسم دوم اختیار شده است)

۶- وَمَنْ یَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضَّالُّونَ <sup>۵۶</sup>/<sub>۱۵</sub> ترکیب: «واو عطف، من استفهامیه

مبتدا، یقنط فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر، من رحمة جار و

مجرور مضاف اضافه بر رب، رب اضافه به ها، ها مضاف الیه، الا

اداة استثناء، الضالون مستثنی

توضیح - (چون استثناء با استفهام شروع و مستثنی منه در کلام نیست،

استثناء غیر تام غیر موجب است - الضالون چون حالت رفعی است فاعل است برای یقنط)

۷- قَالَ لِعَاصِمٍ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ الْأَمِنْ رَحِمَ ۴۳ ترکیب: «قال فعل ضمیر

فاعل، لانفی جنس، عاصم اسم لا، «خبر محذوف» ایوم، فاعول فیه، من امر جار و مجرور، الله مضاف الیه، الاداة استثناء من مستثنی، رحم فعل ضمیر فاعل»

توضیح - (استثناء چون با حرف نفی شروع شده است غیر موجب

است و از جهت اینکه مستثنای منقطع است من محلا منصوب است)

۸- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۸۸ ترکیب: «كل شیء مضاف و مضاف الیه

مبتدا؛ هالك خبر، الاداة استثناء وجه مستثنی اضافه به ها، ها مضاف الیه»

توضیح - (استثناء تام است و موجب بنا بر این مستثنی منصوب

است و جویاً)

۹- لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرِ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ۹۵ ترکیب: «لانا فیه، يستوی

فعل، القاعدون فاعل، من المؤمنین جار و مجرور، غیر بدل از قاعدون، مضاف اولی مضاف الیه غیر، و مضاف به الضرر، الضرر مضاف الیه، والمجاهدون عطف بقاعدون، فی سبیل جار و مجرور، الله مضاف الیه، باموال جار و مجرور، هم مضاف الیه، وانفسهم مضاف و مضاف الیه، معطوف»

توضیح (در این آیه غیر را بسه وجه قرائت کرده اند، بر رفع بدلیا

صفت باشد برای قاعدون، بجز صفت برای مؤمنین، بنصب بنا بر استثناء، در هر سه حال «غیر» مضاف است به اسم ما بعد)

۱۰- هَلْ يَهْلِكُ الْإِثْمُونَ الظَّالِمُونَ ۴۷ ترکیب: «هل استفهام یهلك

فعل مجهول، الاداة حصر، القوم نایب فاعل، الضالمون صفت برای قوم»

توضیح ( این جمله استثنائی غیر موجب است چون باحرف استفهام شروع شده است و از جهت هم که مستثنی منه در کلام نیست بآن مستثنای مفرغ گفته میشود «هل استفهام انکاری است» )

۱۱- لا یسمعون فیها لغواً الاسلاماً  $\frac{۶۲}{۱۹}$  ترکیب : «لانافیہ یسمعون فعل ضمیر

فاعل، فیها جار و مجرور، اغوا مفعول، الاداة استثناء، سلاماً مستثنی

توضیح ( این استثناء از جهت اینکه باحرف نفی شروع شده

غیر موجب است و از جهت اینکه مستثنی از جنس مستثنی منه نیست منقطع است )

(منقطع غیر موجب)

الأكل شئياً ما خلا الله باطلٌ      وكلٌ نعیمٍ لامحالة زائلٌ

ترکیب : «الاداة استفتاح ، کل شئیء مضاف و مضاف الیه مبتدا ، ما مصدریه ،

خلاف فعل ماضی ضمیر فاعل، الله مفعول ، جمله محال منسوب حال

( متجاوز الله ) باطل خبر »

توضیح - ( اشاره شد باینکه در وقتی که در عدا و خلا «ما» مصدریه

داخل شود نصب واجب است زیرا در این حال هر دو فعلند )

ترکیب : « واو عطف ، کل نعیم مضاف و مضاف الیه مبتدا ، لانفی جنس محال

اسم لا ، خبر محذوف ( موجوده ) زائل خبر برای مبتدا »

توضیح - ( لامحاله یعنی لاحیلة موجوده - گفته شد که خبر لاء نفی

جنس غالباً محذوف است )

### منادی

#### ( المنصوب باللازم اضماره )

عنوان فوق عنوانی است که در مآخذ کتب نحوی برای منادی ذکر شده است

منادی آن اسمی را میگویند که بعد از یکی از حروف ندا ( ا- یا- ای- یا- هیا- و ) واقع

شود : در مورد اعراب منادی بصریین میگویند منادی یکی از مفاعیل است و اصل در

منادی این است که منصوب باشد .

در این مورد است تشهد سیمو به بقول عرب است که گفته شده «یا ایاک» (بعد از حرف ندا ضمیر نصب بکار برده شده) و در مورد «یا انت» نیز گفته اند: استعمال ضمیر رفع نظراً الی اللفظ بوده است، بنابراین بنظر اینان منصوب در ندا بدو اعتبار منصوب است.

۱- منصوب فی اللفظ      ۲- منصوب فی المحل

منادای منصوب فی اللفظ بسه قسمت «مضاف - شبه مضاف - و نکره» و منادای منصوب فی المحل بدو قسمت «معرفة قبل از ندا و متعرف در ندا» تقسیم میشود.

(۱- منادای مضاف)

۱- یَا عَبْدَ اللَّهِ اِقْبِلْ ۲- یَا غَلامَ زَیدِ اذْهَبْ ۳- یَا عَبْدَ امرئِ تَعَالَ ۴- یَا رَجُلَ سَوِّءِ تَب

در این نوع منادای نصب واجب و بطوریکه در مثال می بینید نکره و معرفه یکسان است.

(۲- منادای شبه مضاف)

۱- یَا خَیرَ امرئٍ زَیدِ ۲- یَا ضَارِبَ زَیدِ ۳- یَا مَضرٍ و بَاغِلامِ ۴- یَا حَسَنًا و جَهَّ الاَخِ

حکم این نوع منادا نیز نصب است همانطوریکه منادای مضاف منصوب بود. (۱)

توضیح (زید در جمله دوم مفعول ضارب، و غلام در جمله سوم نایب فاعل مضر و ب،

و وجه در جمله چهارم منصوب است بعنوان شبه مفعول

۳- منادای نکره (نکره غیر مقصوده)

۱- یَا غَافِلًا وَا لَمُوتٍ یَطْلُبُهُ ۲- یَا رَجُلًا خَدُّ بَیدِ ۳- یَا مُؤْمِنِینَ

این نوع از منادا نیز منصوب است و اسماء مثنی و جمع نیز مانند مفرد منصوب میشوند در جمله سوم مؤمنین در حالت نصبی است در این نوع منادای فرد معینی مورد نظر نیست و بهمین جهت بنام نکره غیر مقصوده معرفی شده است بیت ذیل را که عبد یغوث در حال اسیری گفته بعنوان شاهد در منادای نکره غیر مقصوده ذکر میکنند.

فِی اِرا کِبًا اِما عَرَضَتْ فِی لَیْلِ نَدَامَی مِنَ نَجْرانِ اِنَّ لَاقِیَا

(۱) بین منادای مضاف و شبه مضاف از سه وجه شباهت هست و بهمین لحاظ آنرا شبه مضاف نامیده اند: وجه اول - اول عامل است در دوم همانطوریکه مضاف عامل بود در مضاف الیه. وجه دوم - اسم اول مختص است بدومی همانطوریکه مضاف مختص است به مضاف الیه. وجه سوم اسم ثانی از تمام اول است همانطوریکه مضاف الیه از تمام مضاف است. ندما و ندما، و ندما جمع ندیم است که بمعنای رفیق و مصاحب است.

(ای سوار «شخص معینی مورد نظر گوینده نبوده» چون بمکه و مدینه رسیدی  
و فیکان و ندیمان من که از نجران هستند بگوی که دیگر ملاقات میسر نیست)

۴- منادای مفرود و معرفه (یا معرفه قبل از ندا)

یا زید، یا زیدان، یا زیدون، یا یوسف، یا الله، یا رحمن، یا رحیم، یا محسن،

این نوع از منادای محلاً منصوب است و لفظاً مرفوع و مبنی است به بناء عارض و چون مفرد در این نوع منادی آنست که مضاف و شبهه مضاف نباشد بنا بر این تشبیه و جمع رانیز منادای مفرد معرفه شامل میشود الا اینکه باید توجه داشت در تشبیه حالت رفعی بالف و نون و در جمع واو و نون است در کتب نحوی عبارت «بنی علی ما کان یرفع به» اشاره بهمین است. (۱)

۵- منادای نکره مقصود و معرفه (یا متعرف در ندا)

۱- یا رجل ۲- یا رجلان ۳- یا رجال ۴- یا مؤمن ۵- یا مؤمنان ۶- یا مؤمنون

این نوع منادی را متعرف در ندا میگویند زیرا اسم منادی قبلاً نکره بوده و مانند قسم چهارم لفظاً مرفوع است و محلاً منصوب.

### اقسام منادی

۱- مضاف ۲- شبهه مضاف ۳- نکره مقصود و معرفه ۴- مفرود و معرفه ۵- نکره مقصود و معرفه  
بنا بر آنچه گذشت اقسام منادی شامل پنج قسم فوق بوده که سه قسم آن لفظاً منصوب و دو قسم لفظاً مرفوع میبود و هر پنج قسم گفته شد که محلاً بعنوان مفعولیت بر ای فعل مقدر منصوبند.

سیبویه منادا را مفعول به میدانند و ناصب منادی بنظر سیبویه فعل مقدر «ادعو» یا «ارید» میباشد که بواسطه وجود حرف ندا حذف شده است (ندا با فعل جمع نمیشود) مبرر نصب منادی را به حرف ندا میدانند و میگویند این ندا نایب مناب و سد مسد

(۱) در مورد مبنی بودن منادای مفرد معرفه میگویند از این جهت مبنی است که نازل به منزله و واقع در موقع کاف خطاب است و همانطور بکه کاف خطاب مبنی و معرفه است این هم مبنی و معرفه است در واقع «یا زید» بمنزله ادعوی میباشد تذکر در وقتیکه اسما مبنیه مثل هذا و هو لا، و اسما مقصوره مثل فتی و اسما منقوصه مثل قاضی منادی واقع شو ندضمه مقدر است

فعل محذوف است بنابراین عامل و ناصب حرف ندا است .  
 نتیجه که از این دو سطر میتوان گرفت اینست که ندا و منادائی مانند « یازید »  
 جمله است الا اینکه بنظر سیمویه یک جزء جمله که فعل و فاعل باشد مقدر است ، به  
 نظر میرد نایب مناب یک جزء جمله در کلام است .

### توابع منادی

صفت      تأکید      عطف بیان      بدل      معطوف

هر یک از موضوعات فوق را میتوان بعنوان تابع بعد از منادی ذکر کرد الا اینکه  
 توابع اقسام منادی احکامشان مختلف است و هر یک روی اصول خاصی اعراب میپذیرند . (۱)  
 تابع منادای مفرد معرفه ( حال مفرد آن )

یازید الطویل      ( صفت )      ترکیب : « یا حرف ندا ، زید منادی ، الطویل صفت  
 مرفوع حملا علی اللفظ »

یازید الطویل      ( صفت )      ترکیب : « یا حرف ندا ، زید منادی ، الطویل صفت  
 منصوب حملا علی المحل »

یا تمیم اجمعون      ( تأکید )      ترکیب : « یا حرف ندا ، تمیم منادی ، اجمعون  
 تأکید مرفوع حملا علی اللفظ »

یا تمیم اجمعین      ( تأکید )      ترکیب : « یا حرف ندا ، تمیم منادی اجمعین  
 تأکید منصوب حملا علی المحل »

یا زید اخانا      ( عطف بیان )      ترکیب : « یا حرف ندا ، زید منادی اخانا  
 مضاف و مضاف الیه منادای مستقل بحذف حرف ندا »

یا رجل زید      ( بدل )      ترکیب : « یا حرف ندا ، رجل منادی زید بدل  
 در حکم منادای مستقل »

(۱) حکم تأکید عیناً مانند حکم صفت است بطوریکه در بالا ذکر شده این دو تابع را میتوان بدو حرکت  
 رفع و نصب قرائت کرد رفع آن حمل تابع بر لفظ است و نصب آن حمل تابع بر محل .  
 در مورد عطف بیان و بدل و هم چنین معطوف تابع در حکم منادای مستقل است . باین معنایمان اعرابی را  
 که در حال داشتن « یا » خواهد داشت بآن باید داد بهمین جهت است که در مثال آخر ( صفحه بعد ) رجلا منصوب است

یا زید و رجل (معطوف) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی، واو عطف،

رجل معطوف مرفوع در حکم منادای مستقل»

یا زید و رجلاً (معطوف) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی واو عطف،

رجلاً معطوف منصوب در حکم منادای مستقل» (۱)

تابع منادای مفرد و معرفه (حال مضاف آن)

یا الله مالک المملک (صفت) ترکیب: «یا حرف ندا، الله منادی، مالک المملک مضاف

و مضاف الیه منصوب در حکم منادای مضاف، «

یا زید اخانا (صفت) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی، اخانا مضاف و

مضاف الیه منصوب در حکم منادای مضاف، «

یا زید نفسه (تأکید) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی، نفسه مضاف و

مضاف الیه منصوب در حکم منادای مضاف»

یا تمیم کلکم (تأکید) ترکیب: «یا حرف ندا، تمیم منادی، کل تأکید مضاف

و منصوب کم مضاف الیه در حکم منادای مضاف «

یا غلام ابا عبد الله (عطف بیان) ترکیب: «یا حرف ندا، غلام منادی، ابا عبد الله

مضاف و مضاف الیه، منصوب در حکم منادای مضاف، «

یا زید غلام عمر و (بدل) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی غلام عمر و مضاف و

مضاف الیه منصوب در حکم منادای مضاف «

یا زید و عبد الله (معطوف) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی، واو عطف، عبد الله

مضاف و مضاف الیه معطوف در حکم منادای مضاف «

یا زید و ابا عبد الله (معطوف) ترکیب: «یا حرف ندا، زید، منادی، واو عطف،

ابا عبد الله مضاف و مضاف الیه منصوب در حکم منادای مضاف»

(۱) معطوف در منادای مفرد اگر دارای الف و لام باشد قرائت آن بر رفع و نصب هر دو جایز است بهمین جهت

ابن مالک «دون ال» را در بیت مزبور (صفحه بعد) قید کرده است: کلمه «واو طیر» را بهمین جهت در آیه شریفه \*

ابن مالک در مورد این دو قسم تابع چنین میگوید :

تَابِعَ ذِي الضَّمِّ الْمُضَافِ دُونَ الِ	الزَّمَّةُ نَصْبًا كَزَيْدٍ ذَا الْحَيْلِ
وَمَا سِوَاهُ أَرْفَعُ أَوْ أَنْصِبُ وَأَجْعَلُ	كَمَسْتَقِلٍّ نَسَقًا وَ بَدَلًا

منادای مفرد معرفه که مضموم است تابعش را در صورتیکه مضاف و بدون الف و لام باشد باید وجوباً نصب داد مانند «ازید ذالحمیل» ای زید صاحب حیل (ذاحالت نصبی را داراست و مضاف است به حیله)

در صورتیکه تابع مضاف نباشد آنرا میتوان بدو حرکت رفع و نصب قرائت کرد مگر در مورد عطف نسق (معطوف) و بدل که این دو در حکم منادای مستقل هستند .  
تذکره - منادای مفرد معرفه و نکره مقصوده را منادای مبنی، مضاف و شبهه مضاف و نکره غیر مقصوده را منادای معرب هم میگویند .

تابع منادای مضاف (منادای معرب)

۱- يَا عَبْدَ اللَّهِ الْكَرِيمِ (صفت) ترکیب: «یا حرف ندا، عبد الله مضاف، و مضاف الیه

منادای الکریم صفت منصوب ، «

۲- يَا ذَا الْمَالِ بَكْرٌ (بدل) ترکیب ، «یا حرف ندا، ذالمال مضاف و مضاف الیه

منادای ، بکر بدل مرفوع در حکم منادای مستقل ، «

۳- يَا أَخَا نَزِيدٍ (عطف بیان) ترکیب : «یا حرف ندا، اخانا مضاف و مضاف الیه

منادای ، زید عطف بیان مرفوع در حکم منادای مستقل ، «

۴- يَا عَبْدَ اللَّهِ وَرَجُلًا (معطوف) ترکیب: «یا حرف ندا، عبد الله مضاف و مضاف الیه

منادای، و او عطف، رجلا معطوف و منصوب در حکم منادای مستقل «

۵- يَا عَبْدَ اللَّهِ وَرَجُلٌ (معطوف) ترکیب : «یا حرف ندا، عبد الله مضاف و مضاف الیه

منادای، و او عطف، رجل معطوف مرفوع در حکم منادای مستقل ، «

\* «یا جبال اوبی معه والطیر» ( ۱۰- ۳۴ ) بدو وجه خوانده اند .

«وان یکن مصحوب ال مانسقا \* فقیه و جهان و رفع ینتقی»

ترجمه - اگر عطف نسق دارای الف و لام باشد در آن دو وجه جایز است «رفع و نصب» (مختار عده رفع است)



## منادای مبهم و تابع آن

۱- یا هذا الرجل  
یا حرف ندا، هذا منادی، الرجل  
صفت (۱)

۲- یا ایها الرسول  
یا حرف ندا، ای منادی، ها تنبیه،  
الرسول نعت

۳- یا ایتهالنفس المطمئنة  
یا حرف ندا، ایه منادی، ها تنبیه  
النفس صفت، مطمئنه صفت نفس

۴- یا هؤلاء الرجال  
یا حرف ندا، هؤلاء منادی،  
الرجال صفت

۵- یا هذا ذالمال  
یا حرف ندا، هذا منادی، ذالمال  
بدل

۶- یا هذا زید  
یا حرف ندا، هذا منادی، زید بدل

یا الله

(یا حرف ندا، الله منادی)

اسمی که منادی واقع میشود باید بدون الف ولام باشد زیرا حرف ندا به منزله الف ولام بوده و افاده تخصیص میکند تخصیص هم میدانیم نوعی از تعریف است با وجود یکی احتیاجی بدیگری نیست در واقع در منادا حرف ندا بدل از الف ولام خواهد بود اما در مورد اسم جلاله «الله» که حرف ندا در آن داخل میشود باید گفت الف ولام در این اسم جزء کلمه شده است و تنها اسم الله است که با بودن الف ولام حرف ندا در آن داخل شده و مورد استشهاد است. اللهم نیز منادائی است مانند یا الله که در عوض حرف ندای محذوف میم مفتوح ذکر شده است، در موردی که اسم دارای الف ولام است و منادا واقع میشود برای امکان این امر از کلمه ای یا هذا استفاده میشود یکی از این دو کلمه بعد از حرف ندا ذکر شده منادی قرار میگیرد و اسم مورد نظر بعد از آن ذکر شده و ترکیب آن صفت یا عطف بیان خواهد بود تعیین این دو موضوع (صفت یا عطف بیان) بسته است به وضع کلمه، و این نوع منادی است که بنام منادای مبهم خوانده میشود.

(۱) در مورد عنوان الرجل در منادائی مانند «یا ایها الرجل» ابن عیثم چنین میگوید: «واعلم ان حقيقة هذا النعت وما كان مثله في نحو هذا الرجل انما هو عطف بيان وقول التحويين انه نعت تقريبي وذلك لان النعت تحليه الموصوف بمعنى فيه او في شيء من سببه وهذه اجناس فهي شرح وبيان الاول كالبدل والتأكيد فلذلك كان عطف بيان ولم يكن نعتاً» این صفت و آنچه بمانند این است در جمله مثل «هذا الرجل» عطف بیان است این که نحو این عنوان صفت باین نوع اسم داده اند يك نوع تقريبي و تشبيه است. صفت باید بیان حال موصوف خود کند آنچه در او است یا آنچه در متعلقات او است این نوع از اسماء اسم جنس بوده مانند بدل و تاکید شارح و مبین اسم مذکور در قبلند پس عطف بیان خواهند بود نه نعت.

## وضع ابن و ابنه

این دو اسم که بعنوان صفت ذکر میشوند اعرابشان در منادای مفرد علم مانند منادای مضاف است یعنی باید آندو را بنصب قرائت کرد و همین اعراب را خواهند داشت در وقتی که مضافند و برای علم یا برای کنیه و یا برای لقب صفت باشند، چیزی که در اینجا باید بیشتر بدان توجه نمود اعراب خود منادای است که برخلاف قاعده میتواند از حرکت نون ابن که مفتوح است متابعت کند بنا بر این، این نوع منادای را بدو وجه میتوان قرائت کرد: «رفع و نصب» (۱)

۲- **یا علی بن ایطالب**

ابن صفت است برای علم مضاف  
است بر کنیه

۱- **یا جعفر بن محمد**

ابن صفت واقع شده برای علم در حالیکه  
مضاف است بر علم دیگر

۳- **یا حسین ابن امیر المؤمنین**

(ابن صفت است برای علم و مضاف است بر لقب)

بنا بر آنچه گفته شد اعراب ابن در هر حال مانند منادای مضاف نصب است، و منادای را هم میتوان بدو حرکت رفع و نصب قرائت کرد: حالت رفع آن از آن جهت است که منادای مفرد معرفه باید رفوعاً خوانده شود و حالت نصب آن از آن جهت است که منادای متابعت از حرکت نون ابن میکند برخلاف قاعده.

**نداء المضاف الی یاء المتکلم**

( منادای مضاف به یاء )

در وقتی که منادای اضافه شود به یاء متکلم اگر منادای از اسماء معتله باشد با انبات یاء آنرا باید مفتوحاً قرائت کرد و اگر از اسماء صحیحه باشد میتوان آنرا به پنج وجه قرائت نمود.

(۱) اینکه در مورد منادای مفرد که دارای وصف ابن باشد گفته شد جایز است متابعتاً از قاعده نون ابن مفتوحاً قرائت شود این برخلاف قاعده جاریه است در مبحث صفت و موصوف خواهد دید که صفت در اعراب متابعت از موصوف خواهد کرد در اینجا بعکس موصوف از صفت در اعراب متابعت میکند علت این است که ابن در این گونه اسماء حکم اسم واحدی را دارد.  
بنا بر این در آیه شریفه «اذ قال الله یا عیسی بن مریم» (۱۱۵-۵) عیسی را به تعبیری میتوان در تقدیر مرفوع دانست و به تعبیری منصوب.

یا سیدی	یا سیدی	یا سید	یا سید	یا سیدی	یا سیدی
یا عبدی	یا عبدی	یا عبد	یا عبد	یا عبدی	یا عبدی
واجعل منادی صحان یصفایا	کعبد عبدی	عبد عبد	عبد عبد	عبد عبد	عبد عبد

دو اسم «اب وام» نیز در صورتیکه منادی واقع شوند و بریاء متکلم اضافه شوند به وجوه مختلفه میتوان آنها را قرائت کرد:

یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب • یا اب •

این دو منادی در اصل یابی و یامی بوده است، یاء متکلم حذف شده و در عوض محذوف تاء بآن دو اضافه شده است یا ابتی و یامتی هم گفته نمیشود بعلمت اینکه جمع بین عوض و معوض مننه صحیح نیست (۱)

### منادای مندوب

در مورد نارضایتی از پیش آمد ها برای اظهار درد و الم و برای بیان غصه و غم با حرف ندای «وا» جمله تشکیل میگردد که منادای آن بنام منادای مندوب خوانده میشود (با حرف ندای «یا» نیز گاهی منادای مندوب ذکر میشود) چون اظهار ندبه و بیان درد همیشه برای شخص یاشیء معلومی است لذا مندوب هیچگاه نکره یا مبهم نخواهد بود حتی اگر در مورد مصیبت باشد ندبه باشهر اسم مندوب اظهار میشود و چون زنها صبرشان در تحمل مصائب کمتر است ندبه بیشتر اختصاص باین جماعت دارد.

۱- وا محمد ۲- وا محمد ۳- وا محمد اه

(۲) منادای مندوب را بسه وجه میتوان عنوان نمود ۱- بر رفع ۲- بالف ۳- بالف وهاء سکت

(۱) نوشته اند در مورد تاء در یاب و یامت سبب به از خلیل سؤال کرد خلیل جواب داد این تاء بمنزله هاء در عه و خاله میباشد که برای تانیث است و دلیل اینکه تاء برای تانیث است اینست که دروقف یا به و یا مه گفته میشود اما در امه چون مؤنث است بودن تاء اشکالی ندارد و در ابه هم برای مبالغه است همچنانکه در راویه و علامه برای مبالغه است،

(۲) مندوب لفظاً یا مجلاً منصوب خواهد بود بفعل مقدر «انذب» که وجوباً محذوف است

در حالت اول از جهت حکم مانند منادای مفرد معرفه مبنی و مرفوع و در حالت دوم و سوم مانند منادای مضاف منصوب است .

وا من حفر بئر زمزم ماه، و اعمداً المطالباه \* و امن قلع باب خيبر اه، و الامير المؤمنينا

الف وهاء سكت در منادای مندوب گاهی بصله ملحق میشود و این در وقتی است که موصول خالی از الف و لام باشد و در مورد شخصی باشد که امر صله منحصرأ مربوط باوست مانند دو مثال اول و گاهی هم ممکن است با آخر مضاف الیه ملحق گردد مانند دو مثال دوم .

و يَنْدُبُ الْمُوصُولُ بِالَّذِي اشْتَهَرَ      كِبْرُ زَمْزَمَ يَلِي وَ اَمِنْ حَفْرٍ  
و منتهى المندوب صله بالالف      متلوها ان كان مثلها حذف

ان كان مثلها حذف : در آخر بیت اشاره باسمى است مانند واموساه که الف موسی حذف شده و الف ندبه بجای آن ذکر شده است .

ذکر گر - هر مندوب منادای خواهد بود و لکن هر منادای مندوب نخواهد بود .

فكل مندوب منادى      \*      وليس كل منادى مندوباً

### منادای مستغاث

در دفع بلا و مصیبت شخصی گاهی از شخص دیگری برای غیر یاری میطلبند در این باب آنکه یاری میکند « مستغاث » و آنکه او را یاری میکنند « مستغاث له » گفته میشود از آن جهت که استغاثه با یاء حرف ندا شروع میشود آنرا در مستغاث منادای ذکر کرده اند .

### حالات مستغاث و مستغاث له

مستغاث را بسه وجه میتوان عنوان کرد ۱ - مجرداً بالام مفتوح حرف جر (لفظاً چون محلاً مانند منادای منصوبست) ۲ - مرفوعاً (مانند منادای مفرد معرفه) ۳ - مختوماً بالف .

مستغاث له را نیز میتوان بسه وجه عنوان کرد ۱ - مجرداً بالام مکسور حرف جر

۲ - بالام مفتوح حرف جر (در ضمائر) ۳ - بامن حرف جر (اگر استغاثه بر علیه باشد)

۱- **يَا لِحَاكِمِ الْمَظْلُومِ** ترکیب: «یا حرف ندا، للحاکم لفظاً مجرور به

لام محلاً منصوب بفعل مقدر ادعو مستغاث ، للمظلوم جارو مجرور

مستغاث له ، «

توضیح - (مستغاث بالام مفتوح حرف جر لفظاً مجرور است -

مستغاث له بالام مکسور حرف جر مجرور شده است - ترجمه - (ای حاکم بفریاد  
مظلوم برس)

۳- **يَا قَوْمِ لِلْغَرِيقِ** ترکیب: «یا حرف ندا ، قوم منادای مستغاث لفظاً

مرفوع ومحلاً منصوب بفعل مقدر ادعوا ، للغریق جارو مجرور ،

مستغاث له ، «

توضیح - (منادای مستغاث مرفوعاً ذکر شده در واقع مثال برای

حالت دوم مستغاث است ترجمه (ای قوم بفریاد غریق برسید)

۳- **يَا يَوْسُفَا لَا خِيَاكَ** ترکیب: «یا حرف ندا، یوسفا منادای مستغاث ، لا خیاک

جارو مجرور ، کاف مضاف الیه مستغاث له ، «

توضیح (منادای مستغاث مختوماً بالف ذکر شده است در واقع

مثال برای حالت سوم است ترجمه (ای یوسف بفریاد برادرت برس)

۴- **يَا لَهِمَّ** ترکیب: «یا حرف ندا، الله منادای مستغاث لفظاً

مجرور به لام محلاً منصوب بفعل مقدر ادعو ، لهم جارو مجرور

مستغاث له ، «

توضیح (مستغاث بالام مفتوح مجرور است و مستغاث له چون

ضمیر است بالام مفتوح مجرور شده در واقع ذکر مثال برای حالت دوم مستغاث له است

ترجمه (ای خدا بفریاد ایشان برس)

۵- **يَا لَإِبْطَالٍ مِنَ الْعَتَاةِ الْمُفْسِدِينَ** ترکیب: «یا حرف ندا ، للإبطال جارو مجرور

منادای مستغاث لفظاً مجرور به لام محلاً منصوب ، من العتاة

جار و مجرور ، المفسدین صفت ، مستغاث علیه »

توضیح - (این مثال برای حالت سوم از مستغاث له است چون

استغاثه بر علیه بوده بامن حرف جر مجرور شده است - ترجمه (ای شجاعان بر شما است سر کوبی سرکشان مفسد)

۶ - يَا الْمُنَاسِ الْاَغْنِيَاءَ لِلْفَقِيرِ ترکیب : « یا حَرْفِ نداء ، للمناس جار و مجرور

مستغاث محلا منصوب ، الاغنیاء صفت ، للفقیر جار و مجرور مستغاث له ، »

توضیح - ( این نوع منادی هم ممکن است دارای تابع باشد و

تابع ممکن است متابعت از لفظ کند مجرور شود و ممکن است متابعت از محل کند منصوب شود ترجمه - (ای مردم غنی فقیر را دریابید) .

تذکره ۱- در استغاثه مستغاث را نمیتوان حذف کرد امامستغاث له ممکن است حذف گردد بنا بر این در جمله چهارم «لهم» را میتوان حذف کرد و به **ياالله** اکتفا نمود .

تذکره ۲- بنا بر این تذکره اگر جمله بدین عبارت باشد **يا انزید** ( بالام مفتوح ) مستغاث است و اگر بدین عبارت باشد **يا انزید** ( بالام مکسور ) مستغاث له است که مستغاث آن حذف شده است .

تذکره ۳- همین لام بعد از یاء حرف ندا برای تعجب هم بکار میرود مثلاً اگر آب زیادی دیده شود که سبب تعجب باشد گفته میشود .

يا للماء (بفتح لام) ترجمه چقدر آب . (در بیت ذیل لام لك برای تعجب استعمال شده)  
**فيا لك من ليل كان نجومه**      \*      **بامراس كتان الي صم جندل**

ای عجب از بعضی شبها که گوئی ستارگان آسمان در آن شبها با ریسمانهای کتانی به صخره های سخت بسته شده - کنایه است از این که بر ای مهمومین و مغمومین اینگونه شبهارا سحری نیست

**الايتها الليل الطويل الانجلي**      \*      **بصبح و ما الاصبح منك بامثل**  
 ای شب طولانی ظامانی آیا باطلوغ صبح تاریکی را بر طرف نمیکنی (من اینرا

میگویم ولی معلوم نیست) که روز روشن در نزد من از شب تار بهتر باشد (زیرا هم غم من در روز بیش از شب است)

اکثراً در وقتیکه منادی ایها باشد حرف ندای یار حذف میکنند و در مورد منادای مضاف و اسم علم هم زیاد میشود که حذف میگردد.

ربنا لا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا  $\frac{۲۸۶}{۴}$  ترجمه ( پروردگارا ما اگر ما

بغفلت در راه هدایت ترك امر تو کرده و در امور خطا کردیم

از ما در گذر ، )

يُوسُفُ اَعْرِضْ عَن هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ  $\frac{۲۹}{۱۲}$  ترجمه ( ای یوسف

از این سخن در گذر و ای ذلیخا تو نیز برای خود آمرزش طلب)

### منادای هر خم

در وقتیکه جزئی یا قسمتی از منادی حذف گردد آن منادی را هر خم میگویند  
ترخیم که مصدر این اسم مفعول است به معنای ترقیق صوت و انخفاص است یعنی با هستگی  
و نرمی سخن گفتن .

از حذف آخر منادی جز تخفیف نظری نیست الا اینکه همین تخفیف را هم برای  
حذف آن علت نمیگیرند میگویند آخر منادی بدون علت حذف میگردد یعنی با اصطلاح  
نحوییین اعتباراً « بدون دلیل »

ترخیم اختصاص به منادی ندارد در غیر منادی هم در اشعار بعضی از شعرا  
دیده میشود \*

### شماره اول ترخیم

در ترخیم این چهار موضوع را باید رعایت کرد

- ۱- منادی علم باشد ۲- منادی مندوب و مستغاث نباشد ۳- مرکب بترکیب  
اضافی یا اسنادی نباشد ۴- از سه حرف بیشتر باشد
- (اگر منادی دارای تاء تأنیث باشد مطلقاً ترخیم میشود اعم از اینکه علم باشد یا  
غیر علم سه حرف باشد بایشتر)

## اعراب مرخم

دروقتیکه ترخیم در اسمی صورت میگیرد ترخیم کننده ممکن است قسمت حذف شده را در خاطر بگیرد و بقیه ندا را عنوان کند و ممکن است اساساً از آن قسمت ساقط شده صرف نظر و بقیه اسم را بعنوان اسم علم مستقلی تلقی نماید اعراب منادای مرخم در این دو فرض مختلف میشود اگر شق اول را اختیار کند اعراب آخر مرخم همان اعرابی است که قبلاً دارا بوده اگر شق دوم را اختیار نمود باید آنرا بر رفع قرائت نماید مثلاً اگر حارث را مرخم کنیم حرف «ر» را بدو حرکت میتوانیم تلفظ کنیم یکی بکسر و یکی بر رفع (بکسر میخوانیم چون حالت قبل از ترخیم کسر است البته با در خاطر داشتن حرف «ث» و بر رفع میخوانیم چون آنرا فرض کرده ایم منادای مستقلی است) یا حار «بکسر الراء» یا حار «بر رفع الراء» و اگر جعفر را ترخیم کنیم چون حرف فاء مفتوح است اگر شق اول را اختیار کردیم باید بگوئیم یا جعفر «بفتح الراء» و اگر شق دوم را اختیار کردیم باید بگوئیم یا جعفر «بر رفع الراء» و هم چنین در قمر که حرف ماقبل آخر ساکن است گفته میشود یا قمر «بسکون الطاء» یا قمر «بر رفع الطاء»

در مورد یا مسلمه چنانچه ترخیم شود جز يك وجه مفتوح آن یا مسلم صحیح نیست زیرا اگر بر رفع خوانده شود با مذکر اشتباه میشود زیرا فرض اینست که تاء برای تأنیث است تا فرق باشد بین مذکر و مؤنث اما اگر فرض شد با بودن تاء برای مذکر عالم است هر دو وجه آن «بر رفع و بفتح» جایز است.

وَجُوزَ الْوَجْهَيْنِ فِي كَسَمَلَةٍ

وَالْتَرْتِمْ الْأَوَّلَ فِي كَسَمَلَةٍ





### نمونه چند از اسماء اعلام مرخمه

#### حالات اسم قبل از ترخیم و بعد از ترخیم

(قبل از ترخیم)	(بعد از ترخیم)	(حروف محدوده)	(قبل از ترخیم)	(بعد از ترخیم)	(حروف محدوده)
ياسعاد	ياسعا	د	ياجاره	ياجاری	ه
يفاطمة	يفاطم	ة	يامنصور	يامنص	ور
يامسكين	يامسك	ی ن	يامختار	يامختا	ر
يامجيد	يامجی	د	يافرعون	يافرعو	ون
ياغرنیق	ياغرنی	ی ق	ياثبه	ياثب	ه
ياعضه	ياعض	ه	يامر جانه	يامر جان	ه
ياعاذله	ياعاذل	ه	يامامه	يامام	ه
ياثمود	ياثمویا	د	يابنون	يابننی	ن
ياطائفی	ياطائف	ی	يابصری	يابصر	ی
ياعمار	ياعم	ار	يامالك	يامال	ك
يامروان	يامرو	ان	يامسلمان	يامسلم	ان
ياحمراء	ياحمر	ء	ياصحراء	ياصحرا	ء
يابرثن	يابرث	ن	ياهرقل	ياهرق	ل
ياسعدان	ياسعد	ان	ياقننذ	ياقننذ	ذ

#### حالات اعلام مر کبه در ندا

يابخت نصر	يابخت	نصر	ياحضر موت	ياحضر	موت
يا عمرويه	يا عمر	ويه	ياسيبويه	ياسيب	ويه
يامعدی کرب	يامعدی	کرب	ياخمسة عشر	ياخمسة	عشر
يا عبد شمس	يا عبد شمس		يا عبد الله	يا عبد الله	

قول اعدی چند گاه میتوان از ذکر این اعلام بخاطر سپرد

۱ - منادای مرخم ممکن است مفرد باشد و ممکن است مرکب .

۲ - در اعلام مفرد ممکن است يك حرف ساقط شود و ممکن است دو حرف که

قائم مقام يك حرف باشد «مانند مروان - و عثمان»

۳ - ممکن است يك حرف با حرف مد قبل حذف شود «منصور - منص - مسکین

مسک - عمار - عم»

۴ - در اعلام مؤنثه تا نیت و الف ممدوده، حذف میگردد «جاریه - جاری صحرَاء صحر

۵ - اگر از سه حرف کمتر باشد و دارای تا نیت باشد ممکن است آنرا مرخم

نمود. نیه - عضه نب عض

۶ - هر اسم علم مرخمی را میتوان بدو حرکت قرائت نمود بضم حرکت بنائنی

(حالت منادای مفر دم معرفه) و حرکت اصلی خود (بفتح بکسر بضم - یا بسکون) هر چه هست

۷ - در مرکب قسمت مؤخر مرکب حذف میگردد - حضر موت - حضر بخت

نصر - بخت

۸ - در ترکیب اضافی نمیتوان چیزی حذف کرد - عبدالله - عبد شمس - وهم

چنین در اسنادی تابط شراً

۹ - اگر علم دارای یاء نسبت باشد فقط یاء حذف میشود - بصری - بصر

طائفی - طائف

۱۰ - محذوف در منادای مرخم ممکن است يك حرف - دو حرف یا يك کلمه باشد

### حذف منادی

گاهی ممکن است که منادی را با بودن قرینه «حرف نداء» حذف کنند البته حذف

منادی بندرت انجام میشود ولی برای نمونه و شاهد جمله ذیل را میتوان عنوان کرد

یا قوم بؤس ازید

یا حرف نداء قوم منادی، بؤس مبتدا

الزید جار و مجرور خبر

یا بؤس ازید

یا حرف نداء منادی محذوف، بؤس مبتدا

الزید جار و مجرور خبر

یکی از مواردی که ابتداء به نکره جایز بود مورد دعا بود بنا بر این ابتدائیت

بؤس از جهت اینکه نکره است مورد ایراد نیست چون در مقام دعا است

## اختصاص

در کتب نحوی اختصاص را بلحاظ اینکه شباهتی به نداء دارد در ذیل مبحث نداء ذکر کرده اند موضوع اختصاص اینست که ای «مضموماً» باهاء تنبیه و تابع مرفوع بعد از ضمیری (متکلم یا مخاطب) بمنظور تعظیم یا تصغیر یا بیان مقصود ذکر «میگردد» .  
عامل اختصاص فعل اخص مقدر است و خود اختصاص نیز بعنوان حال محلا منصوب است «همین یک وجه»

گاهی ممکن است بجای ای اسم معرف بال یا مضاف بر معرف بال منصوباً بعنوان مفعول ذکر گردد و گاهی ممکن است در اختصاص اسم علم ذکر گردد بعضی میگویند اختصاص منحصر است فقط به چهار اسم - - معشر - آل - اهل - بنی البته این نظر از جهت کثرت استعمال این چهار اسم است در این باب چنین نیست که منحصر باین چهار اسم باشد بلکه اصل اختصاص را همان وجه اول میدانند و اینها را جاری میجرای آن .

## مقایسه اختصاص با نداء

### وجه اختلاف

- ۱ - اختصاص دارای حرف ندان نیست
- ۲ - قبل از اختصاص جمله یا ضمیری ذکر میگردد
- ۳ - اختصاص میتواند معرف بال باشد
- ۴ - ایها الرجل (یا مانند این) در اختصاص حال است و در نداء مفعول
- (زیرا ما قبل این نوع اختصاص جمله کامل ذکر میگردد)
- ۵ - منادی مرفوع میشود اختصاص نمیشود (فقط ای در اختصاص مرفوع است «لفظاً»)

### وجه مشابهت

- ۱ - لفظاً مانند منادی است بخصوص در وقتی که منادی حرف ندایش محذوف باشد
- ۲ - نداء خطاب است اختصاص هم خطاب است .
- (منادی خطاب است به مخاطب اختصاص خطاب است به متکلم و مخاطب)
- ۳ - نداء عاملش مقدر است اختصاص هم عاملش مقدر است .
- ۴ - ای و هاء تنبیه و تابع معرف بال در منادی هست و در اختصاص هم عیناً وجود دارد
- ۵ - منادی و اختصاص هر دو محلاً منصوبند

### نمونه چند از اختصاص

۱- اَنَا فَعَلْتُ كَذَا أَيُّهَا الرَّجُلُ ترکیب: «انامبتدا، افعال فعل ضمیر فاعل، کذا

کنایه خبر، ای مبتدا، هاتنیمیه، الرجل صفت خبر محذوف»

توضیح (در ترکیب ایها الرجل گفته شد خبر آن محذوف است

باید آنرا چنین فرض کرد «الرجل المذکور بجای ایها الرجل مبتدا و من ارید خبر محذوف

آن» (آن مرد ذکر شده که من اراده میکنم که مراد «انا» باشد) و ممکن است بهمین کیفیت

ایها الرجل را خبر گرفت برای مبتدای محذوف (من ارید) در هر دو صورت چون در قبل

جمله کاملی گذشته ایها الرجل جمله ایست در موضع حال که میتوان آنرا چنین تعبیر کرد

«انافعل کذا متخصفاً من بین الرجال»

۲- نَحْنُ نَفَعَلْنَا كَذَا أَيُّهَا الْعَصَابَةُ ترکیب: «نحن مبتدا، نفعل فعل ضمیر

فاعل، کذا کنایه در محل مفعول، ایها العصابة ترکیبش مانند

فوق است یا خبری است برای مبتدای محذوف «من نرید» یا مبتدا

است تحت این عنوان «العصابة المذکوره» و من نرید مقدر خبر باشد

در هر دو صورت جمله در موضع حال است باین عنوان نحن نفعل

متخصصین من بین الاقوام.

توضیح (ذکر اختصاص در این دو جمله برای بیان مقصود است

نظری به تعظیم یا تصغیر نیست - العصابة بمعنای جماعه است)

۳- اَنَا أَكْرَمُ الضُّعْفِ أَيُّهَا الرَّجُلُ ترکیب: «انامبتدا، اکرم فعل ضمیر فاعل خبر،

الضعف مفعول، ایها الرجل مخصوص (ترکیب همان است که در

جمله اول گفته شد)

توضیح - (این اختصاص در مقام تعظیم و تفاخر است میخواهد

بگوید من مختص و منفردم با کرام میهمان (اختص من بین الرجال با کرام الضیف -)

۴- اَنَا الْمَسْكِينُ أَيُّهَا الرَّجُلُ ترکیب: «انامبتدا، المسکین خبر، ایها الرجل

مخصوص ( ترکیب مانند قبل )

توضیح - ( این اختصاص در مقام تصغیر است میخواهد بگوید

من بین مردان مختص به مسکنه و ذلت هستم - (انما مختص بالمسکنه من بین الرجال)

۵- نحن العرب اسخی الناس ترکیب : « نحن مبتدا ، العرب مخصوص ،

منصوب بفعل مقدر اخص ، اسخی افعال التفضیل خبر مضاف الناس

مضاف الیه - در اسخی بواسطه یاء ضمه در تقدیر است »

توضیح ( در این جمله مخصوص اسم معرف بالف و لام است و در

مقام تفاخر و تعظیم گفته میشود )

۲- نحن معشر العلم نصلح الامه ترکیب : « نحن مبتدا ، معشر العلم مضاف و

مضاف الیه مخصوص ، نصلح فعل ضمیر فاعل ، الامه مفعول جمله خبر »

توضیح - ( در این جمله مخصوص اضافه شده است با اسم معرف بلام

این عنوان نیز در مقام تعظیم است )

۷- نحن آل یسین کرماء ترکیب : « نحن مبتدا ، آل یسین مضاف و مضاف الیه

مخصوص ، کرماء (جمع کریم) خبر برای مبتدا »

توضیح ( در این جمله اسم مخصوص « آل » مضاف است و کسب

تعریف از یسین کرده ، که لقب پیغمبر اکرم است بیان در مقام تعظیم است - آل یسین

را میتوان علم هم فرض کرد در این صورت اسم مخصوص اسم علم خواهد بود )

### بقیه منصوبات

۱- خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه ۲- اسم حرف مشبیهة بالفعل ۳- اسم لا و نفی جنس

موضوعات فوق را از جهت اینکه انفکاک آنها از اسماء مربوطه امکان نداشت

در مبحث مرفوعات شرح داده ایم رجوع شود به صفحات ۳۲ - ۳۸ - ۴۵ - ۵۹

در خصوص توابع هم قبلا تذکر داده ایم که در مبحث مجرورات عنوان میشوند

### پایان منصوبات

در مورد اختصاص باید توجه داشت بعضی اسماء هستند که با ضمائر اید یا عنی منصوب میشوند

## فصل چهارم مجرورات

### ۱ = «مجرور بحرف جر»

بطوریکه در فهرست کتاب اشاره شده مجرورات عبارتند از «مجرور بحرف جر - مجرور باضافه - تابع مجرور» در این مبحث که قسم اول «مجرور بحرف جر» مورد بحث ماست این معنارامیبایستی متذکر شویم که اصولاً حرف دارای معنای مستقلی نیستند ما همانطوریکه یک اسم یا یک فعل را در خارج از جمله نمیتوانیم معنا کنیم حرف را نمیتوانیم معنای کامل حرف ضمن جمله بدست میآید به همین جهت است که در تعریف کلمات (اسم - فعل - حرف) گفته اند: «اگر کلمه مستقلاً دارای معنایی بود بدون افاده زمان آن کلمه اسم است و اگر مستقلاً دارای معنایی بود با افاده زمان آن کلمه فعل است و اگر استقلاً متضمن معنایی نبود آن کلمه حرف است بنابراین حرف آن کلماتی هستند که مستقلاً دارای معنایی نیستند.

الكلمة ان دلّت علی معنی فی نفسها غیر مقترنة بزمان فهی الاسم وان اقتربت  
بزمان فهی الفعل وان لم تدل علی معنی فی نفسها بل فی غیرها فهی الحرف .

\* منجماً یا ذماً باینها میگویند ینصب علی التعظیم والاشتم - اینها را نباید با اختصاص اشتباه کرد در جملات ذیل اسما منصوبه باضمار آید یا اعنی منصوبند

۱- الحمد لله الحمید (ازید الحمید) ۲- مرت به البائس المسکین (اعنی البائس)

در جمله اول چون الحمید منصوباً ذکر شده نمیتوان آنرا صفت برای اللہ دانست صفت باید در اعراب با موصوف مطابق باشد بنابراین باید آنرا باضمار فعلی مناسب منصوب دانست در جمله دوم البائس را نیز نمیتوان برای ضمیر صفت گرفت زیرا برای ضمائر نمیتوان صفت آورد «ان الضماير لا توصف» ناچاراً باید آنرا باضمار فعلی منصوب دانست (اگر البائس مکسور میبود آنرا میتوانستیم بدل فرض کنیم) \*

ز مخشری میگوید اگر مستقلاً حرف دارای معنایی میبود فرقی مابین ضرب زید و ما ضرب زید نبود - (با فرض معنای استقلالی نفی «ما» به ضرب نمیرسید)  
 و از همین جهت است که حرف یا با اسم ذکر میشوند یا با فعل و من ثم لا ینفک  
 من اسم او فعل - گاهی ممکن است حرفی بعنوان نایب مناب جمله به تنهایی ذکر  
 گردد: سؤال میشود اقام زید مخاطب جواب میدهد نعم در اینجا نباید تصور کرد  
 که نعم مستقلاً مفید معناست چون بتنهائی ذکر شده، در این گونه موارد باید دانست  
 حرف نایب مناب جمله است مثلاً «قدم قام» در مبحث منادی هم گفته شد که بعضی حرف  
 ندا را نایب مناب ادعو میدانند.

موضوع دیگر اینکه اساساً بحث حرف در نحو مورد ندارد مادربه مباحث نحوی  
 از حرف بآن نظر بحث میکنیم که در مورد فعل بحث کردیم مافعل را عنوان کردیم از  
 نظر عمل آن که به عنوان فاعل و مفعول اسم را رافع و نصب داد حرف نیز مورد بحث ما  
 قرار میگیرد از این نظر که به بینیم معمول آن چه عنوانی دارد و همان مقداری هم که در  
 ترکیب بحث از اسم و فعل و حرف میشود برای اینست که موقعیت معمول آنها بدست  
 آید در مقدمه کتاب هم ضمن ذکر عوامل بعاملیت حرف اشاره شد.

### حروف میانی و حروف معانی

حروف را میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم کرد بیک قسمت حروفی که بنای  
 مفردات کلمات از آنها است (حروف هجائیه) و دیگر قسمتی که در عبارات کامل بین  
 مفردات کلمات ربط میدهند قسمت اول بنام حروف میانی و دوم بنام حروف معانی  
 خوانده میشوند کلیه حروفی که تا کنون بآنها برخورد کرده ایم از عامل و غیر عامل  
 و هم چنین حروف جری که اکنون مورد بحث ما است جزء دسته دوم یعنی حروف معانی  
 خواهند بود.

---

«و در مورد آیه شریفه «وامرأته حمالة الحطب» نصب حمالة بنا بر شتم است یا ضممار فعل آرید و  
 این وجه را در این آیه بهتر از سایر وجوه آن (خبر مبتدای محذوف یا صفت امری) میدانند - مراد از آن  
 ام جمیل زن ابولهب است.

### حروف جر یا حروف اضافه

در وجه تسمیه حروف جر نظریات مختلفی هست بعضی میگویند بآنها از این جهت حروف جر میگویند که معنای فعل را بسوی اسم میکشاند و بعضی میگویند چون در بعضی از افعال قوه بر ای رسیدن بمفعول کم است این حروف بافعال مدد میدهند که آنها بمفعول برسند:

وَمِنَ الْأَفْعَالِ أَفْعَالٌ ضَعُفَتْ عَنْ تَجَاوُزِ الْفَاعِلِ إِلَى الْمَفْعُولِ فَاحْتَأْتِ إِلَى أَشْيَاءٍ تَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى تَنَاوُلِهِ وَالْوَصُولِ إِلَيْهِ.

و نظر دیگر اینست همانطوریکه جوازم آخر فعل را معزوم میکنند و نواصب نصب میدهند این حروف هم از آن جهت که آخر اسم را مجرد میکنند بآنها حروف جر گفته میشود. جر از عبارات بصریب و خفض از عبارات کوفیبن است جر و خفض در این مورد هر دو بیک معنا است در وقتی هم که حرف جری از جلو اسمی کنده میشود و آن اسم منصوباً ذکر میگردد بآن منصوب نیز خافض گفته میشود.

وجه تسمیه حروف جر بحروف اضافه - اضافه مصدر باب افعال ثلاثی آن ضیف بمعانی مختلفی آمده است از جمله مال- عدل- خاف - حذر آنچه با موضوع بحث ما سازش دارد معنای توجه و نسبت و ضم است **أَضَافَ الشَّيْءُ إِلَى الشَّيْءِ : أَمَالَهُ - اسْتَدَاهُ - ضَمَّهُ** چون حروف توجه میدهند افعال را با اسماء و ضم میکنند آنها را باینها باین معنا که معنای افعال را با اسماء میرسانند حروف اضافه نامیده میشوند

و يَسْمِيهَا بَعْضُهُمْ حُرُوفَ الْأِضَافَةِ لِهُذَا الْمَعْنَى أَيْ تَضِيفُ الْأَفْعَالِ إِلَى الْأَسْمَاءِ أَيْ تُوَصِّلُهَا إِلَيْهَا

### تعداد حروف چاره و معانی آنها

باء تاء كاف و لام و و او مذمذ و خلا رب حاشامن عدا فی عن علی حتی الی ابن مالک کی - ولعل - ومتی رانیز جزء حروف جر ذکر کرده است و بنظر سیمویه لولا هم در ضمیر داخل شود چاره است **لولا ی - لولاک - لولا ه** جار و مجرورند البته این جار و مجرور متعلق به چیزی نیست و موضع این ضمائر نیز بنا بر اینکه ،



مبتدا هستند رفع است و خبر محذوف، قاعده این است بعد از لولا ضمیر مرفوع ذکر گردد مانند «لولا انتم لکنتم مؤمنین» نظر اخفش بهمین جهت بر خلاف است میگوید در امثله فوق لولا جاره نیست بلکه ضمیر مخفوض از ضمیر مرفوع نیابت کرده است یعنی (لولای از لولا انا)

$\begin{matrix} \text{ح} & \text{ت} & \text{ی} & \text{خ} & \text{ل} & \text{ا} & \text{ح} & \text{ا} & \text{ش} & \text{ا} & \text{ع} & \text{د} & \text{ا} & \text{ف} & \text{ی} & \text{ع} & \text{ن} & \text{ع} & \text{ل} \\ \text{۱} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} \end{matrix}$	$\begin{matrix} \text{ه} & \text{ا} & \text{ک} & \text{ر} & \text{و} & \text{ف} & \text{ال} & \text{ج} & \text{ر} & \text{و} & \text{ه} & \text{ی} & \text{م} & \text{ن} & \text{ا} \\ \text{۱} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} \end{matrix}$
$\begin{matrix} \text{و} & \text{ا} & \text{ل} & \text{ک} & \text{ا} & \text{ف} & \text{و} & \text{ا} & \text{ل} & \text{ع} & \text{ل} & \text{و} & \text{م} & \text{ت} \\ \text{۱} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} \end{matrix}$	$\begin{matrix} \text{م} & \text{ن} & \text{م} & \text{ن} & \text{د} & \text{ر} & \text{ب} & \text{ال} & \text{ل} & \text{ا} & \text{م} & \text{ک} & \text{ی} & \text{و} & \text{ا} & \text{و} & \text{ت} \\ \text{۱} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} & \text{۰} \end{matrix}$

### من و الی

فاعلی که فعلی را شروع میکند چنانچه آنرا اظهار بدارد ابتدای آنرا بامن و انتهای آنرا بالی عنوان میکنند من از منزل تا مدرسه رفتیم ذهبت من الی المدرسة این مسافت ابتدایش بامن و انتهایش بالی عنوان شده است حال چنانچه این مسافت یکجا در نظر گرفته شود بآن عنوان «غایة» داده شود درست تطبیق میکند با همان نظریکه نحویین از غایة دارند اینکه گفته میشود من برای ابتدای غایة است والی برای انتهای آن مقصود همین است الا اینکه گاهی مکانی است مانند مثال فوق گاهی زمانی است مانند این مثال روزه گرفتیم از صبح تا عصر صمت من الصبح الی المساء الاصل فی معنی «من» ابتداء الغایة المکانیة او الزمانیة و فی معنی «الی» انتهاء الغایة الزمانیة و المکانیة

استعمال من غالباً بهمین معنا است و از این نظر که تنها حرفی است که ظروف غیر متصرفه را (قبل - بعد - عند) مجرور میکند بآن ام الحروف و اصل الحروف میگویند و از همین جهت بحث آن مقدم بر همه حروف است.

«من» غیر از معنای فوق در معانی دیگری نیز استعمال شده که ذیلاً ضمن مثال بیان میگردد.

۱ - (بعضی) فمنهم من آمن ومنهم من كفر  $\frac{۲۵۴}{۳}$  ترکیب : «فاء عطف، منهم

جارو مجرور خبر مقدم ، من مبتدای مؤخر ، آمن فعل ضمیر فاعل ،  
واو عطف ، منهم جارو مجرور خبر مقدم ، من مبتدای مؤخر ، کفر  
فعل ضمیر فاعل ، «

**توضیح** (من در منهم اول و دوم هر دو تبعیض است باین معنا بعضی

از آن مردم کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی کسانی بودند که کافر شدند)

۲- (بیان جنس) و یلبسون ثیاباً بخضر آمن سندس واستبرق  $\frac{۲۱}{۱۸}$  ترکیب : «واو

عطف ، یلبسون فعل ضمیر فاعل ، ثیاباً مفعول ، خضر اَصْفَت ، من سندس  
جارو مجرور ، واو عطف ، استبرق عطف به سندس ، «

**توضیح** (من در سندس برای بیان جنس است و بهمین جهت آنرا

ترجمه می‌کنیم لباس از جنس سندس و استبرق در بر می‌کنند)

۳- (تعلیل) مما خطیئاتهم اغرقوا  $\frac{۴۵}{۷۱}$  ترکیب : «مما جارو مجرور ، خطیئات

مجرور به من مضاف اضافه به هم ، هم مضاف الیه ، اغرقوا فعل مجهول  
ضمیر نایب فاعل ، «

**توضیح** - (مادر جمله فوق زائده است و برای تأکید ذکر شده است

صورت واقعی جمله فوق اینست «من خطیئاتهم اغرقوا» و چون من مفید معنای تعلیل است  
آنرا باید معنا کرد بواسطه گناها نشان غرقه گشتند .

۴- (بدل) ارضیتهم بالحیوة الدنیا من الاخرة  $\frac{۴۸}{۹}$  ترکیب : «همزه استفهام ،

رضیتهم فعل ضمیر فاعل ، بالحیوة جارو مجرور ، دنیا مضاف الیه ،  
من الاخرة جارو مجرور ، «

**توضیح** - (من در جمله فوق مفید معنای بدل است و بهمین جهت آنرا

معنا می‌کنیم آیا بجای آخرت بزندگی دنیا مایل و راضی گشتید ؟)

۵- (مرادف معنای عن) فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله  $\frac{۴۲}{۴۹}$  ترکیب : «فاء

عطف ، ویل مبتدا ، خبر محذوف ، للقاسیة جارو مجرور ، قلوب  
فاعل برای قاسیة مضاف ، هم مضاف الیه ، من ذکر جارو مجرور ، اضافه

به الله، الله مضاف اليه ،»

**توضیح** (در جمله فوق قاسیه اسم فاعل قلوب را بعنوان فاعل مرفوع نموده - ومن مرادف است بامعناى عن وبهمین جهت آنرا معنایمکنیم وای بر قلوبی که آنها را قساوت گرفته و از ذکر خدا غافل شده اند . )

۶- (مرادف معنای فی) **اِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ**  $\frac{۹}{۶۳}$  ترکیب : « اذا

زمانیه ، نودی فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، للصلاة جار و مجرور مفعول له ، من يوم جار و مجرور اضافه به جمع، جمع مضاف اليه ، «  
**توضیح** ( در آیه شریفه فوق من را میتوان بمعنای «فی» گرفت

هنگامیکه خوانده شدید برای نماز در روز جمعه)

۷- (زائده) **وَمَا تَسْقِطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا**  $\frac{۵۹}{۶}$  ترکیب : « و او عطف ، ما نافیه ،

تسقط فعل ، من زائده ، ورقة لفظاً مجرور به من ، محلاً مرفوع فاعل ، الا اداة حصر ، يعلمها فعل فاعل مفعول ، « (۱)

### الى

۱- (انتهای غایبه زماناً) **ثُمَّ اَتَمُوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ**  $\frac{۱۸۷}{۳}$  ترکیب : « ثم حرف عطف ،

اتموا فعل ضمیر فاعل ، الصيام مفعول ، الى اللیل جار و مجرور ، «  
**توضیح** (الی در آیه فوق مقابل من است گفته شد من برای ابتدای

غایه، والی برای انتهای غایبه است)

۲- (انتهای غایبه مکاناً) **مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى**  $\frac{۱}{۱۷}$  ترکیب

« من المسجد الحرام جار و مجرور ، الى المسجد الاقصى جار و مجرور ،  
حرام واقصی برای مسجدین صفت هستند الا اینکه فعلاً با ذکر این  
صفات عنوان علمیت پیدا کرده اند »

**توضیح** (سیر از مسجد الحرام یعنی از مکه معظمه تا مسجد اقصی یعنی

(۱) من در وقتی زائد است که در جلو اسم نکره قرار بگیرد و آن اسم فاعل یا مفعول یا مبتدا باشد البته با این شرط

که مقدم باشد جمله رانفی - نهی - یا استفهام «بهل» مثال زائده در قسم اول گذشت «شماره ۷»

مثال از قسم دوم ۱ - هل رأيت من رجل - مثال قسم سوم ۲ - هل بلغ من مقر

بیت المقدس غایه است که من برای ابتدای آن والی برای انتهای آن ذکر شده با توجه  
باینکه این غایه مکانی است)

۲- (مرادف معنای مع) لا تأکوا اموالهم الی اموالکم  $\frac{۴}{۴}$  ترکیب: «لأناهیة»

تأکوا فعل ضمیر فاعل ، اموال مفعول ، هم مضاف الیه ، الی اموال جار  
ومجرور ، کم مضاف الیه ،

توضیح (الی در این آیه بمعنای مع باشد باید آنرا چنین ترجمه کرد

اموال ایشان را با اموال خود نخورید)

۴- (تبیین) قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه  $\frac{۴۳}{۱۳}$  ترکیب: «قال

فعل ضمیر فاعل ، رب منادی (حرف ندای آن محذوف است) کسره

دلیل بر حذف یاء، السجن مبتدا احب خبر، الی جار ومجرور، مما جار

و مجرور، یدعو فعل، نون و قایه یاء مفعول ، الیه جار ومجرور ،

توضیح - (تبیین در این جمل امر ادین است که الی مبین فاعلیت مجرور

خود میباشد و این موضوع یا بعد از فعل تعجب است یا فعل التفضیل و بهمین مناسبت در آیه

فوق مجرور الی را فاعل گرفته و جمله را چنین ترجمه میکنیم بوسف  $\frac{۴۳}{۱۳}$  گفت ای

پروردگارا من زندان را من از آنچه این گروه مرا بدان دعوت میکنند دوست تر میدارم)

۵- (مرادف معنای لام) قالوا نحن اولوا قوه و اولوا بأس شدید و الامر

الیك  $\frac{۴۳}{۲۷}$  ترکیب: «قالوا فعل ضمیر فاعل ، نحن مبتدا ، اولوا

قوه مضاف و مضاف الیه خبر ، و اولوا بأس خبر بعد از خبر ، شدید

صفت ، و اعطف ، الامر مبتدا ، الیک جار ومجرور خبر»

توضیح (قوم بقیس گفتند ما صاحبان قوه و قدر تیم با این وصف اختیار

کار از صلح و جنگ برای تو است (الی بمعنای لام ترجمه شد) ما کار را بتو وامیگذاریم)

### حتمی

۱- چاره بمنزله الی ۲- عاطفه بمعنی و او ۳- حرف ابتداء

در مورد حتمی و کلامه بعد از آن نظریه نحویین مختلف است سببویه و خلیل میگویند

اسم بعد از حتی مجرور است به سبب حتی زیرا حتی حرفی است از حروف جاره .

کسانی میگویند جر بعد از حتی بواسطه اضمار الی میباشد .

فراء آنرا عملی از عوامل افعال دانسته و از نظر فراء حتی مانند کی وان از عوامل

افعال است البتة نه بآن وجهی که عملش هم ملازم با افعال باشد زیرا در جمله مانند ،

سرت حتی ادخلها عملی ندارد و میگوید در وقتیکه نیابت از الی نماید اسماء را مجرور

میکند در واقع حتی جاره از نظر فراء نایب مناب الی است .

باین نظر ایراد میکنند و میگویند فراء معنی اصلی حتی را با نظر خود ابطال

نموده زیرا اسم مجرور بعد از حتی که داخل در حکم ما قبل و از جمله آن است با

نظر فراء مفهومی ندارد میتوان در این جمله : قاتلت السباع حتی الاسود گفت اسم

مجرور بعد از حتی داخل در حکم ما قبل نیست ذکر حتی در این مورد برای اینست که

مفید این معنا باشد (من نه تنها قتالم با درندگان بود بلکه با شیران هم مقاتله کردم)

در این مورد بجای حتی میتوان الی گذارد !

مؤلف - شاید نظر فراء از نیابت از الی در جملاتی است که ما بعد حتی در حکم

ما قبل نیست بدیهی است در این جمله : ان فلاناً لیصوم الايام حتی یوم الفطر - اسم

بعد از حتی در حکم ما قبل نیست در این مورد میتوان حتی را نایب از الی و بمعنای

آن گرفت باری این گفتگو هادر مورد معنای اول حتی است که نازل بمنزله الی میباشد

اما در مورد معنای دوم که نازل بمنزله واو عطف است بحثی نیست بمانند اسم بعد از واو

اسم بعد از حتی در حکم ما قبل است .

۱- قام القوم حتی زید ۲- رایت القوم حتی زیداً ۳- مررت بالقوم حتی زید

(در جمله اول زید عطف به فاعل و در دوم عطف به مفعول و در سوم عطف به مجرور

است یعنی در اول فاعل دوم مفعول و سوم مجرور است)

در مورد معنای سوم نیز اختلافی نیست زیرا کلام بعد از حتی در این موقع از حکم

ما قبل مقطوع و حتی بمنزله حرف ابتداء میباشد یعنی بمانند حروف ابتداء جمله ما بعد

آن یا مبتدا و خبر و یا فعل و فاعل است .

### نمونه چند از عمل حتی

چاره	باطنه	استینافیه
۱	۱	۱
اسلمت حتی ادخل الجنة . مات الناس حتى الانبياء . حتى اذا جاء امرنا		
۲	۲	۲
ضربت القوم حتى زيد . دخلت البلاد حتى الكوفة . فوا عجباً حتى كليب تسبني		
۳	۳	۳
سلام هي حتى مطلع الفجر . قدم الحاج حتى المشاة . ركب القوم حتى الامير		
۴	۴	۴
فذرهم في غمرتهم حتى حين . جائني القوم حتى انت . وزلزوا حتى يقول الرسول		
۵	۵	۵
سرت حتى تغيب الشمس . اعجبني الجارية حتى حديثها . سرت حتى ادخلها		
۶	۶	۶
اكلت السمكة حتى رأسها . اكلت السمكة حتى رأسها . اكلت السمكة حتى رأسها		
۷	۷	۷
لا افعل حتى تفعل	۷	يعلمه حتى فاق في العلوم

### توضیحات

- ۱- حتی بدو معنای دخول خود را میجوړوړ می‌کند ۱- بمعنای الی ۲- بمعنای کی در وقتیکه بمعنای کی باشد باید حتماً صدر مؤول میجوړوړ باشد در وقتیکه بمعنای الی باشد احتیاجی باین معنایست بهمین جهت تقدیر جمله اول کی ادخل الجنة است و پنجم الی غیاب الشمس ۲- بندرت حتی بمعنای الا هم استعمال میشود در جمله هفتم مفید معنای الا میباشد - در واقع حتی جاره استعمالش در اسماء ، غایة - تعلیل - والا است ،
- ۳- سزاوار است میجوړوړ حتی موقت باشد در جمله هم که غیر موقت است مانند جمله چهارم بموقت تأویل میشود .
- ۴- مدخول حتی ممکن است جزء ما قبل (مثال ۶) و ممکن است متصل بما قبل باشد - «نمت البارحة حتى الصباح»
- ۵ - حتی برای مدخولش ممکن است افاده قوه و ممکن است افاده ضعف نماید (جمله ۱- و جمله ۳ ردیف دوم)

- ۶ - در وقتیکه حتی عاطفه باشد بر ضمیر داخل میشود جمله چهارم ردیف دوم در مورد اول بندرت است (فتی حتاك)
- ۷ - در قسم سوم حتی (استینافیه) خبر مبتدا باید از جنس فعل مقدم باشد مثلاً در جمله سوم باید گفت الامیر را کب .
- ۸ - مراد از استیناف نه این است که بعد از آن مبتدا و خبر باشد بلکه مقصود این است جمله مستأنفه باشد یعنی ارتباطی بماقبل نداشته باشد در این صورت ممکن است مدخول حتی جمله اسمیه و یا فعلیه بوده باشد.
- ۹ - در وقتیکه مدخول حتی فعل مضارع باشد تعیین آن از جاره و استینافیه مشکل است معمولاً جاره فعل مستقبل و استینافیه حال یا مؤول بحال است اما در وقتیکه ماضی باشد استینافیه است (مثال ۷-)
- ۱۰ - در وقتیکه مدخول حتی کلمه باشد که حرف ابتداء باشد ( جمله ۱ - «اذا» ) حتی استینافیه است .

### خَلا = حَاشَا = عَدَا

در مورد این سه کلمه از جهت اینکه متضمن معنای استثناء هستند قبلاً در باب استثناء بحثی شده و چون بعنوان جاره مدخول خود را مجرور هم میکنند در این موقع که بحث حرف جاره بمیان است باید از آنها نیز ذکر بشود .

بطور کلی در مورد اینکه این سه کلمه میتوانند بعنوان جاره مدخول خود را مجرور کنند اختلافی نیست : و در اینکه خَلا و عَدَا از جهت اینکه «ما» مصدریه در آنها داخل میشود و میتوانند مدخول خود را بعنوان مفعولیت منصوب کنند بحثی نیست صحبت در کلمه حَاشَا است که از نظر سیبویه حرف است «وَلَمْ يَحِكْ سِيبُويه فِي حَاشَا الْاِبْر» و میگوید اگر حَاشَا فعل میبود مانند عَدَا و خَلا ما مصدریه در آن داخل میشد و می توانستیم بگوئیم اَتَانِي الْقَوْمُ مَا حَاشِي زِيداً چون گفته نشده پس فعل نیست ، دیگران برای حَاشَا سه وجه ذکر کرده اند ۱- وجه فعلی ۲- وجه حرفی بمنزله الا ۳- وجه اسمی .

مثال از هر سه وجه

« وجه حرفی »

۱- اتانی القوم خلازید      ۲- قام القوم حاشازید      ۳- ذهب القوم عدازید

« وجه فعلی »

۱- صبر القوم خلازیداً      ۲- لقی القوم حاشازیداً      ۳- جائی القوم عدازیداً

« وجه اسمی »

۳۱ / ۱۳ وقلن حاش لله ما هذا بشر ان هذا الاملك كريم (۱)

ترکیب : « واوعطف ، قلن فعل ضمیر فاعل ، حاش تنزیهیه ، لام زائده ، الله مجرور بلام ، ما مشبیهة بلیس ، هذا اسم ما ، بشر آخر ، ان نافیة ، هذا مبتدا ، الاداة حصر ، ملک خبر ، کریم صفت ، » (۲)

فی

حرف جر « فی » در مواردی مختلف مورد استعمال دارد در یکی از آن موارد معنای ظرفیت است در معنای ظرفیت ممکن است استعمال آن بحقیقت و ممکن است استعمال آن بمجاز باشد همانطوریکه مادر زبان فارسی هم میگوئیم آب در کوزه است و این خانه در دست من است و در واقع بحقیقت ( جمله اول ) و بمجاز ( جمله دوم ) استعمال میکنیم در زبان عربی نیز اگر بگوئیم ۱- الرجل فی الدار ۲- الماء فی الكأس ۳- التلامیذ فی المدرسه « فی » را در این جملات بمعنای حقیقی خود استعمال کرده ایم زیرا دار- کاس- مدرسه- در حقیقت عنوان ظرفیت دارند اما اگر گفتیم ۱- النجاة فی الصدق ۲- فی الله شك ۳- واکم فی القصاص حیاة « فی » را در این جملات بمعنای مجازی استعمال کرده ایم زیرا مجرور فی در این جملات در حقیقت عنوان ظرفیت ندارند .

(۱) زنان مصر از فرط تعجب گفتند منزه است خدای متعال از صفت عجز ، این جوان از جنس آدمی نیست این نیست مگر فرشته بکمال و جمال -  
 (۲) « ان » یکی از ادوات نفی است و بمانند « ما » در نفی حال مورد استعمال دارد داخل در جمله اسمیه و فعلیه هر دو میشود

« ان الحكم الا لله » \*

« ان يتبعون الا الظن »



### معانی دیگر «فی»

۱- (مصاحبه) جاء في القوم (آمد بمعیت قوم) ترکیب: «جاء فعل ضمیر فاعل،

فی القوم جار ومجرور»

۲- (تعلیل) قتل في ذنبه (بعلت گناهش کشته شد) ترکیب: «قتل فعل مجهول ضمیر

نایب فاعل، فی ذنب جار ومجرور، ها مضاف الیه»

۳ (مقایسه) ما علمي في بحرہ الاقطرة (علم من در دریای او نیست مگر قطره ای)

ترکیب: «ما نافیہ، علمی مضاف ومضاف الیه مبتداء، فی بحر جار ومجرور،

ها مضاف الیه، الاداة حصر، قطرة خبر»

۴- (مرادف معنای با) انت بصير في عملك (تو بینائی بکارت) ترکیب: «انت مبتداء،

بصير خبر، فی عمل جار ومجرور، کاف مضاف الیه»

۵- (مرادف معنای الی) رديده في جيبه (دستش را بسوی جیبش برد) ترکیب: «

رد فعل ضمیر فاعل، یده مضاف ومضاف الیه مفعول، فی جيبه جار

ومجرور، هاء مضاف الیه»

۶- (مرادف معنای من) مضت علي ثلاثة اشهر في ثلاث سنين (بر من سه ماه از سه

سال گذشته) ترکیب: «مضت فعل، علی جار ومجرور، ثلاثة فاعل،

اشهر تمیز، فی ثلاث جار ومجرور، سنين تمیز .

### عن

حرف جر «عن» در دو وجه مورد استعمال دارد يك وجه آن معنای اسمی است و يك

وجه آن معنای حرفی است در وجه اول بمعنای جانب استعمال شده و اکثراً با حرف جر

«من» ذکر میگردد مانند .

انا جلست من عن يمين الملك

هو جالس من عن يسار الخليفة

\* در مورد «ان» نظر سیبویه اینست که ان جز نفی عملی ندارد در جمله اسمیه مدخول آن مبتداء و خبر است. نظر عدده دیگر این است که بمانندما «ما مشبهة بليس» رفع باسم میدهد و رفع به خبر «ترکیب در آیه صفحه قبل نظر سیبویه رعایت شده»

و در وجه دوم معنای آن بشرح زیر است .

۱- (مجاوزه) **تَرَحَّلَ عَنِ مَكَانٍ فِيهِ ضَمِيمٌ** ترکیب: ترحل فعل ضمیر فاعل، عن مکان

جار و مجرور متعلق به ترحل، فيه جار و مجرور خبر مقدم، ضمیم  
مبتدای مؤخر «

ترجمه ( از مکانی که در آن بعدل رفتار نمیشود یای بیرون نه

- تجاوزکن -

۳- (بدل) **وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا** ترکیب: « و او عطف، اتقوا

فعل ضمیر فاعل، یوماً مفعول، لانافیه، تجزی فعل مجهول نفس  
نایب فاعل، عن نفس جار و مجرور، شیئاً مفعول «

ترجمه (تقوی پیشه کنید و بر حذر باشید از آن روز که در پیش

است و کسی را در آن روز اختیاری نیست که عهده دار امر دیگری گردد)

۳- (تعلیل) **مَا فَعَلَ ذَلِكَ إِلَّا عَنِ اضْطِرَارٍ** ترکیب: «مانافیه، فعل فعل ضمیر فاعل،

ذالك مفعول، الا اداة حصر، عن اضطرار جار و مجرور «  
ترجمه (او نکرد اینکار را مگر بواسطه اضطرار)

۴- (مرادف بعد) **قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَ نَادِمِينَ** ترکیب: «قال فعل ضمیر فاعل،

عما قلیل جار و مجرور (مازائده) لام تأکید، لیصبحن از افعال ناقصه،  
ضمیر اسم آن، نادمین خبر، «

ترجمه (خدای تعالی فرموده بد کاران پس از اندک زمانی از کردار

زشت خود پشیمان خواهند شد)

۵- (مرادف علی) **أَحْبَبْتُ الْإِحْسَانَ إِلَى الْفُقَرَاءِ عَنْ كَثْرَةِ الصَّلَاةِ** ترکیب: «احببت

فعل ضمیر فاعل الاحسان مفعول، الی الفقراء جار و مجرور،  
عن كثرة جار و مجرور، الصلاة مضاف الیه «

ترجمه (من احسان بفقراء را بر كثرة صلاة دوست تر میدارم)

## علی

حرف جر «علی» در معنای استعمال، بطور حقیقت و بطور مجاز هر دو استعمال میشود اگر بگوئیم:

هو صعد علی المنبر      له علی الفدرهم

«علی» را در جمله اول بحقیقت و در دوم بمجاز در معنای استعمال استعمال کرده ایم در غیر این معنادر معانی دیگری نیز مورد استعمال دارد از جمله:

۱- (مصاحبه) بذل المال علی فقره ترکیب: «بذل فعل ضمیر فاعل، المال

مفعول، علی فقره جار و مجرور هاء مضاف الیه،

ترجمه (با وجود فقرش مال را بخشید)

۲- (مرادف معنای عن) رضی علیہ ترکیب: «رضی فعل ضمیر فاعل، علیہ جار

و مجرور.

ترجمه (از او راضی گشت)

۳- (تعلیل) علام تضر بنی ترکیب: «علام جار و مجرور، تضر فعل ضمیر فاعل

نون وقایه یاء مفعول

ترجمه (بچه علت مرا میزنی)

۴- (مرادف معنای فی) دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها ترکیب: «دخل

فعل ضمیر فاعل، المدینة مفعول، علی حین جار و مجرور، مضاف

غفلة مضاف الیه، من اهل جار و مجرور، هاء مضاف الیه»

ترجمه (داخل در آن شهر شد در وقتی که اهلش غافل بودند)

۵- (مرادف معنای باء) حقیق علی ان لا اقول ترکیب: «حقیق خبر برای

مبتدای محذوف، (هذا) علی جار، ان ناصبه، لانا فیه، اقول فعل

ضمیر فاعل، جمله تأویل بمصدر»

ترجمه (این سزاوار است به نگفتن من)

۶- (استدراك يعنى مرادف معنای لیکن)

- ۱- بـ كل تداوینا فلهم یشف ما بنا  
 ۲- علی ان قرب الدار خیر من البعد  
 ۳- علی ان قرب الدار لیس بنافع  
 ۴- اذا كان من تهواه لیس بذی ود

۱- بهر چه ما را مداوا کرد در دردمان سکین نیافت . ۲- لیکن آنچه مسلم است قرب  
 و ملازم آستان بودن بهتر از کناره گیری است . ۳- اگر چه ملازم بودن هم نفعی نخواهد  
 بخشید . ۴- اگر معشوق نسبت به عاشق خود اظهار محبتی نکند . (۱)  
 تذکر - گاهی ممکن است علی بطور اسم استعمال گردد در این صورت حرف  
 جر «من» در آن داخل شده و بمعنای «فوق» خواهد بود . (۲)

### مذ و مند = رب

راجع به دو کلمه مند و مذ در پاورقی صفحه ۹۲ مشروحاً بحث شده است اما در  
 خصوص رب باید گفت بین نحویین در اینکه آیا این کلمه اسم است یا حرف اختلاف است  
 عده میگویند حرف است و دلیل آنها متکی است باین معنا که رب نقیض کم است از  
 جهت معنی کم برای تکثیر است رب برای تقلیل از کم خبر داده میشود از رب نمیتوان  
 خبر داد کم اسم است رب حرف .

۲- در کم حرف جر داخل میشود در رب حرف جر داخل نمیشود در دنبال کم فعل  
 ذکر میگردد در دنبال رب جز اسم نمیتوان ذکر کرد وضع اول مختص با اسماء است  
 وضع دوم مختص بحروف بنا بر این کم اسم است و رب حرف کسائی و تابعین او که  
 نظری مخالف نظر فوق دارند میگویند رب اسم است و دلیل آنان متکی است باینکه  
 از بعض عرب شنیده شده که گفته اند «رب رجل ظریف» (برفع صفت و موصوف) ظریف  
 را خبر از رب گرفته اند. دلیل دیگر آنان این است که حرف معمولاً در وسط جمله ذکر  
 میشوند چون رب در صدر جمله است پس اسم خواهد بود بهر حال آنچه مورد قبول  
 است و جمهور آنرا پذیرفته اند نظر اول است .

که يك سرمهر بانی درد سربى

(۱) با باء یکوید چه خوش بی مهر بانی هر دوسر بی

(۲) نهضت من علیه «من فوقه»

### مدخول رب و حالات آن

۱- رُبَّ خَطِيبٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ مَجَلًا مَرْفُوعٍ مَبْتَدَأٍ ، رُبَّ رَجُلٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ مَجَلًا مَرْفُوعٍ مَبْتَدَأٍ ، ابوه مضاف  
فصیح صفت، نبیخ فعل ضمیر فاعل فینا جارو مجرور و مضاف الیه مبتدا، قائم خبر

۲- رُبَّ رَجُلٍ ابُوهُ قَائِمٌ  
رُبَّ رَجُلٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ ، رُبَّ رَجُلٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ مَجَلًا مَرْفُوعٍ مَبْتَدَأٍ ، ابوه مضاف

۳- رُبَّ وِزِيرٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ ، خَطِيبٌ صِفَتٌ حَادِثَةٌ فَعَلٌ فَاعِلٌ مَفْعُولٌ ، وَاو حَالِيهِ ، هُوَ مَبْتَدَأٌ ، اخْفَضَ خَبْرَ مَنْكَ جَارٍ وَمَجْرُورٍ ،  
رُبَّ وِزِيرٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ ، خَطِيبٌ صِفَتٌ حَادِثَةٌ فَعَلٌ فَاعِلٌ مَفْعُولٌ ، وَاو حَالِيهِ ، هُوَ مَبْتَدَأٌ ، اخْفَضَ خَبْرَ مَنْكَ جَارٍ وَمَجْرُورٍ ،

۴- رُبَّ رَجُلٍ صَالِحٍ لَقِيَتْ  
رُبَّ رَجُلٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ مَجَلًا مَرْفُوعٍ مَبْتَدَأٍ ، صَالِحٌ صِفَتٌ ، لَقِيَتْ فَعَلٌ فَاعِلٌ

۵- رُبَّمَا الْخَلِيلُ مَقْبِلٌ  
رُبَّ جَارٍ مَا كَافَهُ ، الْخَلِيلُ مَبْتَدَأٌ ، مَقْبِلٌ خَبْرٌ

۶- رُبَّمَا ضَرْبَةٌ بِسَيْفٍ صَقِيلٍ  
رُبَّ ضَرْبَةٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ (مَازِيْدَةٌ) مَجَلًا مَرْفُوعٍ مَبْتَدَأٍ ، بِسَيْفٍ جَارٍ وَمَجْرُورٍ خَبْرٌ صَقِيلٌ صِفَتٌ

۷- رُبَّهُ رَجُلًا قَدْرًا اِيْت  
رُبَّهُ جَارٍ وَمَجْرُورٍ ، رَجُلًا تَمِيْزٌ مَجَلًا مَرْفُوعٍ مَبْتَدَأٍ ، اِيْت فَعَلٌ فَاعِلٌ قَد تَحْقِيْقِيْهِ

۸- رُبَّهُنَّ جَوَارٍ قَد مَلِكْت  
رُبَّهُنَّ جَارٍ وَمَجْرُورٍ ، جَوَارٍ تَمِيْزٌ ، قَد تَحْقِيْقِيْهِ مَلِكْت فَعَلٌ ضَمِيْرٌ فَاعِلٌ

### توضیحات

۱- در جمله اول چون بعد از رب فعل لازم ذکر شده رب و مجرورش در محل رفع است بنا بر این که مبتدا باشد و جمله بعد خبر .

۲- در جمله دوم بعد از رب و مجرورش جمله اسمیه مبتدا و خبر واقع شده این مبتدا و خبر در محل رفع است تا خبر باشد برای رب رجل .

۳- در جمله سوم چون بعد از رب فعل متعدی با مفعول ذکر شده رب و مجرور آنرا میتوان محلا مرفوع گرفت بنا بر این که مبتدا باشد و میتوان منصوب گرفت بنا بر اشتغال .

۴- در جمله چهارم چون فعل متعدی بدون مفعول بعد از مجرور رب ذکر شده رب رجل در محل نصب است تا مفعول بوده باشد .

۵- در جمله پنجم «ما» کافه در رب داخل شده و از عمل بازمانده جمله بحال اصلی خود مبتدا و خبر باقیست \*

۶- در جمله ششم «ما» زائده در رب داخل شده مجرور رب بحال جری باقیست \*

۷- در جمله هفتم ضمیر بر رب داخل شده «دخول ضمیر بر رب بندرتست» در این حال اسم منصوب تمیز است و چون بعد از آن فعل متعدی غیر مشغول بضمیر واقع شده ربه رجلا بعنوان مفعولیت در محل نصب است \*

۸- در جمله هشتم همان ضمیر بطور جمع ذکر شده ذکر تشبیه و جمع این ضمیر از نظر کوفیون است دیگران این را جایز نمیدانند میگویند این هاء باید در حال مفرد باشد و بهمین جهت آنرا هاء موحده مینامند \*

۹- کلمه رب باید در صدر کلام واقع شود مجرور و نعت مجرور هم باید نکره بوده باشد و اگر بعد از آن هم جمله فعلیه ذکر گردد باید فعلش ماضی باشد و اگر احيانا مضارع ذکر شود مؤول بماضی خواهد بود ربما يودا الذين كفر والو  
كانوا مسلمين (۱)

۱۰- ذکر هاء موحده در رب «مثال ۷» برای تعظیم و تفخیم است این ضمیر را ضمیر مجهول گویند زیرا مرجعی در قبل ندارد در مخشری این ضمیر را ضمیر تنکیر میگویند \*

۱۱- رب استعمالش هم در تقلیل است و هم در تکثیر جماعتی معتقدند استعمالش بمعنای اول بیشتر است و عده ای میگویند بمعنای دوم تَرِدُ لِلتَّكْثِيرِ كَثِيرًا وَ لِلتَّقْلِيلِ قَلِيلًا.

۱۲- رب را بلغات مختلف ضبط کرده اند ۱- رب ۲- ربه ۳- ربما ۴- ربتما بضم راء و بفتح ، بتشدید و بتخفیف \*

### لام جار

لام مفرده سه قسم تقسیم میشود: ۱- لام عامل جر ۲- لام عامل جزم ۳- لام غیر عامل

(۱) ربما (بتخفیف باء) چه بسا اوقاتی که بر کفار بگذرد (یا گذشته باشد) و آرزو کنند ایکاش ما مسلمان میبودیم لام عامل جزم همان لام امر است که بر افعال مضارع داخل شده و آخر آنها امر مجزوم میکنند «لیضرب» \*

قسم اول که مورد بحث است با اسما عظام هر مکسور است «لزید» ، با ضمایر مفتوح «لک» (بایاء متکلم مکسور است «لی») و بمعانی زیادی استعمال شده از جمله:

۱- (اختصاص) **الْمَالُ لِزَيْدٍ (ملکی) الْجَلُّ لِلْفَرَسِ الْجَنَّةُ لِلْمَوْمِنِ وَالْإِبْنُ لِزَيْدٍ**

( غیر ملکی )

۲- (لام عاقبة) **لِدُوا لِلْمَوْتِ وَأَبْنَاوَا لِلْخَرَابِ** (بزائید برای مردن و بسازید

برای خراب شدن)

۳- (تعلیل) **ضُرِبَتْهُ لَلتَّأْدِيبِ** (باینجهت او را زدیم که ادب آموزد)

۴- (استحقاق) **الْحَمْدُ لِلَّهِ -- الْمَلِكُ لِلَّهِ -- الْعِزَّةُ لِلَّهِ -- وَالْأَمْرُ لِلَّهِ --**

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ

۵- (مرادفالی) **سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ** (خدا بسوی کسی که او را ستایش کند

توجه مینماید)

۶- (مرادفعلی) **وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ** (گریبان بر روی بسجده افتند)

۷- (زائده) **وَأَذْبُوا نَالًا بِرَاهِمِمْ مَكَانَ الْبَيْتِ** (ای محمد «ص» بیاد آور که

جای دادیم ابراهیم **رَأَيْتُكَ** را در موضع خانه کعبه)

۸- (تبلیغ) **قُلْتُ لَهُ -- أَذْنُ لَهُ -- فَسَرْتُ لَهُ**

۹- (تعديه) **مَا أَشَدَّ حُبَّ زَيْدٍ لِعَمْرٍو** (چقدر زید عمر و را دوست میدارد)

۱۰- (قسم) **لِلَّهِ لِأَفْعَالِنِ هَذَا** (بخدای قسم هر آینه ایننگار را می کنم)

تساویات

\* لام غیر عامل آن لامی است که بیوسته مفتوح است و باقسام ذیل تقسیم شده است  
۱- لام ابتداء که مؤکد مضمون جمله است و معمولاً در دومورد ذکر میگردد ۱- در مبتدا ۲- بعد ازان (مکسور)  
(۱) لا تَمُوتُ أَشَدَّ رَهْبَةً (شما همواره در «ن» است و «ن» را «ن» است و «ن» را «ن» است و «ن» را «ن» است)  
(۲) ان زبى لسمع الدعاء  
۲- لام زائده که این نیز بیشتر در دو مورد ذکر میگردد ۱- در خبر مبتدا ۲- در خبر ان (مفتوحه)  
۳- لام جواب (جواب لو - جواب لولا - جواب قسم)  
(۳) «جواب» «لولا» «جواب قسم»

۱۱- (صیوره) **وَوَلَدَ الْإِنْسَانَ لِحَيَاتِهِ أَبَدِيَّةً** (عاقبت اینست که انسان برای حیوة ابدخلق شده است)

۱۲- (مرادف بعد) **اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ** (برپای دار نماز را بعد زوال ظهر یعنی در وقت تمایل آفتاب بغرب)

۱۳- (مرادف من) **سَمِعْتُ لَهُ صُرَاخًا** (از او صدای ناله شنیدم)

۱۴- (تعجب) **يَا لَمَاءٍ وَيَا لَعَشْبٍ** (چقدر آب و چقدر گیاه)

= گمی =

نظر نحویین در مورد کی مختلف است زیرا هم بر اسم داخل میشود هم بر فعل در آن موقع که بر اسم داخل شده با تفاق حرف جر است «کیمه» کی مابوده است .  
در آن موقع که بر فعل داخل میشود دو نظر هست اگر همراه بالام باشد **جِئْتُ لَكَ تَقَوْمَ** آنرا ناصبه میدانند و اگر بدون لام باشد **جِئْتُ كَيْ تَقَوْمَ** هر دو وجه آنرا (ناصبه و جاره) صحیح میدانند و از اینجهت که متضمن معنای لام تعلیلست آنرا مرادف بالام گرفته اند و از آنجهت که مدخول خود را تاویل بمصدر میبرد آنرا بمنزله ان مصدریه گرفته اند بهر حال خلاصه نظریه ها بقرار ذیل است .

۱- اخفش میگوید «کی» در تمام موارد جاره است و نصب فعل بواسطه ان مقدر است .

۲- کوفیین گویند ناصبه است همیشه .

۳- ابن سراج نظرش اینست که ناصبه است و دخولش بر کلمه ما بواسطه مشابهت بالام است .

۴- دیگران میگویند حرفی است مشترك جاره است در موردی مانند

(۴) - لام داخله بر اداة شرط «ان» که بنام لام موطئه خوانده شده «لئن اخرجوا لا یخرجون معهم»

(۵) - لام ملحقه باسماء اشاره برای بعد - «ذلك - ذالك»

(۶) - لام ال «الرجل»



«کیما» «کیمه» و ناصبه است در موردی مانند جِئْتُ لِكِي تَقَوْمَ = جِئْتُ لَان تَقَوْمَ (آمدم تا که برخیزی)

و جاره است بوجهی مانند «جِئْتُ كِي تَكْرِمَنِي = جِئْتُ لِاَكْرَامِك» (برای اکرام تو آمده‌ام)

۵- يك نظر هم وجه اسمی آنست که میگویند مخفف از کیف است

و او = باء = تاء

قبلا در ضمن واوها راجع بواو جاره که متضمن معنای قسم است اشاره کردیم چون اینحرف در قسم نیابت از باء، و تاء هم نیابت از اینحرف را دارد و از جهت معنی هم هر سه مرادفند مناسب دید که از هر سه در یکجا بحث شود.

استعمال باء در قسم بطور اصالت است و بهمین جهت ذکر فعل «اقسم - احنف» تنها با این کلمه سازش دارد.

باء اعم از واو و او اعم از تاء است و هر يك بدل از دیگریست ، باء در ظاهر و ضمیر هر دو داخل میشود، و او تنها در اسم ظاهر داخل میگردد و تاء منحصرأ مختص است با اسم جلاله الله ، اقسام بالله - والله - تالله .

و او خصوصیت دیگری هم دارد و آن اینست که متعلقش همیشه محذوف است و اگر واوی هم بعد از آن ذکر گردد و او عطف خواهد بود.

بندرت دیده میشود که او جاره را شعراء بمعنای رب استعمال کرده اند البته در اینموقع بآن واو رب گفته میشود.

وَلَيْلٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ اِرْخِي سُدُوْلَهُ عَلَيَّ بِاَنْوَاعِ الْهَمُوْمِ لِيَبْتَلِيَّ

چه بسا شبها که برای ابتلاء و آزمایش، سیل غم و غصه چون موج دریا بر من روی آور بوده است

= باء =

باء غیر از قسم در معانی دیگری نیز مورد استعمال دارد از جمله :

۱- (الصاق) امسكت بالشجرة (بآندرخت چسبیدم)

۲- (استعانه) كتبت بالقلم (بكمك قلم نوشتم)

۳- (مصاحبه) اذهب بسلام (برومع السلام)

۴- (ظرفیه) سار باللیل (در شب سیر کرد)

۵- (بدل) باع الكفر بالایمان (بجای ایمان کفر را اختیار کرد)

۶- (تعدیه) ذهبت به الی البیت (اورا بمنزل روانه کردم)

۷- (سببیه) فکلا اخذنا بذنبه (ما همه را فرد فرد برای گناهشان

مؤاخذنه میکنیم)

۸- (زائده) مواردی هست که بآء در آن موارد فقط برای تأکید ذکر میگردد و

چون در این موارد اسم باحالت مجروریت عنوان اصلی خود را از دست نمیدهد لذا بآء زائده تلقی میشود از آن جمله موارد ذیل است:

### بآء زائده و موارد آن

۱- (در مبتدا) بحسبك درهم (بحسبك مبتدا) خرجت فاذا بزید فی الطريق

(بزید مبتدا)

۲- (در خبر) جزاء سیئه بمثلها (بمثل خبر است) باید توجه داشت این موضوع

قیاسی نیست آنچه ذکر شده همین است.

۳- (در فاعل) کفی بالله شهیداً (بالله فاعل) احسن بزید (بزید فاعل) (۱)

۴- (در مفعول) ولا تلقوا بایدیکم الی التهلیکه - الم یعلم بان الله یری

۵- (در خبر لیس) لیس زید بقائم «قائم» لیسوا بها بکافرین «کافرین»

(۱) در مبحث مبتدا و خبر مثال نهم جمله تعجبه است و آن يك نوع از صیغه تعجب است که بدان کیفیت گفته میشود نوع دوم آن بصورت امر است احسن بزید که از این امر هم اراده تعجب می شود فعل هر دو صیغه تعجب جامد است در اینجا فاعل فعل بزید میباشد که لفظاً به بآء زائده مجرور و محلامر فوع است.

۶- (درما «حجازیه») **مَازَيْدٌ بِقَائِمٍ** «قائم» **مَاهِمٌ عَنْهَا بِغَائِبِينَ** «غائبین»  
 تذکره ۱- در غیر این صورت بقاء زائده نخواهد بود باید توجه داشت که از این حدود  
 و از این موارد تخطی نشود.  
 تذکره ۲- گاهی در حالیکه عاملش منفی باشد «فما رجعت بخائبة» و در دو اسم  
 «عین و نفس» بقاء زائده دیده میشود.

### = کاف =

۱- لیس الخیر کالمعاینه      ۲- اذکر و الله کماهداکم      ۳- لیس کمثلہ شیشی  
 تشبیه      تعلیل      زائده (تأکید)

کاف حرف جر در سه معنای فوق تشبیه - تعلیل - توکید مورد استعمال دارد در  
 معنای دوم غالباً با «مصدریه» ذکر میگردد در همین جمله هم «ما» هدی را تاویل بمصدر  
 برده و واقع آن چنین است **اذکر و الله لهدایتہ ایاکم** (خدا را یاد کنید از آن جهت  
 که شمارا بر هدایت کرده است).

در مواردی ممکن است کاف را بمعنای مثل گرفت البته در این معنی عنوان اسمی  
 بخود میگیرد در همین جمله **زید کلاسد** تجویز کرده اند که گفته شود **زید مثل اسد**  
 بدین تعبیر «کاسد» مضاف و مضاف الیه است و بعنوان خبریت در محل رفع خواهد بود تا  
 خبر باشد برای **زید**.

تذکره ۱- کاف خطاب ملحقه با اسماء اشاره (ذالك - تلك) و کاف ملحقه بضمایر  
 منصوب را (ایاک - ایاکما) تحت عنوان کاف غیر جاره ذیل همین مبحث عنوان کرده اند  
 الا اینکه ضمیر منصوب و مجرد و مخاطب و مخاطبه (ضربک - کتابک) را که عنوان اسمی  
 داشته و ضمیر هستند از قسمت بالا جدا نموده اند.

### لعل و همتی

علت ورود لعل و همتی در حروف جاره با اینکه اولی از حروف مشبیه بالفعل و  
 دومی از اسماء استفهام و شرط است این است که دو نفر از شعرا این دو کلمه را طوری استعمال

گرفته که عنوان جاره بخود گرفته اند یعنی مدخول آنها را مجروراً ذکر کرده اند البته گفته آنها نیز متکی با استعمال عرب بوده است ولی باید توجه داشت که این استعمال خیلی بندرت است و شاید بیش از این دو بیت دیده نشده زیرا استشهاد کلیه نحویین بهمین دو بیت است در واقع گفته این دو بیت مورد استشهاد کلیه نحویین قرار گرفته .

مضمون بیت اول در مورد لعل  
فقلت ادع اُخرى وارفع الصوت جهرة  
(شاعر کعب بن سعید عنوی)

لعلّ ابي المغوار منك قريب (۱)

شاهد حالت جری اب است که بعد از لعل قرار گرفته .

(شاعر ذویب)

مضمون بیت دوم در مورد متی  
شربن بماء البحر ثم ترفعت  
متی لبحج خضر لهن نثیج (۲)  
شاهد مجرور بودن لبحج است که بعد از متی ذکر شده .

در خاتمه مبحث حروف این موضوع را باید متذکر شویم که حروف را از نظر معنی بسه قسمت تقسیم کرده اند :

۱- آنها ای که جز معنی حرفی متضمن معنی دیگری نیستند :

من- الی- فی- باء- لام- رب- واو- حتی- تاء (۹ حرف)

۲- بطور اسم هم در جمله بکار میروند :

علی- عن- کاف- مذ- منذ (۵ حرف)

۳- بمعنی فعلی هم استعمال شده اند :

حاشا- عدا- خلا (۳ حرف)

(۱) بدو گفتم بار دیگر ندادرده و صدایت را بلند کن شاید این مرد کریم ( ابوالمغوار ) بتو نزدیک باشد و دعوترا اجابت نماید ( ابی المغوار کنیه مردی است از بزرگان و از رجال خیر عرب ) .

(۲) از لجه های متراکم آب دریا ابرها خود را سیراب و بسمت آسمان در حالیکه مرآنها را غرش بود بالا رفتند ( ذکر بیت نه از نظر مضمون آنست بلکه از نظر استعمال متی است که بمعنای من ( جاره ) استعمال شده مضمون بیت لطفی ندارد زیرا تشکیل ابر از بخار آب است که از دریاها و سایر نقاط دیگر زمین برخاسته در اثر برودت در جو تقطیر و بصورت باران بزمین نزول میکنند ) .

### حکم ظرفیت حروف و متعلق آنها

حروف جاره (باستثنای حروف جاره زائده) اصولاً در وقتی که بر اسمی داخل شوند از جهت اینکه حکم ظرف را دارند متعلقی خواهند داشت و این متعلق یا فعل است یا شبه فعل

نَيْسَ فِي الْكَلَامِ حَرْفٌ جَرٌّ أَوْ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفِعْلٍ أَوْ مَا هُوَ بِمَعْنَى الْفِعْلِ فِي اللَّفْظِ أَوْ التَّقْدِيرِ .

زیرا گفته شد این حروف موصل معنای فعل یا شبه فعلند بمجرور خود یعنی مجرور باین حروف معمول مستقیم فعل یا شبه فعلند .

ممکنست این متعلق محذوف باشد در اینصورت اگر محذوف از افعال عموم (وجد - حصل - ثبت - كان) باشد بآن جار و مجرور اصطلاحاً ظرف مستقر گویند و اگر در کلام باشد ظرف لغو: **ان كان عاماً مقدرأ فمستقر والا فهو لغو**

بنابر این در جمله‌ای مانند «**زید فی الدار**» چون فعل یا شبه فعل در کلام نیست باید برای ظرف «دار» فعل یا شبه فعلی در تقدیر گرفت **زید «مستقر» فی الدار** او **زید «استقر» فی الدار**

### اضافه (مجرور باضافه)

قسم دوم از مجرورات اضافه است بر دو قسم است: ۱- اضافه معنوی ۲- اضافه لفظی  
۱- اضافه معنوی اضافه اسمی است با اسم دیگر بتقدیر حرفی (من، لام، فی) از حروف جر بین آن دو و این اضافه یا بمنظور کسب تعریف است (اضافه نکره بر معرفه) و یا به منظور کسب تخصیص است (اضافه نکره بر نکره).

۲- اضافه لفظی اضافه اسم است بمعمول خود و این اضافه را غیر مضمحه هم میگویند همان طوری که اولی را محضه هم مینامند

وَذِي الْإِضَافَةِ اسْمُهَا لَفْظِيَّةٌ      وَ تِلْكَ مَحْضَةٌ وَ مَعْنَوِيَّةٌ

### اضافه معنوی

۱- کتاب تلمیذ ۴- کتاب التلمیذ ۳- خاتم فضة ۴- درس المساء ۵- المقيمي الصلوة

در مثال اول چون کتاب و تلمیذ هر دو نکره هستند اضافه نکره بر نکره است لذا مضاف از مضاف الیه کسب تخصیص کرده است .

در مثال دوم چون مضاف الیه معرفه است مضاف کسب تعریف میکند و چون اضافه متضمن معنای اختصاص است لام در تقدیر گرفته میشود .

در مثال سوم چون مضاف الیه جنس مضاف است حرف جری که در تقدیر است «من» خواهد بود .

در مثال چهارم چون مضاف الیه برای مضاف ظرف است حرف جر مقدر «فی» است .

در اضافه معنوی مضاف نباید دارای «ال» باشد مثال پنجم که مضاف دارای الف و لام است اضافه لفظی است .

اسمی که مضاف واقع میشود اگر دارای تنوین باشد تنوین از آن ساقط و اگر مثنوی یا جمع مذکر سالم هم باشد نون ساقط میگردد . (مثال آخر مقیمین بوده نون ساقط شده است) (۱)

مثال سقوط نون در تشبیه «تبت ید ابي لهب» (۲)

### اضافه لفظی

در مورد اسمائیکه مانند فعل عمل میکنند در پاورقی کتاب در مبحث شبه فعل بطور تفصیل بحث شده است همان مطالب که در آنجا عنوان شده در این اضافه لفظی عینا تکرار میشود البته نه اینکه کلیه آن اسماء و معمول آنها تکرار شود بلکه فقط آن اسمائیکه در اضافه لفظی موقعیت دارند یعنی اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبیه و معمول اینها ، زیرا آنها همین صفات هستند که بحث اضافه لفظی را تشکیل میدهند البته

(۱) این مطالب را در مورد اضافه معنوی بعنوان قاعده باید ضبط کرد

(۲) دودست ابولهب را خسران و هلاکت نصیب گردید .

تکرار آن موضوعات هم نه از این نظر است که مثال یا موضوع منحصر بآنها باشد بلکه از این نظر است که ذهن خواننده بآنها آشناست اگر آنها تکرار شود موضوع مورد بحث (اضافه لفظی) زودتر درک و فهمیده خواهد شد.

در آنجا گفته شد :

۱- المومنین ذاکر قلبیه (ذاکر اسم فاعل قلب معمول عنوان فاعلیت (۱)) کریم خلقه

(کریم صفت مشبیه خلق معمول آن عنوان فاعلیت)

۲- التلمیذ مسرور قلبیه (مسرور اسم مفعول، قلب معمول آن عنوان نایب فاعل)

حال اگر این عوامل را بر معمول خودشان اضافه کنیم یعنی بگوئیم

۱- ذاکر القلب      ۲- کریم الخلق      ۳- مسرور القلب

اضافه ترتیب داده ایم که نام آن اضافه لفظی است، پس اضافه لفظی اضافه صفت است (اسم فاعل - اسم مفعول - صفت مشبیه) بر معمول خود، یا بعبارت دیگر اضافه دو اسمی است که اولی صفت و دومی معمول آن صفت است.

### عبارات ذیل بدقت خوانده شود

العظمة لك والكبرياء لجلالك يا قائم الذات ومفيض الخيرات ، وواجب الوجود ، وواهب العقول ، وفاطر الارض والسموات ومبدىء الحر كة والزمان ، ومبدع الحين والمكان وفاعل الارواح والاشباح وجاعل النور و الظلمات ، ومحرك الافلاك والمدبرات .

يا سامع الدعاء ، يا رافع السماء ، يا دائم البقاء ؛ يا واسع العطاء ، يا عالم الغيوب . يا غافر الذنوب ، يا ساتر العيوب . يا كاشف الكرب ، يا مخرج النبات يا جامع الشتات . يا منشر الرفات .

(۱) در اضافه لفظی اسم فاعل نه تنها بر فاعل اضافه میشود بلکه بر مفعول هم اضافه میشود «کاتب الكتاب»

رِزْقُ الْجَمِيعِ سَحَابُ جُودِكَ هَاطِلٌ	يَا فَاطِرَ الْخَلْقِ الْبَدِيعِ وَكَافِلًا
تِرَ الْجَمِيلِ عَمِيمٍ طَوْلِكَ طَائِلٌ	يَا مَسْبِغَ الْبُرِّ الْجَزِيلِ وَمَسْبِلَ السَّ
عِنْدَ الْوَفِيِّ قَضَاءِ حُكْمِكَ عَادِلٌ	يَا عَالِمَ السِّرِّ الْخَفِيِّ وَمَنْجِزَ الْوُ
و نَوَالِهِ اِبْدَاءِ الْيَهُمِ وَاَصْلُ	رَبِّ يَرْبِي الْعَالَمِينَ بِيَرِهِ
بِقَبَائِحِ الْعَصِيَانِ مِنْكَ تَقَابِلٌ	مُتَّفَضِلٌ اِبْدَاءِ وَاَنْتَ لِحُودِهِ

از تو چه با آنچه گفته شد این قواعد بدست میآید

- ۱- حذف تنوین و نون تشبیه و جمع در اضافه تخفیفی است در لفظ (علت تسمیه اضافه اخیر هم بلفظی همین است)
- ۲- در اضافه معنوی امکان دارد که مضاف الیه معمول مضاف باشد ولی مضاف صفت نخواهد بود **عَمَلُ الْمُؤْمِنِ** (قبلاً گفته ایم مصدر بفاعل خود اضافه میشود)
- ۳- در عمل اسم فاعل متذکر شده ایم اگر اسم فاعل بدون الف و لام و دال بر ماضی باشد اضافه میشود چون در این اضافه اسم فاعل عامل نیست پس اضافه اش معنوی است.
- ۴- در اضافه لفظی گفتیم مضاف ممکن است دارای الف و لام باشد این در صورتی است که مضاف الیه هم معرف بال یا مضاف بر معرفه باشد.
- ۵- مضاف مذکر اگر به مؤنث اضافه شود کسب تأنیت خواهد کرد و همچنین است در وقتیکه مضاف مؤنث بمذکر اضافه شود (یعنی کسب تذکیر میکند) (۱)
- ۶- اسمائی مانند اسم اشاره، ضمیر، موصول، اسماء شرط و استفهام، اضافه نمی شوند بهمین جهت نمونه ای از اضافه این نوع اسماء دیده نشد (ای فقط اضافه می شود)

تعیین اضافه لفظی و معنوی عبارات فوق در خواننده آن استمداد را ایجاد میکند که در هر عبارتی اضافه به بیند نوع آنرا تشخیص دهد بنا بر این از تعیین نوع آن غفلت نشود بخصوصه در اضافه های لفظی نوع معمول را هم تعیین نمائید یعنی به بینید معمول فاعل است - مفعول است - یا نایب فاعل است - «کل نفس ذائقة الموت» کل مذکر است لکن چون به مؤنث اضافه شده کسب تأنیت کرده دلیل آن ذائقة است که خبر آن واقع شده است



۷- در اضافه معنوی در وقتیکه مضاف عام و مضاف الیه خاص باشد اضافه بیانی است  
«مدینه مصر»

۸- در اسماء متحد المعنی مانند مترادفین و صفت و موصوف اضافه صحیح نیست زیرا مقصود از اضافه کسب تخصیص یا تعریف از غیر است بنابراین گفته نمیشود  
«قمح بر» یا «رجل قائم»

و لایضاف اسم لها به اتحد      معنی و اول موهما اذاورد

۱۰- بعضی اسماء از آن جهت که ابهام آنها زیاد است اگر بر معرفه هم اضافه شوند کسب تعریف نمیکنند مانند مثل غیر و شبه بهمین جهت این نوع اسماء میتوانند برای نکره صفت باشند. مررت بر رجل مثلك

### حالات مختلفه بعضی اسماء در اضافه

در اضافه معنوی حالات بعضی از اسماء مختلف است در این خصوص ضمن بعضی از ترکیبات توضیحاتی داده شده و در پاورقی کتاب نیز حالات بعضی اسماء را بیان کردیم و در مبحث مفعول فیه نیز نسبت با اسمائیکه غالباً مضاف هستند اشاره شده اینک ضمن اینکه نام چند اسم از اسماء مضاف (ظروف و غیر ظروف) در اینجا برده میشود مجدداً راجع بحالات آنها تذکراتی داده میشود.  
نوعاً این اسماء مضاف هستند و حالاتی را که ممکن است دارا باشند این است.

ان رحمة الله قریب من المحسنین - رحمة مضاف مؤنث است، چون کسب تذکر نموده خبر آن مذکر ذکر شده است.

یکی از مفسرین در اینجا نظر دیگری دارد میگوید ذکر قریب مذکر از نظر تأویل رحمة به ترحم است یا ممکن است صفت باشد برای شیمی مجدوف «شیمی قریب» و یا اینکه از این جهت است که رحمة تأنیث غیر حقیقی است بهر حال در این زمینه مثالهای دیگری ذکر شده از جمله بیت ذیل:

انارة العقل مکسوف بطوع هوی \*      و عقل عاصی الهوی یز داد تنویرا

«آن اشخاصیکه مخالفت هوی نموده و پیرو عقل هستند ضمیرشان بنور عقل روشن و آنهایکه از هوی پیروی میکنند هوی خورشید عقل را در ساحت دل آنان منکسف نموده است».

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود فرشته در آید

غیر، مثل، بعد، قبل، اول، بعض، فوق، تحت، یمن، شمال، امام  
وراء، خلف، قدام.

۱- اگر مضاف الیه اینها محذوف باشد مبنی بر ضم خواهند بود **مِنْ قَبْلٍ**.

۲- اگر قرینه بتعین مضاف الیه در کلام باشد و بالفاظاً اضافه شوند بر حسب عاملی  
که در جلو آنها در آید معرب خواهند بود **مِنْ قَبْلٍ ذَٰلِكَ** \*

۳- اگر مضاف الیه آنها را فراموش شده فرض کنیم مثل اینکه نداشته اند معرباً  
باتنویین میتوان آنها را ذکر کرد.

یوم . لیل . زمان . عام . حین . قبل .

اسماء زمان متصرف مقطوع از اضافه باشند یا مضاف بمفرد باشند بر حسب

عوامل اعراب میپذیرند ،

**اَتَيْتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ . اَنْتَظَرْتُ يَوْمًا**

کل . بعض . جمیع . مع . ای (۱)

این اسماء را میتوان مانند بالا در نیت مضاف دانست و مضاف الیه را حذف نمود

و باتنویین آنها را قرائت کرد **عَلَىٰ كُلِّ جَمِيعًا . مَعًا . اَيًّا**

کلا . کلتا . عند . لدى . قصاری

این اسماء هم بر ظاهر اضافه میشوند هم بر ضمیر **كَلَا الرَّجُلَيْنِ . لَدَيْهِ .**

**كَلَّتَا الْمَرَاتِينِ . عِنْدَنَا**

اولو - ذو - اولات . ذات

این اسماء مخصوص با اسم ظاهرند **اَوْ اَوَّلِ الْاَبَابِ . ذَاتِ الْبُرُوجِ**

حيث . اذ . لها . اذا

این اسماء مبنی هستند و بر جمله خبریه اضافه میشوند

**اَذْهَبَ اِذَا ذَهَبْتَ . جَاسَتْ اَمَّا دَخَلَتْ**

تذکره - وضع مضاف الیه این نوع اسماء را باید از اعراب آنها تشخیص داد

بنا بر این باید به اعراب توجه نمود .

(۱) قبلاً در باور قی راجع به کلمه ای مفصلاً بحث شده است .

## توابع

در خاتمه مبحث مرفوعات بحث توابع را بمبحث منصوبات و از آنجا بعملی که ذکر شد آنرا بمبحث مجرورات موکول نمودیم اینک که مبحث مجرورات نیز پایان میرسد بنا بوعده ای که شده است باید بذکر این موضوع پرداخت .

در بعضی از کتب نحوی در مبحث توابع نام پنج تابع برده شده این تابع پنجمی که آنها از آن نام برده اند عطف بحرف است .

عطف بحرف را دیگران ضمن عطف بیان ذکر کرده اند مانیز از جهت سهولت امر پیروی از این عده بحث عطف بحرف را به مبحث عطف بیان موکول و توابع را به همان چهار موضوع مذکور منحصر میکنیم

يَتَّبِعُ فِي الْأَعْرَابِ الْأَسْمَاءَ الْأُولَى نَعْتٌ وَ تَوْكِيدٌ وَ عَطْفٌ وَ بَدَلٌ

کسی که امر دیگری را پیروی میکند بآن تابع و آنکه امر او پیروی شده است آنرا متبوع گویند

شما امری را انجام میدهید من نیز پیروی از شما همان امر را انجام میدهم من تابع شما و شما متبوع من هستید .

کلمه بواسطه موقعیت خود اعرابی از عامل میپذیرد کلمه دیگر بدان ملحق و لفظا از آن متابعت مینماید اولی را متبوع و دومی را تابع آن گویند .

میگوئیم جاء رجل . رأیت رجلاً . مررت بر رجل کلمه دیگری بعنوان صفت

بدنبال این اسماء ذکر میکنیم اعرابی را که اولی دارد بدومی هم میدهیم میگوئیم :

جاء رجل عالم . رأیت رجلاً عالماً . مررت بر رجل عالم

رجل را متبوع و عالم را در هر سه حال تابع لفظی آن متبوع مینامیم (۱)

کسی را صدا میزند یکبار جواب میدهد مجدداً صدا میزند جواب خود را بمنظور تأکید دوباره تکرار کرده و میگوید نعم نعم موقعیتی را که کلمه اول دارد

(۱) تابع بر دو قسم است تابع معنوی (مستثنی - حال - تمیز) تابع لفظی (نعت - توكید - عطف

عینا همان رادومی واجد است اولی را «متبوع» و دومی را «تابع» گویند (تأکید لفظی تکرار حرف)

در تکرار اسم و فعل نیز همین طور است، مطلبی گفته میشود، از کسی اسمی برده میشود، گوینده بتصور اینکه شاید مطلب فهمیده نشود یا آن اسم شناخته نگردد مطلبی مبین اول و یا اسمی اشهر از اولی بعنوان عطف بیان یا بدل ذکر میکند مطلب و اسم دوم را «تابع» و مطلب و اسم اول را «متبوع» آن گویند.

شخصی میگوید کلمه اخلاص را بر زبان راندم بتصور اینکه کلمه اخلاص را ممکن است ندانند چیست میگوید :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. قُلْتُ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (بدل جمله از مفرد) و ممکن

است بعکس بگوید : قُلْتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ (بدل مفرد از جمله)

نام کسری را کسی عنوان میکند بلافاصله بتصور اینکه مبدا کسری شناخته نشود میگوید انوشروان : قَالَ كِسْرِيَّ اَنُوشِرْوَانُ حَالَتِي رَا كَه كِسْرِي دَارِد (فاعلیت در این جمله) عینا انوشروان آن را واجد است ( انوشروان بدل یا عطف بیان از کسری است )

از آنجائی که هر يك از توابع بحث جداگانه و اقسام متعددی دارند برای ذکر قواعد مخصوص هر يك با اینکه در مبحث منادی نیز در این خصوص مطالبی گفته شده میباشد جداگانه بحث نمود.

### نعت یا صفت

صفتی که برای اسمی ذکر میشود آن صفت یا متعلق بآن اسم است یا متعلق به متعلقات آن اسم در این جمله :

هَذَا كِتَابٌ مُّفِيدٌ (این کتاب مفیدی است) کلمه مفید وصفی است که کتاب را

توصیف کرده است و در این عبارت :

هَذَا كِتَابٌ مُّفِيدٌ مَطَالِبُهُ (این کتابی است که مطالبش مفید است) کلمه مفید

وصفی است که متعلقات کتابرا (مطالب) توصیف کرده اولی را صفت بحال موصوف و  
دومی را صفت بحال متعلق موصوف میخوانند و بعبارت دیگر اولی نعتی است حقیقی  
و دومی نعتی است سببی

النعت هو التابع الدال علی صفة من صفات منعوته و يقال له النعت  
الحقیقی . او من صفات متعلق منعوته و يقال له النعت السببی

صفت و نعت هر دو ، بیک معنی هستند الا اینکه نعت را در عوارض ظاهری و  
صفت را در افعال بیشتر استعمال میکنند .

«طویل - قصیر - احمق و عاقل» را نعت «قائم - قاعد - داخل و خارج» را صفت  
گویند ، از اینجاست که نسبت بذات اقدس الهی گفتن نعت موردی ندارد و گفته میشود  
صفات خدای متعال

و از آنجائیکه نعت در اسماء معرفه توضیح و در اسماء نکره تخصیص میدهد  
الملك العادل (توضیح) ملك عادل (تخصیص) آنرا نیز چنین تعریف کرده اند  
والصفة لفظ يتبع الموصوف في اعرابه تحلیّة و تخصیصاً له بذکر معنی فی  
الموصوف او فی شئی ء من سببه

از آن جهت که ذکر صفت گاهی برای مدح است و ثناء ، گاهی برای ذم است و  
طرد و گاهی هم ممکن است بمنظور تأکید استعمال شود بعضی از نحویین در تعریف آن  
این موضوع را نیز اضافه کرده اند (۱)

النعت تابع يدل علی معنی فی متبوعه مطلقاً و فائده تخصیص او توضیح  
وقد یكون لمجرد الثناء او الذم او التأكيد .

و باز از جهت اینکه صفت با موصوف خود در عدد ، نوع ، و اعراب و همچنین  
معرفه و نکره میبایستی مطابقت داشته باشد از این لحاظ بدین طریق نیز تعریف شده است .

(۱) بالله العظيم (مدح) شیطان الرجیم (ذم) نفعه واحده (تأکید) .

النعته تابع للمنعوت في رفعه ونصبه وخفضه وتعريفه وتنكيره سواء كان  
النعته حقيقيا او كان النعته سببيا (۱) .

علت اینکه در این تعریف اشاره بعدد و نوع نشده این است که در وقتی صفت  
ضمیر را رفع دهد (صفت حقیقی باشد) در تمام موضوعات (چهار موضوع از ده  
موضوع) یعنی در «رفع، نصب، جر، مفرد، تشبیه، جمع، مذکر، مؤنث، نکره،  
ومعرفه» میبایستی باموصوف مطابقت داشته باشد و اما در وقتی که صفت اسم ظاهر را  
رفع دهد (صفت سببی باشد) مطابقت منحصر است بتعریف و تنکیر و اعراب در این  
مثال: «رَأَيْتُ امْرَأَةً بَاكِيًا وَلَدَهَا» می بینید صفت باموصوف از لحاظ تذکیر و تانیث با  
موصوف مطابقت ندارد بلکه مطابقت آن با فاعل از است و همچنین در این مثال .

«جاءت رجلين حلوا حدبهما» که در عدد باموصوف مطابقت ندارد

### نعت مشتقی و نعت مؤول بمشتقی

از اسماء مشتقه اسم فاعل . اسم مفعول . صفت مشبیه . افعال التفضیل عمومًا  
صفت واقع میشوند

و از اسماء جامده هم این اسماء : اسماء اشاره . اسماء موصول . اسماء عدد . اسماء  
منسوب . مصادر و کلمه ای میتوانند صفت واقع شوند .

### مثال از اسماء مشتقه

۱- قال لي رجل كاتب «اسم فاعل» ترکیب: «قال فعل، لی جار و مجرور

رجل فاعل، كاتب صفت»

۲- مضى الوقت المعهود «اسم مفعول» ترکیب: «مضى فعل، الوقت فاعل

المعهود صفت» .

---

(۱) جاء الرجل العاقل (حقیقی) ترکیب : «جاء فعل، الرجل فاعل العاقل صفت ضمیر فاعل .  
- جاء الرجل العاقل ابوه (سببی) ترکیب جاء فعل الرجل فاعل العاقل صفت ابومضاف هامضاف الیه  
فاعل .

۳- هَذَا رَجُلٌ كَرِيمٌ الْخُلُقِ «صفت مشبّهه» ترکیب: « هذا مبتدا، رجل خبر »

کریم صفت مضاف ، الخلق مضاف الیه فاعل کریم

۴- سَقَطَ مِنَ الطَّبَقَةِ السُّفْلَى «افعل التفضیل» ترکیب: «سقط فعل ضمیر فاعل من

الطبقه جار ومجرور، السفلی صفت»

### توضیحات

در مثال اول صفت حقیقی است لذا در چهار موضوع ازده موضوع صفت با موصوف  
مطابقت دارد: ۱- رجل نکره کتاب نکره ۲- رجل مرفوع کتاب مرفوع ۳- رجل  
مذکر کتاب مذکر ۴- رجل مفرد کتاب مفرد.

در مثال دوم صفت حقیقی است فرقی که با مثال اول دارد اینست که صفت و  
موصوف معرفه هستند .

در مثال سوم صفت سببی است و کریم که صفت مشبّهه است بفاعل خود اضافه شده  
است و بهمین جهت که اضافه شده با موصوف خود در تمام موضوعات مانند حقیقی  
مطابقت کرده است .

صفت در مثال چهارم حقیقی است و فرقی که با مثال اول و دوم دارد اینست که  
صفت بواسطه تأیید موصوف مؤنث است.

### مثال از اسماء جامده

۱- رَفِيقُكَ هَذَا وَوَلَدِي (اسم اشاره) ترکیب: «رفیقک مضاف و مضاف الیه

مبتدا ، هذا صفت ، ولدی مضاف و مضاف الیه خبر»

۲- جَاءَ تَلْمِيذُ الَّذِي بَيَّده كِتَابٌ (اسم موصول) ترکیب: جاء فعل، تلمیذ فاعل

الذی موصول صفت ، بیده جار ومجرور ، ها مضاف الیه خبر مقدم  
کتاب مبتدای مؤخر.

۳- هُنَا رِجَالٌ ثَلَاثَةٌ (اسم عدد) ترکیب: «هنا ظرف مکان خبر مقدم

رجال مبتدای مؤخر ، ثلاثه صفت برای رجال» (راجع بمذکر بودن این اعداد قبلا اشاره شده است)

۴- اِنَارِجَلٍ هَمْدَانِي (اسم منسوب) ترکیب: «انامبتدا ، رجل خبر همدانی

منسوب صفت

۵- هُوَ رَجُلٌ عَدْلٌ (مصدر) ترکیب: «هو مبتدا ، رجل خبر،

عدل صفت

۶- هُوَ مَعْلَمٌ اِي مَعْلَمٍ (ای وصفیه) ترکیب: هو مبتدا ، معلم خبر، ای وصفیه

صفت مضاف ، معلم مضاف الیه

### توضیحات

میدانیم معارف (اسماء معرفه) عبارتند از :

ضمائر - موصولات - اسماء اعلام - اسماء اشاره - اسماء معرف بال - اسماء مضاف بمعرفه

وضع این اسماء نسبت به موضوع مورد بحث «صفت» بدین ترتیب است :  
ضمائر بطور کلی نه برای آنها صفت میآوردند و نه برای ای کلمه صفت واقع میشوند علت قسمت اول از این جهت است که چون ضمیر در نزد مخاطب معلوم است و معین و استعمالش در وقتی است که اسمی گذشته این معنی گوینده را بی نیاز از ذکر صفت مینماید یعنی معنای ضمیر آنقدر در نهایت وضوح است که احتیاجی بذکر صفت نیست.  
و اما علت قسمت دوم از آن جهت است که ضمیر جامدند و از اسماء جامده اشتقاقی نیست تا مضمین وصفی باشند.

در این زمینه چنین گفته اند :

مِنْهَا مَا لَا يَنْعَتُ وَلَا يَنْعَتُ بِهِ وَهُوَ الضَّمِيرُ لِوُضُوْحِهِ وَجَمُودِهِ

موصولات و بقیه (غیر از اسماء اعلام) هم صفت واقع میشوند هم میتوان برای آنها صفت آورد .



و منها ما ينعى وينعت به وهو اسم الإشارة والموصوف والمعرف بالالف

### و اللام والمضاف

اسماء اعلام - اسماء اعلام از این جهت که اشتقاقی در آنها نیست صفت نمیتوانند واقع شوند لکن موصوف میشوند یعنی برای آنها صفت میتوان ذکر کرد :

ومنها ما ينعى ولا ينعى به وهو العلم

تذکره ۱ - اسمائیکه در امثله گذشته صفت واقع شدند عموماً مؤول بمشتق خواهند بود وهم چنین است اگر احياناً اسم جامدی صفت واقع شود مانند رأيت رجلاً اسداً

«أى شجاعاً» دو کلمه «ذو وذات» هم بصاحب و صاحبه تاویل میشوند

جاء رجل ذو مال - وامرأة ذات مال

تذکره ۲ - از اسماء موصول آنهاى صفت واقع میشوند که دارای الف و لام باشند

«الذی - التی»

تذکره ۳ - اسماء عدد معمولاً در وقتی صفت هستند که بعد از معدود ذکر شوند.

### نمونه‌های مختلف از صفت و هو صرف

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| <sup>حقیقی</sup>                       | <sup>نمایی</sup>                |
| المعاشرة الرديئة تفسد الاخلاق الجيدة ۱ | هذا رجل معتمد عليه في الشدائد   |
| صنف هذا العالم الفاضل تصانيف عديدة ۲   | جاء الشاب المشهود له بالاستقامة |
| كثبت بحبر اسود على قرطاس ابيض ۳        | جالست رجلين حلوا حد يثهما       |
| حان الموعد المضر وباليوم المشهود ۴     | جالست نساء حلوا حد يثهن         |
| هذه نغمات مطربة (او مطربات)            | ۵ هذا ثوب ممزقة اطرافه          |
| الجند المنظم يستخدم الحمام الزاجل ۶    | الرجل الشريف المقصد محترم       |
| جاء رجل وامرأة عالمان ۷                | جاءني الرجل الفضلاء آباؤه       |

رَأَيْتُ طَائِرًا يَصِيحُ وَوَلَدًا يَضْحَكُ ۸ رَأَيْتُ رَجُلَيْنِ كَرِيمَيْنِ الْآدَبِ  
رَجَعْتُ مِنْ سَفَرِي أَعْرَفْتُ بِأَحْوَالِهِمْ مِنْ قَبْلِ ۹ رَأَيْتُ رَجُلًا حَسَانَ الْوَجْهِ  
كَسَرْنَا أَقْلَامًا عَدِيدَةً مِنْ بَنِينَ صَغِيرَةٍ ۱۰ رَأَيْتُ الْفَتَاةَ الْكَرِيمَةَ النَّسَبِ

### توضیحات

۱- در وقتیکه موصوف جمع مکسر یا جمع مؤنث سالم و یا ملحق بجمع مذکر سالم باشد صفت جایز است بطور مفرد و بطور مؤنث ذکر گردد

(شاهد مثال - ۱-۲-۵ ردیف اول)

۲- در وقتیکه موصوف جمع غیر عاقل باشد بهترین است صفت مفرد مؤنث باشد.

(شاهد مثال - ۵ ردیف اول)

۳- اسم جمع و شبه جمع صفتش مفرد است

(شاهد مثال ۶ ردیف اول)

۴- موصوف اگر متعدد باشد (مذکر أو مؤنثاً) صفت تابع مذکر است

(شاهد مثال - ۷- ردیف اول)

۵- در وقتی که صفت از اسماء غیر منصرف باشد لفظاً در اعراب با موصوف

(شاهد مثال - ۳- ردیف اول)

مطابقت ندارد

۶- علت تغییر اعراب در صفت تغییر موقعیت در موصوفست موصوف اگر از

مرفوعات باشد صفت مرفوع ، از منصوبات باشد صفت منصوب ، از مجرورات باشد صفت

هم مجرور خواهد بود ؛

پس با این تعبیر میتوان گفت صفت آن تابعی است که معمول معمول است

(شاهد مثال ۱-۸-۱۰- ردیف اول)

۷- قبلاً گفتیم از صفات «اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبیه ، افعال التفضیل»

وصف واقع میشوند در این امثله هم نمونه‌هایی از هر یک ذکر شده در مورد صفت مشبیه

باید توجه داشت اگر وزن فعول باشد «مانند صبور» صفت در تانیث با موصوف مطابقت

ندارد «رجل صبور» و امر «اصبور»

(شاهد مثال ۱-۲-۴-۹- ردیف اول)

۸- افعال التفضیل چنانچه با من تمام شود یا بنکره اضافه شود بطور مفرد و مذکر ذکر میگردد. (مثال نهم «اعرف» حال است جمله را میتوان صفت گرفت)  
(شاهد مثال ۹- ردیف اول)

۹- صفت گاهی مفرد است (بتثنيه و جمع هم در این مورد مفرد گفته میشود) مانند مثالهایی که بآنها اشاره شد و گاهی جمله (جمالات بیشتر پس از معارف حال و پس از نكرات صفتند) و گاهی شبه جمله: ابصرت هزرا فوق غصن او علی غصن.

(شاهد مثال ۸- ردیف اول)

۱۰- در جمالاتی مانند الحمد لله الحمید ارحم عبدك الذلیل صفت را میتوان مرفوع خواند بنا بر اینکه خبر باشد برای مبتدای محذوف و منصوب خواند بنا بر اینکه مفعول باشد برای فعل مقدر در هر يك از این دو صورت گفته میشود نعت از تبعیت ما قبلش در اعراب بازمانده. (۱)

۱۱- در تعریف صفت سببی گفتیم آن صفتی که اسم ظاهر را رفع دهد (افظا یا محلا) آن صفت سببی است بنا بر این در امثله ردیف دوم دقت شود هر صفتی معمولی از اسماء ظاهر دارد.

در مثال اول معتمد که اسم مفعول است و مانند فعل مجهول عمل میکنند جار و مجرور بعد از رفع داده است مثال دوم نیز مانند مثال اول است الا اینکه در اولی اسم مفعول از ثلاثی مزید است و در دومی از ثلاثی مجرد.

در مثالهای سوم- چهارم- پنجم و هفتم (ردیف دوم) مرفوع اسم ظاهر است ولی در بقیه مرفوع مضاف الیه است زیرا اضافه اضافه لفظی است یعنی مضاف الیه معمول مضافست. در حقیقت برای صفت سببی دو حالت هست يك حالت مقرون بضمیر منعوت (در مثالهای ۳-۴-۵) و يك حالت غیر مقرون بضمیر منعوت (مثالهای ۶-۸-۹-۱۰) از جهت اینکه

(۱) در مقامی هم که قرینه در کلام باشد صفت یا موصوف را ممکن است حذف کرد.

حالت دوم تطابقش با منوعوت عینا مانند صفت حقیقی است .

بعضی این نوع از صفت را هم بصفه حقیقی ملحق کرده و گفته اند :

الذَّاتُ الْحَقِيقِيَّةُ هُوَ مَا دَلَّ عَلَى صِفَةٍ فِي نَفْسِ مَنْعُوتهِ أَوْ مَا أَضِيفَ إِلَى الْمُتَصِفِ  
 بِهِ مَعْرَفًا بِالْوَاحِكَةِ مَطَابِقَةً مَنْعُوتهِ فِي التَّصْرِيفِ . وَالذَّاتُ غَيْرُ الْحَقِيقِيَّةِ هُوَ مَا دَلَّ  
 عَلَى صِفَةٍ فِي شَيْءٍ يَتَعَلَّقُ بِمَنْعُوتهِ أَوْ مَا كَانَ لَهُ نَائِبٌ فَاعِلٍ مَجْرُورًا بِالْحَرْفِ وَحَكْمُهُمَا  
 حُكْمُ مَنْعُوْتِهِمَا فِي الْأَعْرَابِ

تَأْكِيدٌ

فَإِنَّ إِلَى آيِنِ النَّجَاةِ بِيَعْلَتِي أَتَاكَ أَتَاكَ الْآلِاحِقُونَ أَحْبَسَ أَحْبَسَ

در این بیت کلمه اتاک و جمله احبس بمنظور تأکید تکرار شده است در اتاک چون فاعل اسم ظاهر است تکرار فعل است و مفعول و چون در احبس ضمیر فاعل است تکرار فعل است و فاعل چون با فعل و فاعل جمله تشکیل میشود بنابراین تکرار اول تکرار لفظ و تکرار دوم تکرار جمله است .

موضوع تکرار در کلیه زبانها معمول و متداول است چون منظور از آن تمکین معنی در ذهن مخاطب و ازاله ابهامی است که در محاورات پیش میآید .

چون استعمال الفاظ بعنوان مجاز در غیر معانی اصلی شایع است گاهی استعمال تأکید از این نظر می شود که متکلم بر مستمع ثابت کند که مرادش همان است که عنوان کرده در حقیقت باین تعبیر تأکید جلوگیر ظن مخاطب است از اراده مجاز و بهمین جهت است که گفته اند .

فَائِدَةُ التَّأْكِيدِ تَمْكِينُ الْمَعْنَى فِي نَفْسِ الْمُخَاطَبِ وَازَالَةُ الْغَلَطِ فِي التَّأْوِيلِ

«ترکیب» فاء عطف ، این ظرف مکان محلا منصوب مفعول فيه برای فعل مقدر (انجو) الی این جار و مجرور خبر مقدم ، النجاة مبتدای مؤخر ، به بغله جار و مجرور مضاف ، یا مضاف الیه ، اتاک فعل و مفعول ، اتاک دوم تأکید ، اللاحقون فاعل فعل اول (فعل دوم چون برای تأکید است فاعل ندارد) احبس فعل ضمیر فاعل - جمله دوم (احبس) تأکید

«ترجمه» مرادهائی چگونه میسر است ، باین استر چگونه مرا نجاتی هست ، بکجا میتوانم بگریزم ، تعجب کنندگان مرا دریافته اند نزدیک است بچنگ آنان گرفتار شوم ، باید توقف کنم و از فرار در گذرم .

### تأکید لفظی = تأکید معنوی

تأکید را توکید هم میگویند استعمال هر دو در این مورد یکسان است تأکید ریشه اش اکد و توکید و کمد میباشد هر دو بمعنای بستن و محکم کردنست (استعمال توکید را در این باب فصحتر میدانند) اصطلاحاً تأکید بآن لفظی گفته میشود که در عبارت ذکر شده و مجدداً تکرار میگردد اعم از اینکه آن لفظ اسم، فعل، یا حرف بوده باشد (زید - زید جاء - جاء - جاء زید - نعم، نعم) این نوع تأکید را که کلمه یا جمله ماقبل تکرار میشود تأکید لفظی میگویند. التوکید اللفظی هو إعادة اللفظ بعینه أو بمرادفه.

تأکید معنوی بالفاظ خاصی است که عبارتند از:

نفس - عین - کل - کلا - کتا - جمیع - اجمع - جمع - جمعاء - عامه - قاطبه - کافه .

۱ - جاء زید نفسه او عینه ۲ - رأیت زیداً نفسه او عینه ۳ - مررت بزید نفسه او عینه

### = تأکید نسبت = تأکید شمول =

در وقتی که جمله با کلمه نفس یا عین مؤکد شود آن تأکید را تأکید نسبت و در صورتیکه تأکید با بقیه صورت گیرد آنرا تأکید شمول خوانند. بنا بر این سه جمله فوق تأکید نسبت و این جمله:

جاء القوم کلهم .. تأکید شمول است .

این سه کلمه «ا کتبع - ا تبع - ا بصع» را بعنوان تأکید اجمع میتوان استعمال نمود  
جاء القوم اجمعون اکتعون ابتعون ابصعون به تعبیری میتوان گفت این سه

کلمه تابع اجمع هستند .

کلمات اجمع ، جمع و جمعاء نیز معمولاً بعد از کلمه کل ذکر شده و به تعبیری میتوان اینها را نیز تابع کل نامید .

۱ - جاء الرجال کلهم اجمع ۲ - جاءت العشرة کلها جمعاء ۳ - جاءت العشاير کلهن جمع

وبعد کل اكدوا با جمعها \* جمعاء اجمعين ثم جمعها

از سه جمله فوق کل را میتوان حذف کرده و به تابع بعدی اکتفا نمود.

ودون کل قد یجیء اجمع \* جمعاء اجمعون ثم جمع

کلا و کلتا در تأکید اسم مثنی مورد استعمال دارند اولی برای تشبیه مذکر دومی

برای تشبیه مؤنث.

۱- سافرا اخواک کلاهما \* سافرت اختاک کلتاهما

۲- رایت الر جلین کلیهما \* مررت بالمرأتین کلتیهما

مثال اول حالت رفعی است و مثال دوم حالت نصبی و جری در هر دو حال کلا و کلتا

مضاف هستند به ضمیر مؤکد خود.

### النکرات لا تؤکد بالتأکید المعنوی

اسم نکره را باید با تأکید لفظی مؤکد نمود ذکر تأکید معنوی دنبال نکرات صحیح نیست بنا بر این نمیتوان گفت قرأت کتاباً که صحیح این است که گفته شود قرأت کتاباً علت این است برای نکره در خاطر هنوز حقیقتی ثابت نیست و تأکید معنوی هم برای تمکین معنای اسم و تقریر حقیقت آن است، تمکین چیزی که هنوز حقیقتش ثابت نیست اصولاً محال است.

امر دیگر اینکه الفاظی که بعنوان تأکید معنوی استعمال میشوند معرفه هستند (سبب تعریف اضافه است بعضی تقدیراً مضافند «اجمع ونظیر آن» و بعضی لفظاً «کل و عین» معرفه متابعت از نکره نخواهد کرد زیرا تأکید از توابع و مانده صفت است باید در اعراب، افراد، تشبیه و جمع، مذکر و مؤنث و هم چنین معرفه بین آند و مطابقت حاصل باشد الا اینکه در موضوعات اخیر مطابقت روی ضمائی است که این اسماء بر آنها مضاف هستند بهمین جهت است که گفته شد «جاء الرجال کلهم»

یا اینکه گفته میشود «جاءت هند عینها والنساء عینهن» (۱)

(۱) در وقتیکه لازم باشد ضمیر متصل مؤکد شود بهمین ضمیر باید تا بع را متصل کرد با آنچه متبوع بآن\*

= نظر کوفین =

در این باب کوفین باستناد بعضی اشعار (\*) از شعرای عرب مؤکد نمودن نکره را بتأکید معنوی در صورتیکه مؤکد از اسماء نکره محدودده باشد (معلوم المقدار) جایز دانسته اند بنا بر این با این نظر شهر، فرسخ، میل، ضربه، حول، و مانند اینها را میتوان بتأکید معنوی مؤکد نمود **يَا لَيْتَ عَدَةَ حَوْلِ كَلِّ رَجَبٍ** (\*)

و ان يفتد تو كيد منكور قبل	✽	و عن نحاة البصرة المنع شمل
و هذا مصير العالمين جميعهم	✽	وما الناس الا راحل بعد راحل
يا صاحب الذنب لا تقنطن	✽	فان الاله رؤف رؤف
ولا تر حلن بلا عده	✽	فان الطريق مخوف مخوف

ترکیب شود

عطف (عطف نسق)

در مقدمه مبحث توابع وعده کردیم که در این مبحث عطف بحرف رانیز عنوان کنیم . وقتی بین دو کلمه یا دو جمله حرفی از حروف عطف واسطه شد معطوف و معطوف علیه تشکیل یافت آن عطف را عطف بحرف یا عطف نسق گویند لغتاً عطف بمعنای میل و اعوجاج لکن در اینجا مقصود از عطف اشتراك معطوف است در تأثیر عامل و عطف از اصطلاحات بصریین و نسق از اصطلاحات کوفیین است (۱)

\* متصل است . «مرت بك بك»

ضمیر متصل تأکیدش با ضمیر رفع منفصل است .

«كنت انت هنا» «عرفتك انت» «مرت بك انت»

در وقتیکه خواسته باشیم ضمیر مرفوع متصل با نفس یاعین تأکید شود اول آنرا با ضمیر رفع منفصل مؤکد نموده سپس با نفس یاعین تأکید میشود :

«ضربت انت نفسك زيدا» «سافرت هند هي نفسها»

تذکر ۱- در ضمیر منصوب و مجرور با تیان نفس یاعین احتیاجی نیست تنها لزوم آن با ضمیر رفع متصل است .

تذکر ۲- جمیع - فاطمه - کافه - عامه اگر مضاف به ضمیر نباشند ترکیباً حال خواهند بود . بنا بر این

جمیعا حال است .

(۱) از تاریخیکه سیبویه در بصره و کسائی در بغداد و کوفه مقیم شده و از این دو وجانشینان آنها (افش و کسائی) آراء خاصی در علم نحو بوجود آمده نحاة بنو قیسمت کوفی و بصری تقسیم شده اند .

گفته شد در وقتی که بعضی از جمله به بعضی دیگر بوسیله یکی از حروف عطف  
مربوط شد آن عطف را عطف نسق گویند «نسق الشیء عطف بعضه علی بعض» در این

نوع عطف بین معطوف و معطوف علیه ممکن است اشتراك در حکم و اعراب باشد :  
جاء المعلم والتلميذ (معطوف با معطوف علیه هم در عمل متابعت دارند در اعراب) و ممکن  
است تنها اشتراك در اعراب باشد جاء المعلم لا التلميذ (تنها متابعت در اعراب است)

چون در عطف نسق عموماً متابعت در اعراب است لذا آنرا چنین تعریف کرده اند .

«عطف النسق تابع يتوسط بينه وبين متبوعه احد الحروف العاطفة وحكمه  
حكم متبوعه في الاعراب»

آن تابعی که بین آن و متبوعش یکی از حروف عطف واسطه باشد و در اعراب  
با متبوع خود مطابقت کند آنرا عطف نسق مینامند .

### اقسام عطف نسق

عطف نسق را در بدو امر میتوان چنین تقسیم کرده «عطف اسم بر اسم - عطف فعل

بر فعل - عطف جمله بر جمله» و سپس آنرا بدین ترتیب تفکیک کرد .

- |                      |                      |                       |
|----------------------|----------------------|-----------------------|
| ۱ - عطف ظاهر بر ظاهر | ۱ - جاءني زيد وعمر   | ۲ - رایت زیداً و عمرآ |
| ۲ - عطف ظاهر بر ضمیر | ۱ - انت وزید قائمان  | ۲ - ایاك اكرمت و عمرآ |
| ۳ - عطف ضمیر بر ضمیر | ۱ - انت و هو قائمان  | ۲ - ایاك و ایاه ضربت  |
| ۴ - عطف ضمیر بر ظاهر | ۱ - زید و انت قائمان | ۲ - ضربت زیداً و ایاك |

قسم اول عطف ظاهر بر ظاهر بدو قسمت عطف مفرد بر مفرد و عطف جمله بر جمله

تقسیم میشود غرض از عطف مفرد بر مفرد اختصار در عامل و اشتراك دومی است در تأثیر

اول و غرض از عطف جمله بر جمله ربط و اتصال بعض است به بعض و اعلام اینکه

هنوز متکلم اراده قطع جمله دوم را از اول نکرده است .

(در چهار مثال ذیل جمله بر جمله مربوط است)



۱ - قام زید و قعد عمرو (فعلیه بر فعلیه) ۴ - زید منطلق و عمرو قائم (اسمیه بر اسمیه)

۳ - مررت بر رجل یقوم (فعلیه بر فعلیه) ۴ - مررت بزید یکتب (فعلیه بر فعلیه)

در عطف جمله بر جمله اگر جمله دوم اجنبیه و غیر ملتبس باولی بوده باشد و متکلم نیز اراده اتصال کرده باشد حرف عطف را برای ربط حتماً باید ذکر کرد اما اگر ملتبس باولی و اجنبیه نباشد (حال یا صفت باشد) احتیاجی بذکر حرف عطف نیست . (جمله ۳ و جمله ۴)

تذکر ۱ = جمالات بعد از نکرات صفات و بعد از معارف احوالند ( جمله ۳ صفت ، ۴ حال است ) .

### عطف به ضمیر متصل و قواعد آن

مرفوع الموضع	منصوب الموضع	مجرور الموضع
۱ - قمت انا وزید	۲ - ضربته وزیداً	۳ - مررت بك و بزید

در مورد عطف بر ضمیر باید رعایت این قواعد را کرد اگر عطف بر ضمیری است که مرفوع الموضع است باید قبلاً آنرا بضمیر منفصل مؤکد کرده سپس اسم بعد را بآن عطف نمود (مثال ۱)

اگر معطوف منصوب الموضع باشد بدون تأکید عطف جایز است (مثال ۲)  
چنانچه معطوف مجرور الموضع باشد عطف صحیح نیست مگر باعاده جار (مثال ۳)

تذکر ۱ = چنانچه بین معطوف و معطوف علیه کلمه فاصله شود عطف بر ضمیر متصل جایز است .

۱ - فاجمعوا امرکم و شرکائکم (امر کم فاصله شده) ۴ - ما اشرکنا ولا باؤنا (لا فاصله شده)

تذکر ۲ - در مورد عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار بین بصرین و کوفین اختلافی هست بصرین آنرا قبیح میدانند و میگویند فقط در مقام ضرورت در شعر جایز است اما کوفین شواهدی از آیات آورده و آنرا جایز می‌شمرند

محققین برای تحقیق بیاورقی صفحه ۷۸ جزء سوم جلد اول شرح مفصل میتوانند مر اجعه کنند.

### = اقسام عطف از نظر اعراب =

۱- ایس زید بقائم و لا قاعد ۳ - ایس زید بقائم و لا قاعد ۴ - ایس زید

قائماً و لا قاعد .

در مثال اول معطوف مجرور است معطوف عطف شده است به لفظ .

در مثال دوم معطوف منصوب است معطوف عطف شده است به محل .

در مثال سوم معطوف مجرور است معطوف عطف شده است تو همأ ( تو همأ بر

اینکه باء بر خبر ایس داخل میشود )

### نظریات نحویین در مورد عامل معطوف

۱ - سیبویه و جماعتی از بصریین میگویند عامل در آن عامل در اولی است و

برای این مدعا میگویند اختلاف عمل از جهت اختلاف عامل است اگر عمل از حرف  
میبود اختلافی حاصل نبود .

۲ - عده دیگر میگویند عامل اول فعل مذکور و عامل در معطوف حرف عطف

است که نایب مناب عامل قبلی است . (قول ابن سراج)

۳ - بعض دیگر عقیدشان این است که عامل ، فعل محذوف است بعد از او دلیل

این عده این است که میگویند جایز است فعل اظهار گردد .

### حروف عطف و معانی آنها

واو - فاء - ثم - حتی - او - ا - لا - لکن - بل

واو - و اعطف که در زبان فارسی هم معمول است استعمال میشود بمنظور

مشارکت معطوف و معطوف علیه در عمل بدون اینکه ترتیبی منظور باشد ممکن است

معطوف و معطوف علیه عمل را در یک زمان انجام داده باشند و ممکن است یکی قبل و

دیگری بعد انجام داده باشد .

الواو هی للجمع بدون تعیین .

فَاعْطِفْ بِوَاوٍ سَابِقًا أَوْ لِاحِقًا \* فِي الْحُكْمِ أَوْ مُصَاحِبًا مُوَافِقًا

فاء و وِثْم - فاء برای تعقیب وِثْم برای ترتیب است باین معنا فاء برای مشارکت است با ترتیب بی فاصله وِثْم برای مشارکت است با ترتیب با فاصله . الْفَاءُ لِلتَّعْقِيبِ بغير مهله وِثْمٌ لِلتَّرْتِيبِ بِمهله .

وَالْفَاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِاتِّصَالٍ \* وَوِثْمٌ لِلتَّرْتِيبِ بِانْفِصَالٍ

حتمی - حتی عاطفه برای مشارکت در حکم و متضمن معنای تدریج است و میتواند حکم را از عالی بدانی و از دانی بعالی برساند و در آن وقتی که عطف است باید معطوف جزء بمانند جزء معطوف علیه و اسم ظاهر باشد و در این موقع میتوان بجای حتی «واو» در جمله گذارد - قَدِمَ الْحِجَاجُ وَالْمَشَاةُ . مَاتَ النَّاسُ وَالْأَنْبِيَاءُ (در مبحث حروف جاره راجع به حتی مفصلاً بحث شده است)

او = او در این معانی مورد استعمال دارد :

۱ - (شك) لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ (يك روز یا دو روز در آنجا)

(متوقف بودیم)

۲ - (ابهام) نَحْنُ أَوْ أَنْتُمْ عَلَى الْحَقِّ (یا ما بر حق و یا شما بر حقید)

۳ - (اباحه) جَالَسَ الْعُلَمَاءَ أَوْ الزُّهَادَ (در مجالست با علماء و زهاد)

هر کدام خواهی اختیار کن)

۴ - (تخیر) خُدْمَنَ مَالِي دِرْهَمًا أَوْ دِينَارًا (مختاری که از مال من در همی یا

دیناری برداری)

۵ - (تقسیم) الْكَلِمَةَ اسْمًا أَوْ فِعْلًا أَوْ حَرْفًا (کلمه با اسم و فعل و حرف تقسیم

شده است)

۶ - (مرادف الا) لا قتلن العدو او يخضع ( مگر دشمن خاضع و تسلیم شود و  
گر نه البته او را میکشتم )

فَدَّ كَر - در این معنا فعل مضارع با ضمائر ان بعد از «او» منصوب است .

۷ - (مرادف بل) در این معنا در کتب نحویین استشهاد بگفته جریر شده وی

«او» را بمعنی «بل» در این شعر بکار برده است .

لَمْ أَحْصِ عَدَّ تَهُمِ إِلَّا بَعْدَادٍ	مَاذَا تَرَى فِي عِيَالٍ قَدْ بَرَمَتْ بِهِمْ
لَوْلَا رَجَاؤُكَ قَدْ قَتَلْتَ أَوْلَادِي (۱)	كَأَنَّا ثَمَانِينَ أَوْ زَادًا وَثَمَانِيَةَ

ابن مالک تمام معانی او را (باستثنای معنای ششم «الا») در این بیت جمع کرده است .

وَاشْكُوكَ وَاضْرَابَ بَهَايِضًا نَمِي	خَيْرِ ابْحِ قَسِمِ بَاوٍ وَابِهِمْ
--	-------------------------------------

۴ - ام را بدو قسم تقسیم کرده اند ۱ - ام متصل - ۲ - ام منقطع - متصل آنرا  
میگویند که بعد از همزه تسویه (سواء علینا جز عنا ام صبرنا) یا بعد از همزه استفهام

(أَزِيدُ فِي الدَّارِ أَمْ عَمْرُو) واقع گردد .

در مورد اول فعلیکه بعد از همزه تسویه واقع میگردد مؤول بمصدر است تا مبتدا  
باشد برای خبریکه در ما قبل آن گذشته است در واقع جمله بالا بدین صورت خواهد  
بود - سواء علینا جز عنا و صبرنا - (در این امر شکیبائی و جزع ما از جهة عدم فایده  
برای ما یکسان است)

در مورد دوم یعنی در وقتیکه ام بعد از همزه استفهام واقع است جواب باید به تعیین  
داده شود در واقع گفتن «لا» در جواب سؤال بالا صحیح نیست یا باید گفت زید فی  
الدار و یا باید گفت عمرو ، علت تسمیه این ام بام متصله برای این است که ماقبل و ما بعد ام  
از هم بی نیاز نیستند . (این ام را معادله هم میگویند) .

(۱) جریر در قصیده ای هشام بن عبدالملک را مخاطب قرار داده پس از ستایش چنین میگوید: ما ذاتری الخ .  
ترجمه - ای هشام در مورد اهل بیت من چه تدبیر کرده و چه نظر میدهی من بواسطه فرزندانم سخت دل تنگم  
شماره آنرا جز بکمک محاسبین زبردست نمیدانم . ۸ نفر بودند بلکه ۸ نفر نیز بر آنان اضافه گردید اگر  
امیدم بتو نمیبود هر آینه فرزندان خود را میکشتم .

ام منقطع آنست که مسبوق به خبر محض (۱) یا مسبوق به مزمه غیر استفهام (۲) و یا مسبوق با استفهام بغیر مزمه بوده باشد (۳) یعنی گاهی ممکن است به تہائی ذکر گردد و گاهی ممکن است با استفهام انکاری یا طلبی همراه باشد و بان از آن جهت منقطعه میگویند که متضمن معنای بل اضراب بوده و میان دو جمله واقع میشود که بهم مربوط نیستند.

ابن هشام در معنی برای ام دو وجه دیگر ذکر میکند ۱- زائده ۲- مرادف لام تعریف مثال از زائده :

يَا أَيُّهَا شُعْرَى وَلَا مَنجَى مِنَ الْهَرَمِ      أَمِ اهْلٍ عَلَى الْعَيْشِ بَعْدَ السَّيِّئِ مِنَ نَدَمِ (۴)

مرادف لام تعریف :

لَيْسَ مِنْ أَمِيرٍ أَمْصِيَامٍ فِي أَمْسَفِرٍ .

نسبت بوجه دوم نظر میدهد که شاید این استعمال از بعض اهل یمن بوده باشد میگوید شنیدم یکی از اهل یمن گفت من این جمله را خود از يك یمنی شنیده ام خذ ارمح وار کب امفرس .

لا ۵- معطوف به لا در اعراب مطابقت از معطوف علیه دارد ولیکن در حکم ندارد یعنی لاحکم را بر ای ماقبل اثبات و از ما بعد نفی میکنند و در وقتی عطف میتواند باشد که بر مفرد داخل شود: هوشاعر لا کاتب .

لکن - لکن در آن وقتی حرف عطف است که مقرون با او نبوده و بعد از آن جمله نباشد و بر آن مقدم باشد نفی یا نهی یعنی با این سه شرط (بعد از آن مفرد باشد - بعد از نفی یا نهی باشد - با واو همراه نباشد) میتواند حرف عطف بوده باشد اگر چنانچه مسبوق با بیجا باشد یا داخل بر جمله گردید یا با واو ذکر شد در این موقع حرف ابتداء خواهد بود .

(۱) «تنزیل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين ام يقولون»

(۲) «الهم ارجل يمشون بهام لهم ابد يبطشون بها»

(۳) «هل يستوى الاعمى والبصير ام هل يستوى الظلمات والنور»

(۴) ترجمه: در آن وقتی که جوانی سپری و به پیری که از آن مفردی نیست گرفتار هستیم! بکاش میدانستیم برای من ندامتی خواهد بود؟

لکن (حرف عطف)

لَيْسَ زَيْدٌ كَاتِبًا لَكِنْ شَاعِرًا

لکن (حرف ابتداء)

وَلَكِنْ كَانُوا هُمْ الظَّالِمِينَ

بلی - در تعریف بل چنین نوشته اند :

بَلْ حَرْفٌ عَطْفٍ لِلْأَضْرَابِ عَنِ الْمَذْكَورِ قَبْلَهَا وَجَعَلَهُ فِي حُكْمِ الْمَسْكُوتِ عَنْهُ

در وقتیکه نظر این باشد که حکمی را از اسمی با اسم دیگر منتقل و نسبت به اسم اول

حکم مسکوت باشد از حرف عطف «بل» استفاده میشود .

الْأَضْرَابُ هُوَ اثْبَاتُ الْحُكْمِ لِمَا بَعْدَهَا بَعْدَ ثَبُوتِهِ لِلأَوَّلِ

در وقتیکه گفته شود ذهب زید بل عمرو حکم ذهب در مورد عمرو و مسلم است

اما در مورد زید جایز است ثبوت و جایز است عدم ثبوت بسته بر اینکه چه اراده بشود .

بدیهی است موضوع فوق در جمله ایست که مسبوق به نفی یا نهی نباشد چنانچه

بل در جمله واقع باشد که مسبوق به نفی یا نهی باشد اثبات منحصر میشود با اسم بعد از بل .

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ۳- مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

تذکر ۱- قطعاً از امثله فوق استنباط شد که معطوف به بل باید مفرد باشد

نه جمله .

تذکر ۲- در اثبات حکم نسبت به معطوف «بل» مانند «لکن» است بهمین جهت

ابن مالک میگوید .

و بَلْ كَلِمَةٌ بَعْدَ مَصْحُوبِهَا

كَلِمَةٌ اَكْرَنُ فِي مَرْبَعِ بَلِ تَيْهَا

وَ اَنْقَلُ بِهَا لِثَبَاتِ حُكْمِ الأَوَّلِ

فِي الخَبَرِ المَثْبُوتِ وَ الامرِ الجَلْبِي

عطف (عطف بیان)

گفته شد یکی از توابع عطف بیان است عطف بیان آن تابع جامدی است که اشهر

از متبوع خود باشد : قَالَ كَسْرِي : اَنْوَشْرُوَانُ (عطف بیان)

عطف البیان هو تابع جامد اشهر من متبوعه

اگر متبوع عطف بیان معرفه باشد آنرا توضیح واگر نکره باشد آنرا تخصیص خواهد داد .

عطف البیان وهو التابع الجامد الموضح له متبوعه فی المعارف والمخصص

له فی النکرات .

۱- انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله ۴- من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید

در مثال اول چون متبوع معرفه است (المسیح) تابع (عیسی علیه السلام) آنرا توضیح میدهد و در مثال دوم چون متبوع (ماء) نکره است تابع (صدید) آنرا مخصص کرده است .

عده از تحویین نکره بودن عطف بیان و متبوع آنرا جایز نمیدانند وعده جایز میدانند ابن مالک از جمله کسانی است که جایز میدانند و روی همین نظر میگوید .

فقد یكونان منکرین      كما یكونان معرفین

تذکر - هر عطف بیان را میتوان در محل معطوف علیه قرار داد بنابراین در جمله بالا میتوان گفت قال انوشروان و چون در تعریف بدل کل از کل خواهیم گفت: هو کل ثان کان عین الاول (بدل کل از کل آن تابعی است که عین اول است) پس میتوانیم انوشروان را بدل از کسری فرض کنیم (بدل کل از کل) .

عطف بیان چون تابعی است شبيه به صفت در چهار امر از امور ده گانه یعنی در اعراب ، افراد ، تشبیه و جمع ، تعریف و تنکیر و تذکیر و تأنیث باید با متبوع متابعت کند .

فدوا البیان تابع شبه الصفة      حقيقة القصد به منكشفة

گفته شد عطف بیان مانند صفت است باید بخاطر داشت که صفت متضمن حالی از احوال موصوف است که بسبب آن موصوف تمیز داده میشود در صورتیکه عطف بیان چنین نیست بلکه تفسیر اسم اول است با اسم دیگر مرادف آن که در عرف و استعمال اشهر از آن است .

فالصفة تتضمن حالاً من احوال الموصوف يتميز بها و عطف البيان ليس  
 كذلك انما هو تفسير الاول باسم آخر مرادف له يكون اشهر في العرف و  
 الاستعمال من غير ان يتضمن شيئاً من احوال الذات .

### وجه اختلاف صفت باعطف بيان

- ۱ - صفت مشتق یا نازل بمنزله مشتق است در صورتیکه عطف بیان جامداست .
  - ۲ - عطف لازمه اش این است که معرفه باشد این ملازمه در صفت نیست .
  - ۳ - صفت اعم از موصوف است نمیتواند اخص باشد این شرط در عطف بیان نیست بلکه عطف بیان باید اعرف و اشهر از متبوع باشد .
  - ۴ - صفت را میتوانیم با ضمائر فعلی نصب ( بعنوان مفعولیت ) یا به تقدیر اسمی رفع ( بعنوان ابتدائیت ) دهیم در صورتیکه در عطف بیان این امر صحیح نیست .
- تذکره - از آنجائیکه بین عطف بیان و بدل کل از کل چندان تفاوتی نیست ذکر امثله این باب بخاتمه مبحث بدل موقوف میشود .

### بدل

لغتهاً بدل بمعنای عوض است در این مبحث منظور از بدل آن اسم یا جمله ایست که  
 بمنظور ایضاح بعد از اسم یا جمله دیگری ذکر شود این جمله یا اسم را تابع و آنرا متبوع  
 گویند ( علت این است که در اعراب لاحق از سابق تبعیت دارد ) این تابع و متبوع را در  
 این باب بدل و مبدل منه مینامند یعنی تابع را بدل و متبوع را مبدل منه .  
 باید توجه داشت بدل اسم مصدر است و از ذکر اسم مصدر در اینجا اسم مفعول  
 ( مبدل ) مراد است .

در توابع قبلی یعنی صفت - توکید - عطف بیان اگر دقتی شود این معنا بدست  
 میآید که آن توابع هیچکدام در جمله مقصود در حکم نبودند یعنی اگر در جمله  
 حکمی بود مربوط به صفت تاکید با عطف بیان نبود بلکه مربوط با آن اسمی بود که آنها



مکمل آن بودند ، این تابع بعکس آنهاست مقصود در حکم است یعنی اگر بگوئیم  
 قَامَ الرَّجُلُ أَخُوهُ حَکْمٌ قِيَامٌ بِرَأْسِهِ حَمَلٌ مِشْوَرٌ دَر صَوْرَتِکَہِ اِگَر  
 بگوئیم قَامَ الرَّجُلُ الْعَالَمُ حَکْمٌ قِيَامٌ بِرَالْعَالَمِ کَہ صِفَتِ اسْتِ مَحْمُولٌ نِیْسَتِ بِہِمِیْنِ جِهَتِ  
 در تعریف بدل گفته اند :

الْبَدَلُ هُوَ تَابِعٌ مَقْصُودٌ بِالْحُكْمِ بَدْوْنِ وَاِسْطَةِ وَاَلْغَايَةِ مِنْہِ هِيَ اِبْضَاحُ  
 الْمَبْدَلِ مِنْہِ

بدل آن تابع بی واسطه ایست که مقصود در حکم و بمنظور توضیح مبدل منه ذکر میگردد .  
 تذکره قید بدون واسطه در تعریف فوق برای این است که عطف نسق از این  
 تعریف خارج شود زیرا عطف نسق مقصود در حکم است منتهی با واسطه ، قام زید و عمرو  
 ( حکم قیام بر عمرو حمل میشود همانطوری که بر زید حمل شده است )

فَخَرَجَ بِقَوَائِمِهِمُ الْمَقْصُودُ بَقِيَّةِ التَّوَابِعِ وَبَقَوْلِهِمْ بِلَا وَاِسْطَةِ الْعَطْفِ  
 التَّابِعُ الْمَقْصُودُ بِالْحُكْمِ بِلَا وَاِسْطَةِ هُوَ الْمَسْمُومُ بِالْبَدَلِ

### اقسام بدل

۱- کل از کل ۲- جزء از کل ۳- بدل اشتمال ۴- بدل غلط

۱- جَاءَ الْاَمِيْرُ اَمِيْرَ الْقَوْمِ ۲- طَابَ الْاَمِيْرُ قَلْبِهٖ

جاء فعل الامر فاعل ، امير القوم مضاف  
 و مضاف اليه بدل كل از كل

۳- اَعْجَبْنِي الْاَمِيْرُ حِلْمِهٖ ۴- رَأَيْتَ زَيْدًا الْفَرَسِ

اعجب فعل نون و قايه ياء مفعول الامر فاعل ،  
 حلمه مضاف و مضاف اليه ، بدل اشتمال  
 رأيت فعل ضمير فاعل ، زيد مفعول ،  
 الفرس بدل غلط

### توضیحات

بدل کل از کل که بیان بدل مطابق هم گفته میشود آن بدلی است که با مبدل منه  
 هیچگونه تفاوتی نداشته و عین همان است ، در مثال اول منظور از امیر القوم همان امیری

است که بالف ولام باحالت دفعی بدنبال فعل جاه ذکر شده است.  
 بدل جزء از کل آن بدلی است که جزء یا بعض یا قسمتی از مبدل منه است در مثال  
 دوم قلب جزء و بعض از امیر است، در این نوع بدل برای ارتباط باید در بدل ضمیری که  
 ارجاعش بمبدل منه است موجود باشد.

بدل اشتمال آن بدلی است که جزء مبدل منه نبوده بلکه از متعلقات مبدل منه  
 است و زوال آن از مبدل منه امکان دارد در مثال سوم حلم از امیر ممکن است زائل  
 گردد اما قلب امکان ندارد در این نوع بدل نیز ضمیری برای ارتباط در بدل موجود است.  
 بدل غلط آن بدلی است که مغایر با مبدل منه است و هیچگونه نسبتی بین آن  
 و مبدل منه موجود نیست ذکر این نوع بدل ممکن است از روی سهو و نسیان بوده باشد  
 مثلاً اسم دوم را داشته بغلط اول را عنوان کرد است (رأيت زيداً أحمرآ)

در این فصحاء و اهل ادب ذکر این نوع بدل معمول نیست

این عبارت خلاصه ایست از آنچه در بالا گفته شد:

والبديل اما ان يكون الاول في المعنى او بعضه او مشتملا عليه أو يكون

علي وجه الغلط .

### احکام بدل و مبدل منه

قبلاً تذکر دادیم که بدل تنها با مبدل منه در اعراب باید مطابقت داشته باشد  
 تطبیق در سایر موضوعات شرط نیست، بنا بر این ممکن است بدل معرفه از معرفه، نکره  
 از نکره، معرفه از نکره، نکره از معرفه ظاهر از ضمیر یا ضمیر از ظاهر بوده باشد و حتی  
 ممکن است جمله بدل از جمله دیگر ذکر شود.

### نمونه های مختلف از بدل

۱- بدل معرفه از معرفه - اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم

توضیح مبدل منه (الصراط المستقیم) معرفه است بدل (صراط الذین)

نیز بسبب اضافه معرفه است نوع بدل کل از کل

۲- بدل نکره از نکره - ان للمتقين مفازا حدائق واعناباً <sup>۴۲</sup>/<sub>۷۸</sub>

توضیح مبدل منه (مفازا) نکره است، بدل (حدائق و معناب) آن  
اعناب) نیز نکره است - نوع بدل اشتمال یا بعض از کل (۱)

۳- بدل معرفه از نکره - وانك لتهدى الى صراط مستقیم صراط الله <sup>۵۲</sup>/<sub>۴۴</sub>

توضیح مبدل منه (صراط مستقیم) صفت و موصوف نکره است، بدل  
(صراط الله) بواسطه اضافه معرفه - نوع بدل کل از کل .

۴- نکره از معرفه - لنسفعاً بالناصیه ناصیه کاذبه خاطئه <sup>۱۶</sup>/<sub>۴۶</sub> (۲)

توضیح مبدل منه (بالناصیه) معرفه است بسبب الف و لام، بدل (ناصیه)  
نکره است - نوع بدل کل از کل - این نوع بدل را در وقتی نیکو می‌شمارند که بدل  
دارای صفت باشد (کاذبه خاطئه هر دو صفتند و لایحسن بدل النکره من المعرفة  
حتی توصف - ریشه فعل «سفع» از جهت اینکه مؤکد بنون تأکید است «لنسفعن»  
بصورت الف باتنوین نوشته شده است .

### نمونه‌های دیگری از بدل

ضمیر از ضمیر

ضمیر از ظاهر

ظاهر از ضمیر

۳- رایتہ ایاه

۲- رأیت زیداً ایاه

۱- رأیتہ زیداً

رأیت فعل ضمیر فاعل، هامفعول      رأیت فعل ضمیر فاعل زیداً مفعول      رأیت فعل ضمیر فاعل، هامفعول  
زیداً بدل کل از کل      ایاه بدل کل از کل      ایاه بدل کل از کل

از تمام ضمائر بدل میتوان ذکر کرد مگر از ضمیر مخاطب و متکلم اگر گفته  
شود: «مرت بک زید» (بدل از مخاطب) یا «مرت بی زید» (بدل از متکلم) این بدل  
صحیح نیست زیرا ضمیر مخاطب و متکلم در نهایت وضوح است احتیاج به بیان ندارد .

(۱) این بیت نیز برای شاهد در این نوع بدل عنوان شده است :

و کنت کنی رجلین رجل صحیحه \* و رجل رمی فیها الزمان فشلت

ترجمه: من بمانند افرادی بودم که دو پای دارند پایی سالم و پایی که حوادث دهر آنرا آسیب زده لنگه میبود.

(۲) این آیه مرادف است با این آیه «فیؤخذ بالانواصی والاقدام» ترجمه البته وی را به پیشانی ،

آن پیشانی عاصی خطا کار رو بآتش کشند .

وَاعْلَمَ أَنَّ الْمَضْمَرَاتِ كُلَّهَا لَكَ أَنْ تَبْدَلَ « الْأَضْمِيرَ الْمُتَكَلِّمِ وَالْمَخَاطَبِ »  
فَلَا يَحْسُنُ الْبَدْلُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عِنْدَ أَكْثَرِ النُّحَوِيِّينَ .

### نمونه‌های دیگری از بدل

۱ - فعل از فعل - قام زيد ذهب ترکیب : « قام فعل زید فاعل ، ذهب فعل  
ضمیر فاعل ، بدل از قام »

توضیح ( این نوع بدل در وقتی صحیح است که هر دو فعل معنأ و  
زمانأ متفق باشند )

۲ - فعل از اسم - زيد متقی يخاف الله ترکیب : « زيد مبتدا ، متق خبر ،

يخاف فعل ضمیر فاعل ، الله مفعول جمله فعلیه بدل از متق »

توضیح ( جمله فعلیه بدل است از شبه فعل ( متق )

۳ - جمله از جمله ( اسمیه ) قل هو الله احد الله الصمد ترکیب : « قل فعل

ضمیر فاعل ، هو ضمیر شأن مبتدا ، الله مبتدا احد خبر ، جمله مبتدا

و خبر خبر برای هو ، ( ضمیر شان ) الله مبتدا ، الصمد خبر بدل »

توضیح ( در جمله آخر میتوان صمد را صفت الله گرفت والله خبر

مبتدای محذوف ( هو ) بوده باشد ( هو الله الصمد ) و میتوان الله الصمد ( صفت و موصوف )  
را خبر بعد از خبر گرفت .

۴ - جمله از جمله ( فعلیه ) ارحل عنا لا تقيمن عندنا ترکیب : « ارحل فعل

ضمیر فاعل ، عنا جار و مجرور ، لاء ناهیه تقيمن فعل ضمیر فاعل

مؤکد نمون تا کید ثقیله ، عند ظرف مضاف نامضاف الیه ، جمله

بعد بدل از جمله قبل »

### هو ارد اختلاف عطف بیان با بدل

چون در بسیاری از موارد عطف بیان و بدل یکی هستند و کمتر ممکن است که

نتوان عطف بیان را بدل یا بدل را عطف بیان فرض کرد و حتی گفته شده :

کَلِمًا جَازَانِ يَكُونُ عَطْفٌ بَيَانٍ جَازَانِ يَكُونُ بَدَلًا. موارد اختلاف بشرح زیر درج میگردد تا در تعیین آن دو اشتباهی نشود.

- ۱ - بدل ممکن است جمله باشد عطف بیان جمله نمیشود.
- ۲ - ضمیر عطف بیان نمیشود و از ضمیر هم عطف بیان ذکر نمیشود بخلاف بدل که ممکن است هم ضمیر باشد و هم تابع از ضمیر (مثالهایی از این نوع بدل ذکر شد).
- ۳ - بدل نکره از معرفه و معرفه از نکره جایز است در صورتیکه عطف بیان باید با متبوعش مطابقت کند اگر معرفه است معرفه و اگر نکره باشد نکره ذکر شود.
- ۴ - بدل از جمله صحیح است لکن عطف بیان از جمله صحیح نیست.
- ۵ - عطف بیان جمله نمیشود بدل ممکن است جمله باشد.
- ۶ - عطف بیان در نیت نیست که بجای متبوع ذکر شود اما در بدل این نیت هست.
- ۷ - بدل ممکن است فعل یا تابع از فعل بوده باشد در صورتیکه عطف بیان نه ممکن است فعل و نه ممکن است تابع از فعل بوده باشد.

### نشو اهدی از آیات در مورد بدل

۱ - <sup>اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مَّتَشَابِهًا ۳۹</sup> - ترکیب: « الله ، مبتدا نزل

فعل ضمیر فاعل ، احسن مفعول مضاف ، الحدیث مضاف الیه ، کتاباً بدل ، متشابهاً صفت جمله خبر برای مبتدا »

توضیح - ( در این جمله مبدل منه معرفه و بدل نکره است راجع

باین نوع بدل اشاره شد بهترین است که بدل دارای وصف باشد - متشابهاً را حال هم میتوان گرفت - بغیر از این دو کلمه در بعد آیاتی هم هست که برای کتاب وصفند )

۲ - <sup>ان يوم الفصل كان ميقاتاً يوم ينفخ في الصور ۱۷</sup> - ترکیب: « ان از حرف

مشبهة بالفعل ، يوم اسم ان مضاف ، الفصل مضاف الیه ، كان از افعال

ناقصه ، ضمیر اسم كان ، ميقاتاً خبر ، يوم بدل از يوم الفصل ، ينفخ فعل

مجهول فی الصور جار و مجرور نایب فاعل جمله کان میقاتاً محلاً

مرفوع خبر برای ان «

توضیح - ( مبدل منه در این جمله معرفه است بسبب اضافه و بدل

نیز معرفه است بسبب اضافه مبدل منه باسم معرف بالف و لام مضاف است ، بدل بر جمله فعلیه )

۳ - ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مِثْلًا كَسُونَ  $\frac{۲۹}{۴۹}$  ترکیب : «ضرب فعل، الله

فاعل ، مثلاً مفعول ، رجلاً بدل ، فيه جار و مجرور خبر مقدم ، شرکاء

مبتدای مؤخر ، مثلاً کسون صفت برای شرکاء

توضیح - (مبدل منه (مثلاً) نکره است بدل (رجلاً) نیز نکره الا

اینکه بجمله بعد وصف شده است)

۴ - فَاخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارِجٌ  $\frac{۸۸}{۳۰}$  ترکیب : « فاء عطف اخرج فعل

ضمیر فاعل ، لهم جار و مجرور ، عجلًا مفعول ، جسدًا بدل ، له جار

و مجرور خبر مقدم ، خوارج مؤخر «

توضیح - (مبدل منه «عجلاً» نکره است بدل «جسدًا» نیز نکره

است الا اینکه بجمله بعد توصیف شده )

۵ - وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ  $\frac{۴۴}{۲۳}$  ترکیب : واو عاطفه ینزل

فعل ضمیر فاعل ، من السماء جار و مجرور ، من جبال جار و مجرور

بدل از من السماء ، فیها جار و مجرور ، من برد جار و مجرور «

توضیح - ( جار و مجرور «فیها» در مقام وصف است برای بدل ،

جار و مجرور «من برد» نیز در محل جر است بعنوان صفت دیگر - مفعول فعل ینزل

محدوف است - در واقع تقدیر این است - ینزل من جبال سماویة بردیة برداً )

۶ - وَمَا نَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ يَذْكُرَهُ  $\frac{۶۳}{۱۸}$  ترکیب : « و او عاطفه ، ما نافیه

انسی فعل یاء مفعول اول ، هاء مفعول دوم ، الاداة حصر ، الشیطان

فاعل ، ان حرف نصب ، اذکر فعل ضمیر فاعل هاء مفعول ، جمله مؤول  
بمصدر بدل ازها «

توضیح - (قبلا اشاره کردیم آوردن بدل از ضمیر بخلاف عطف  
بیان جایز است در این آیه جمله ان اذکره بدل است ازها در انسانیه و جمله بدین  
صورت تعبیر شده است : ومانسانی ذکره الا الشیطان )

۷ - لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُر بِالرَّحْمَنِ لِيَبُو تَهُمْ سَقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ <sup>۴۳</sup> ۴۳ ترکیب : «لام حالیه

جعلنا فعل ضمیر فاعل ، لمن جار و مجرور مفعول ، یکفر فعل  
ضمیر فاعل ، بالرحمن جار و مجرور ، لیوت جار و مجرور مضاف ،  
هم مضاف الیه بدل اشتمال از «لمن یکفر بالرحمن» سقفاً مفعول  
دوم برای جعلنا ، من فیضة جار و مجرور «

توضیح - (مبدل منه لمن یکفر بالرحمن لفظاً مجرور و محلاً منصوب  
است بدل نیز لفظاً مجرور و محلاً منصوب است )

۸ - ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ <sup>۷۱</sup> ۷۱ ترکیب : « ثم عاطفه

تاب فعل ، الله فاعل ، عليهم جار و مجرور ، ثم عاطفه ، عمو افعال ضمیر فاعل  
واو عطف ، صموا افعال ضمیر فاعل ، کثیر بدل از ضمیر ، منهم جار و  
مجرور «

توضیح - (مبدل منه در آیه ضمیری است که مر بوط به فعل عمو و صموا  
است (واو) و بدل (کثیر) که اسم نکره است بدل از این واو است ، دو وجه دیگر برای  
کثیر بیان شده یک وجه فعالیت در این صورت واو تنها اعلامت جمع خواهد بود (رجوع شود به  
صفحه ۱۰۹) وجه دیگر خبر برای مبتدای محذوف)

۹ - وَاسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا <sup>۳۱</sup> ۳۱ ترکیب : « واو عاطفه ، اسرُوا فعل

ضمیر فاعل ، النجوی مفعول ، الذین محلاً مرفوع بدل از واو در  
اسرُوا و اظلموا افعال ضمیر فاعل «

توضیح - (الذین در محل رفع است بنا بر اینکه بدل باشد از او در اسر و ا، سه وجه دیگر میتوان فرض کرد ۱ - و او در اسر و اعلامت جمع باشد به تنهایی الذین در محل رفع باشد، بعنوان فاعلیت (صفحه ۱۰۹) ۲ - در محل رفع باشد تاخیر باشد برای میدای محذوف «هم الذین ظلموا» ۳ - در محل نصب باشد بنا بر ذم بفعل مقدر «اعنی» )

۱۰ - هل هذا الا بشر مثلكم  $\frac{3}{41}$  ترکیب : « هل از اداة استفهام (در این آیه

مجازا از آن اراده نفی شده) هذا مبتدا ، الاداة حصر ، بشر خبر ،

مثل صفت مضاف، کم مضاف الیه ، تمام جمله در محل نصب بدل

از نجوی (در آیه قبل)

توضیح - (مبدل منه این آیه مفرد است و تمام آیه که بدل واقع شده

جمله است)

۱۱ - ومن يفعل ذلك يلق اثمًا يضاعف له العذاب  $\frac{61}{75}$  ترکیب : « و او عاطفه

هل یکی از ادوات استفهام است: ادوات استفهام عبار بند از همزه، هل، ما، من، متى، ايان، كيف، اين، انى، لم، اى. چون استفهام بدو قسمت «طلب تصور و طلب تصدیق» تقسیم شده استعمال این ادوات در این دو قسم استفهام بدین ترتیب است :

- ۱- هل منحصر استعمالش در طلب تصدیق است .
  - ۲- همزه چون عمومیت دارد در استفهام هم برای طلب تصور بکار میرود هم برای طلب تصدیق .
  - ۳- غیر از این دو بقیه در استفهام استعمالشان منحصر است در طلب تصور .
- الهمزة ترد لطلب التصور نحو (ازید قائم عمرو) و لطلب التصديق: (ازید قائم) و هل مختصة لطلب التصديق نحو (هل قائم زيد) و بقیة الادوات مختصة لطلب التصور .
- موضوع تصور و تصدیق در دو قسم است که مورد شک و تردید در استفهام عامل فعل باشد (در وقوع فعل تردیدی نباشد) روی آن جهت استفهام بشود استفهام طلب تصور است : (على وسعيدا در حال سفر می بینیم و میدانیم یکی از این دو با چه جهت وقت بروند و نزد چه کسی میشود که گفتم از این دو مستأفان ندسو آل میکنیم آیا علی مسافر است یا سعید (اعلی مسافر است) چون در وقوع فعل تردیدی نبوده تردید در عامل است استفهام طلب تصور است .
- فلا استفهام عن التصور يكون عند التردد في تعيين احد الشئین .
- چون آنچه مورد شک و تردید و وقوع فعل بوده باشد (تردید نسبت به عامل نباشد) روی آن جهت استفهام بشود استفهام طلب تصدیق است .

على را در حال سفر می بینیم تردیدی نسبت به سفر او برای ما حاصل میشود سوآل میکنیم آیا علی مسافر است «اعلی مسافر» چون در نسبت وقوع سفر تردید شده استفهام طلب تصدیق است .

والاستفهام عن التصديق يكون عن نسبة تردد الذهن فيها بين ثبوتها و اثباتها .



من شرطیه مبتدا ، یفعل فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، ذالک مفعول یلق  
فعل ضمیر فاعل جزای شرط، ائاماً مفعول، جمله در محل رفع خبر  
برای مبتدا ، یضاعف فعل مجهول ، له جار و مجرور ، العذاب نایب  
فاعل، جمله بدل از جمله یلق ائاماً»

توضیح - (در این آیه مبدل منه جمله است بدل نیز جمله است  
مبدل منه مجزوم است بدل نیز مجزوم شده است. جمله دیگری هم بعد از این آیه هست  
که آن نیز مجزوم است)

۱۲ - فیه آیات بینات مقام ابراهیم  $\frac{۹۷}{۴}$  ترکیب : « فیه جار و مجرور خبر مقدم

آیات مبتدای مؤخر ، بینات صفت ، مقام ابراهیم بدل بعض از کل  
(بدل از آیات) یا عطف بیان بنا بر اینکه متضمن همه آیات باشد»

توضیح - (در این آیه در مورد موقعیت مقام ابراهیم بین نحویین  
اختلاف نظر هست عده آنرا بدل جزء از کل میدانند زمخشری میگوید عطف بیان  
است، بقول زمخشری ایراد میکنند میگویند اشتباه کرده است زیرا عطف بیان با  
متبوع خود در معرفه و نکره باید مطابقت نماید در اینجا مقام ابراهیم معرفه و آیات  
بینات نکره است)

۱۳ - جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس  $\frac{۹۷}{۵}$  ترکیب : « جعل فعل

الله فاعل ، الکعبه مفعول اول ، البیت الحرام عطف بیان ، قیاماً  
مفعول دوم ، للناس جار و مجرور »

توضیح - (در این آیه البیت الحرام از آن جهت عطف بیان گرفته  
شده که جهت مدح در آن ملحوظ باشد)

۱۴ - ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربی و ربکم  $\frac{۱۱۷}{۵}$  ترکیب:

مانافیه ، قلت فعل ضمیر فاعل ، لهم جار و مجرور مفعول ، الاداءه  
استثناء ، ما موصوله مستثنی ، امرت فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه  
یاء مفعول ، به جار و مجرور ، ان مفسره اعدوا فعل ضمیر فاعل ، الله

مفعول ، ربی مضاف و مضاف الیه بدل (از الله) و او عاطفه در بکم مضاف  
و مضاف الیه عطف بر ربی « جمله ان اعبدو الله محلا مجرور بدل  
از هاء در به »

توضیح - (جمله «ان اعبدو الله» راز مخشری عطف بیان از هاء  
در به گرفته باینکه گفته شد عطف بیان ضمیر نمیشود و از ضمیر هم عطف بیان ذکر نمیشود  
ز مخشری میگوید اگر جمله ان اعبدو الله را بدل فرض کنیم از آنجائیکه مبدل منه در  
حکم سقوط است ممکن است موصول بدون عائد بماند قاضی بیضای میگوید  
در بدل این شرط نیست که مبدل منه آن جایز باشد در همه جاساقط شود .

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ الْبَدْلِ جَوَازُ طَرَحِ الْمَبْدَلِ مُطْلَقًا

موضوع دیگری که در اینجا باید متذکر شد این است که حرف «ان» در این  
آیه در وقتی صحیح است که مفسره بآن اطلاق شود که ماده قول که در قبل آن گذشته  
به امر تأویل شود ( ما امرتهم الا بما امرتني به ) زیرا ان اعبدو الله را نمیتوان مقول  
قول قرار داد .

۱۵ - اِنَّمَا اعْظَمَكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنِي وَفِرَادَى  $\frac{۴۶}{۴۴}$  ترکیب : «ان»

از حرف و مشبهه بالفعل ملغی از عمل ما کافه ملغی از عمل ، اعظم فعل  
و فاعل مفعول ، بواحدة جار و مجرور ، ان مفسره ، تقوموا فعل ضمیر  
ففاعل ، لله جار و مجرور ، جمله محلا مجرور بدل یا عطف بیان از  
واحد ، مثنی حال ، و او عاطفه ، فرادی عطف به مثنی

توضیح - ( جمله ان تقوموا لله را ) - میتوان عطف بیان و میتوان  
بدل گرفت چون متبوع مجرور است تابع نیز محلا در هر دو حال مجرور است و میتوان  
آنرا خبر گرفت برای مبتدای محذوف (هو) در این صورت محلا مرفوع است و میتوان  
آنرا با ضمنا فعل «اعنی» منصوب گرفت .

و محله الجر علی البدل او البیان او الرفع او النصب باضمار هو او اعنی

پایان مجرورات

## فصل پنجم

### ملحقات

موضوعاتی که در این فصل ذیل عنوان ملحقات از آنها بحث میشود (اخبار بالذی - اشتغال - تنازع) موضوعاتی هستند که در نحو کمتر از آنها بحث شده علت این است عبارات و جملاتی که متضمن این مباحث هستند کمتر است چندین صفحه عبارت را ممکن است ما مطالعه کنیم و به یکی از این مباحث برخورد نکنیم ولی از آنجائیکه عنوان کتاب با اختصار منافات داشته و از هر بابی هم که تا کنون بحث شده است بتفصیل بحث شده لازم است اولاً از ذکر آنها خودداری نشود و در ثانی بتفصیل بحث شود و چون این ابواب از مباحث مشکل علم نحو است باید با دقت بیشتری آنها را مطالعه کرد.

### اخبار بالذی و فروع آن و الف و لام

الذی یکی از اسماء موصول است مقصود از فروع تشبیه، جمع، و مؤنث آن «الذی» است و مراد از الف و لام الف و لام موصول است که بر اسم فاعل، و مفعول داخل میشود.

این باب وضع شده است بجهت تمرین و آزمایش محصلین تا معلوم شود در این زمینه معلومات آنها تا چه حد است.

اگر بکسی گفته شود خبر بده بالذی (اخبار بالذی) مقصود نه این است که بسبب الذی خبر بده بلکه نظر این است که الذی را مبتدا قرار ده و از آن بوسیله اسمی که مورد نظر است خبر بده باینکه ظاهر عبارت حکایت از معنای اول میکند مع الوصف منظور موضوع دوم است.

نوعاً این سؤال در وقتی پیش میآید که اسمی در جمله گذشته باشد و طرف بخواهد از آن اسم خبر بگیرد جمله گفته میشود باین مضمون «قَامَ عَلِيٌّ يَا رَأَيْتُ عَلِيًّا»

سؤال کننده میخواهد جمله تشکیلی شود که «علی» در آن جمله خبر باشد بطرف میگوید  
 اخبر بالذی او باید بگوید **الذی قام علی** (در مورد جمله اول) **والذی رایته علی**  
 (در مورد جمله دوم) - الذی در هر دو جمله مبتدا و علی در هر دو جمله خبر است عائد موصول  
 در جمله اول ضمیر مستتر است و در جمله دوم ضمیر بارز متصل .

در حقیقت اگر کسی در خصوص اسمی گفت اخبر بالذی باید آن اسم را خبر و الذی را  
 مبتدا قرار داد یعنی جمله ای باید تشکیل داد که مبتدای آن الذی و خبر آن اسم مورد  
 نظر باشد در مورد جمله بالا اگر گفته شود بسبب الف و لام خبر ده باید گفت  
**القائم علی** .

ما قبل اخبر عنه بالذی خبر      عن الذی مبتداً قبل استقر

### چند مثال مختلف

بعد از اسناد	قبل از اسناد
الذی ضربته زید	۱ - ضربت زیداً (مفرد)
الذان ضربتهما الزیدان	۲ - ضربت الزیدین (ثنیة)
الذین ضربتهم الزیدون	۳ - ضربت الزیدین (جمع)
التي ضربتها هند	۴ - ضربت هنداً (مؤنث)

در تمام این چهار جمله اسماء موصول مبتدا و اسماء بعد خبرند و آنچه از فعل و  
 فاعل و مفعول در وسط واقع شده صلّه و عائد هستند در واقع قاعده این است که فعل  
 جمله قبل در وسط مبتدا و خبر قرار گیرد و عائدی هم که لازم است بدنبال آن فعل  
 ذکر شود .

وما سواهما فوسطه صلّة      عاندها خلف معطی التکملة

از امثله بالا این موضوع استفاده میشود چنانچه در جمله قبل اسم مورد نظر  
 مفرد باشد باید موصول مفرد باشد اگر ثنیة باشد باید موصول ثنیة و چنانچه جمع

باشد باید موصول هم جمع باشد چه مذکر و چه مؤنث یعنی در عدد و تائید و تذکیر مطابقت لازم است.

و بِالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّتِي      أَخْبَرَ مَرَاغِبًا وَفَاقَ الْمَشْبُتِ

در مورد خبر بوسیله الف و لام باید توجه داشت هر آن اسمی که از آن میتوان بالف و لام خبر داد به الذی هم میتوان خبر داد لکن چنان نیست هر اسمی که از آن به الذی میتوانیم خبر دهیم بتوانیم بالف و لام هم خبر دهیم.

فَكَرَّمَا يَخْبِرُ عَنْهُ بِالْأَلِفِ وَاللَّامِ يَصِحُّ أَنْ يَخْبَرَ عَنْهُ بِالذِّي وَ لَيْسَ كُلُّ مَا يَخْبِرُ عَنْهُ بِالذِّي يَجُوزُ أَنْ يَخْبَرَ عَنْهُ بِالْأَلِفِ وَاللَّامِ فَكُنَ الْأَخْبَارُ بِالذِّي أَعْمٌ \*

در این باب الف و لام قائم مقام الذی است (اسم است در حقیقت) محلی که در این باب برای الذی هست (ابتدائیت) عیناً برای الف و لام هم هست در واقع الف و لام هم محلاً بعنوان ابتدائیت (مبتدا) مرفوع است «القائم علی» باید ترکیب شود ال موصول مبتدا، قائم مقام فعل ضمیر مستتر عائده علی خبر.

اسمی که میخواهیم بوسیله الذی از آن خبر دهیم در هر جمله که باشد اسمیه یا فعلیه (زید قائم - ضربت زیداً) از آن اسم میتوانیم خبر دهیم (الذی هو قائم زید - الذی ضربته زید) اما شرط خبر دادن بوسیله الف و لام این است که آن اسم در جمله فعلیه بوده باشد و فعل آنها از فعالی باشد که صحیح باشد صیغه سازی صله الف و لام از آن (جامد نباشد بتوانیم اسم فاعل یا مفعول از آن بنا کنیم)

در واقع بالف و لام از اسمی که در جمله اسمیه است و یا اینکه در جمله فعلیه است و فعلش غیر متصرف است (مانند الرجل در نعم الرجل) نمیتوان خبر داد (۱).

(۱) نعم فعل مدح است چهار صیغه هست که بنام افعال مدح و ذم خوانده شده اند و فعل برای مدح «نعم و حیدلاً» و دو فعل برای ذم «بئس و ساء» این افعال جامد هستند جز ماضی صیغه دیگری از آنها بنا نمیشود، اسم مرفوعی هم بعد از فاعل بنام مخصوص بمدح یا مخصوص بدم با آنها ذکر میگردد.  
در حجب ذافعال است و در بقیه هم فاعل باید معرف بال (جنسی) باشد یا مضاف بر اسمی باشد که آن اسم دارای الف و لام است.

«نعم العبد انه اواب» «بئس الشراب و ساءت مرتفقاً» حید ابستان یخمل فی خرج  
انت نعم المتاع لو كنت تبقي \* غیر ان لابقاء للانسان

زمنخسری میگوید :

وَمَجَالُ الَّذِي فِي بَابِ الْأَخْبَارِ أَوْسَعُ مِنْ مَجَالِ اللَّامِ الَّتِي بِمَعْنَاهُ حَيْثُ  
دَخَلَ فِي الْجُمْلَتَيْنِ الْأَسْمِيَّةِ وَالْفِعْلِيَّةِ جَمِيعاً وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّامِ مَدْخُلُ الْأ  
فِي الْفِعْلِيَّةِ .

در این باب میدان عمل برای الذی وسیع تر است، الذی میتواند مبتدا باشد برای  
دو اسم، اسمی که در جمله فعلیه است و اسمی که در جمله اسمیه است، الف و لام تنها میتواند  
مبتدا باشد برای آن اسمی که در جمله فعلیه است .

### وضع عائد در اخبار بالف و لام

صله الف و لام اگر اسم ظاهر را رفع دهد عائدش ممکن است ظاهر گردد  
و ممکن است بحال استتار باقی باشد .

الْوَاقِي الْبَطْلُ اللَّهُ (خبیر از فاعل عائد مستتر) الْوَأَقِيهِ اللَّهُ الْبَطْلُ (خبیر از مفعول عائد ظاهر)  
ال موصول مبتدا، و اقی قائم مقام فعل صله ضمیر  
الله فاعل برای و اقی، البطل خبر،  
ال موصول مبتدا، و اقی قائم مقام فعل صله ضمیر  
فاعل (عائد مستتر) البطل مفعول، الله خبر

و اگر ضمیر را رفع داده باشد چنانچه بر گشت ضمیر بالف و لام باشد عائد بحال

استتار باقی خواهد ماند .

بَلَّغْتَ مِنْ أَخِيكَ إِلَى الْعَمْرِو بْنِ رِسَالَةَ الْمَبْلُغِ مِنْ أَخِيكَ إِلَى الْعَمْرِو بْنِ رِسَالَةَ أَنَا  
بلغت فعل ضمیر فاعل، من اخوین، جار و مجرور،  
ال موصول مبتدا، مبلغ قائم مقام فعل، ضمیر فاعل، صله  
ال، من اخوین جار و مجرور؛ کاف مضاف الیه، الی  
العمر و بن جار و مجرور، رساله مفعول، ناخبر  
رساله مفعول،

و اگر بر گشت ضمیر بغیر الف و لام بوده باشد باید از صله منفصل و بارز ذکر گردد .

بَلَّغْتَ مِنَ الزَّيْدِ إِلَى الْعَمْرِو بْنِ رِسَالَةَ الْمَبْلُغِ أَنَا مِنْهُمَا إِلَى الْعَمْرِو بْنِ رِسَالَةَ الزَّيْدِ  
بلغت فعل ضمیر فاعل، من الزیدین جار و مجرور،  
ال موصول مبتدا، مبلغ قائم مقام فعل، انا فاعل، منهما  
جار و مجرور، الی العمر و بن جار و مجرور، رساله مفعول،  
الزیدان خبر

## اسمائیکه بر ای الذی خبر واقع نمیشوند

بعلمی که بعداً ذکر میشود این اسماء را نمیتوان برای الذی خبر قرار داد ،

۱ - اسماء شرط و استفهام، ۲ - حال و تمیز، ۳ - ضمیر عائد، ۴ - ضمیر شأن،

۵ - موصوف بدون صفت، ۶ - مضاف بدون مضاف الیه، ۷ - مصدر، (۱)

اسماء شرط و استفهام - اسماء شرط و استفهام در هر جمله که بوده باشند باید در صدر جمله قرار گیرند (صدارت طلب هستند) اگر بخواهیم آنها را برای الذی مسند قرار دهیم لازمه اش این است که در آخر جمله ذکر شوند ذکر آنها در آخر جمله برخلاف موقعیت آنهاست بهمین جهت نمیتوان از آنها خبر داد .

حال و تمیز - این دو اسم چنانکه شرح آنها در قبل گذشت و ندونه هائی هم از آنها ذکر شد میبایستی نکره باشند اگر بنا شود به الذی از آنها خبر دهیم لازمه خبر دادن معرفه شدن است بهمین جهت از این دو اسم هم نمیتوان خبر داد .

ضمیر عائد - لازمه خبر دادن از ضمیر عائد این است که مبتدای موصول بی عائد بماند اگر بخواهیم از این جمله «زید منطلق» خبر دهیم باید بگوئیم «الذی زید منطلق هو» مرجع این ضمیر اگر الذی باشد مبتدای بی عائد است و اگر مبتدای باشد موصول بی عائد است بدین جهت ضمیر عائد هم نمیتوان مسند قرار داد (یعنی خبر قرار داد)

ضمیر شأن - جای ضمیر شأن و حدیث در اول جمله است اگر از ضمیر شأن خبر دهیم اولاً لازمه اش این است که از صدارت بیفتد و در ثانی مرجعش ظاهر شود (ضمیر شأن غیر عائد بظاهر است) جمله آنرا تفسیر میکند بنا بر این ضمیر شأن مسند واقع نمیشود. موصوف بدون صفت - اگر از موصوف به تنهایی به الذی خبر داده شود لازمه اش این میشود خبری که جای موصوف مینشینند توصیف شود.

در این جمله **رَأَيْتَ رَجُلًا ظَرِيفًا** اگر بخواهیم از رجل خبر دهیم باید بگوئیم **الَّذِي رَأَيْتَهُ ظَرِيفًا رَجُلٌ** در اینجا ضمیر به ظریف وصف شده و حال آنکه گفته ایم برای

(۱) باید در نظر داشت غیر از اسماء فوق آنچه ذکر ضمیر از آن صحیح نیست در این باب مسند قرار نمیگیرد یعنی فعل، جمله، جار و مجرور، حرف، نکرات بطور کلی صلاحیت این موضوع را ندارند .

ضمائر صفت نمیتوان آورد «ان الضمائر لا توصف»

اگر از موصوف با صفت خبر داده شد این محظور پیش نخواهد آمد «الذی ضربت به رجل ظریف»

مضاف بدون مضاف الیه - از مضاف به تنهایی اگر خبر دهیم باید ضمیری را که بجای مضاف ذکر کرده ایم اضافه کنیم چون ضمائر اضافه نمیشوند از مضاف هم به تنهایی نمیتوان خبر داد اما اگر مضاف با مضاف الیه همراه شد این محظور در پیش نبوده میتواند از آنها خبر داد ضربت غلام زید - الذی ضربت به غلام زید.

مصدر - اگر از مصدر خبر دهیم ضمیری که بجای مصدر مینشینند لازمه اش این است که عامل شود یعنی معمول بعد از آن ضمیر نسبت دهیم چون کنایه مصدر (ضمیر از مصدر) عامل نیست لذا از مصدر هم نمیتوان خبر داد.

در این جمله ضربی زیداً قائماً زیداً مفعول وقائماً حال است اگر بخواهیم از آن خبر دهیم باید بگوئیم الذی هو زیداً قائماً ضربی با این ترتیب هو که کنایه از مصدر است عامل میشود والمصدر اذا ضمیر لا یعمل

### محل عائد و وضع آن در اخبار به الذی

ضمیری که بعنوان عائد در اخبار به الذی ذکر میشود اگر آن ضمیر مربوط به مبتدا و یا خبر است باید منفصل ذکر گردد، اگر مربوط به مفعول یا مضاف الیه است باید متصل بفعل بوده باشد، و در محل ضمیر منفصل نیز باید توجه داشت که ضمیر مربوط به بجای اسم مربوط ذکر شود یعنی اگر از مبتدا خبر داده شد ضمیر را باید بجای مبتدا نشانید (۱) و اگر از خبر خبر داده شد ضمیر باید بجای خبر ذکر شود (۲).

(۱) زید قائم (مبتدا و خبر) «الذی هو قائم زید» (ضمیر بجای مبتدا ذکر شد).

(۲) زید قائم (مبتدا و خبر) «الذی زید هو قائم» (ضمیر بجای خبر ذکر شد).

در مثال اول خبر از مبتدا و در مثال دوم خبر از خبر است.



### الاشتغال

اسمی که دنبال آن فعلی باشد و آن فعل عامل در ضمیری باشد که راجع بآن اسم است یا عامل باشد در اسمی که آن اسم مضاف بر ضمیر آن اسم است آن اسم را «مشغول عنه» میخوانند (۱)

الْأَشْتَغَالُ هُوَ أَنْ يَتَقَدَّمَ اسْمٌ وَيَتَأَخَّرُ عَنْهُ فِعْلٌ عَامِلٌ فِي ضَمِيرٍ عَائِدٍ إِلَيْهِ أَوْ فِي اسْمٍ مُضَافٍ إِلَيْهِ ضَمِيرُهُ .

اعرابی که آن اسم دارد گاهی وجوباً نصب است و گاهی وجوباً رفع و ممکن است در مواردی رفع و نصب هر دو جایز باشد اختلاف اعراب از جهت موقعیت اسم و از جهت ادواتی است که با آن اسم ذکر میگردد .

ان مسائل هذا الباب على خمسة أقسام - أحدها ما يجب فيه النصب، والثاني ما يجب فيه الرفع، والثالث ما يجوز فيه الأمران والنصب أرجح، والرابع ما يجوز فيه الأمران والرفع أرجح، والخامس ما يجوز فيه الأمران على السواء .

اگر گفته شود زیداً ضربته (نصب زید) برای زید باید عاملی از جنس فعل بعد در تقدیر گرفت و نصب آنرا بسبب آن عامل پنداشت یعنی باید فرض کرد جمله فوق اصلش این بوده است «ضربت زیداً ضربته» چون فعل بعد فعل قبل را تفسیر میکند و بی نیاز از ذکر آن هستیم آنرا ساقط میکنیم بهمین جهت در بعضی از کتب نحوی برای این مبحث این عنوان را ذکر کرده اند .

### باب ما ضمير عامله على شريطة التفسير

تذکر - جمله فوق را بر رفع هم میتوان قرائت کرد در این صورت احتیاجی به تقدیر فعل نیست زیرا زید بعنوان ابتدائیت مرفوع است زید ضربته .

(۱) زیداً ضربته مثال از نوع اول - زید ضربت غلامه مثال از نوع دوم .

عده از نحوین (کوفین) نظرشان این است که نصب مشغول عنه بواسطه فعل مذکور در بعد است باین معنی فعل بعد، هم در اسم قبل عمل کرده و هم در ضمیر . دیگران میگویند این نظر صحیح نیست زیرا اگر چه از لحاظ معنی اسم و ضمیر هر دو یکی هستند و حکایت از یک فردی میکنند لیکن از جهت لفظ این دو مغایرند (آن اسم است این ضمیر) .

فعل مفعول خود را گرفته و مشغول به ضمیر آن اسم است دیگر مورد ندارد که بگوئیم زید نیز بعنوان مفعولیت منصوب است برای اثبات این مدعا این جمله را ذکر میکنند : **زیداً مررت به** میگویند اگر عاملی برای زید مقدر نباشد نصب آن بچه فعلی خواهد بود فعل بعد مشغول به ضمیر قبل است و بیش از این مفعول هم نمیتواند داشته باشد .

نباید از نظر دور داشت که در جمله اول **زیداً ضربته** فعلی که مقدر است از جنس فعل بعد بوده و در جمله دوم **زیداً مررت به** آن فعل مقدر از جنس فعل بعد نخواهد بود بهمین جهت در مثال دوم رفع اقوی از نصب است .

سیویه میگوید در مثال **زیداً ضربته** از نظر فصاحت کلام عرب نصب بهتر است لکن رفع اجود از آن است زیرا در رفع احتیاجی باضمار و تقدیر نیست .  
**ان النصب فی زیداً ضربته عربی فصیح فی کلام العرب و الرفع اجود لان الرفع لا یفتقر الی اضمار و لا تقدیر محذوف .**

### اعراب مشغول عنه

#### نصب « و جواباً » (۱)

در وقتیکه قبل از اسم مشغول عنه ادواتی باشد که معمولاً آن ادوات با فعل ذکر میشوند نصب مشغول عنه واجب است .

۴ - حیثما زیداً تلقه فاكرمه

حیثما اسم شرط ، زیداً مشغول عنه منصوب بفعل مقدر ، تلقه فعل ضمیر فاعل ، ها مفعول فعل شرط ، فاعل ابط جواب ، اکرم فعل ضمیر فاعل ، ها ، مفعول

۱ - ان زیداً اكرمه اكرمك

ان حرف شرط ، زیداً مشغول عنه منصوب بفعل مقدر ، اكرمك فعل ضمیر فاعل ، ها مفعول ، فعل شرط ، اكرمك فعل ضمیر فاعل جزای شرط .

لَا تَجْزِعِي أَنْ مَنِّسَا أَهْلَكْتَهُ \* وَإِذَا هَلَكْتَ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَاجْزِعِي (۱)

ابن مالک در این مورد میگوید :

وَالنَّصْبُ حَتْمًا تَلَا السَّابِقُ مَا \* يَخْتَصُّ بِالفِعْلِ كَانَ وَ حَيْثُمَا

رفع «وجوباً» (۲)

در وقتیکه بعد از اسم مشغول عنه کلمه ذکر شود که نگذارد فعل بعد در اسم قبل عمل کند در آن موقع رفع مشغول عنه واجب است .

معمولاً این کلمات نمیگذارند مشغول عنه معمول فعل بعد باشد .

اداة شرط - اداة استفهام - اداة تحضيض - لام ابتداء - کم خبریه - حروف مشبهة بالفعل - موصول - واو حال - ما نافیة - اذاف جائیه .

۱ - الصَّدِيقُ انْزَرْتَهُ يَكْرِمُكَ ۲ - العَلَمُ هَلْ اَتَقَنْتَهُ ۳ - اَبُوكَ هَلَا اَحْتَرَمْتَهُ

۴ - اَلْاَسْتَاذُ لَنَا مَكْرَمَةٌ ۵ - اَلْفَقِيرُ كَمْ اَعْطَيْتَهُ ۶ - اَلْكِسْلَانُ اِنِّي عَاقَبْتَهُ

۷ - زَيْدُ الَّذِي ضَرَبْتَهُ ۸ - سَافَرْتُ وَالشَّعْبَ يَنْهَاهُ الْخَطِيبُ عَنِ الْحَرْبِ

۹ - زَيْدٌ مَالِئِيهِ ۱۰ - دَخَلْتُ فَاذًا الْوَلَدُ يُوْبِخُهُ اَبُوهُ

در تمام این امثله مشغول عنه رفعش واجب است زیرا افعال بعد بواسطه موانع نتوانسته اند در اسم قبل عمل کنند .

نصب «مختاراً» (۳)

در موارد ذیل مشغول عنه بنصب خوانده میشود (مختاراً) اگر بر رفع هم آنرا

بخوانیم جایز است .

۱ - در وقتیکه بعد از فعلی واقع شود که دال بر طلب است (در مورد امر - نهی - ودعا)

اَبَاكَ اِكْرِمْهُ      السَّائِلُ لَا تَنْهَرْهُ      اَخَاكَ وَفَّقَهُ اللهُ

(۱) ترجمه: ای زن برای اموال نفسی که من از بین میبرم جزع مکن، جزع تو باید در آنوقتی باشد که

من از بین میروم .

شاهد در نصب مشغول عنه است (منفساً) که بفعل مقدر منصوبست .

۲ - در وقتی که قبل از آن ذکر شود اداتی که غالباً با فعل همراهند (همزه استفهام -

(اذا زمانیه - حرف نفی)

ازیداً ضربته      اذازیداً تلقاه فاکرمه      مازیداً لقیته

۳ - در وقتی که بعد از جمله فعلیه واقع شود مشروط باینکه بین عاطف و اسم

مشغول عنه کلمه فاصله نشود (۱)

قام زید و عمر آ اگر مته      قام زید و اما عمر و فاکرمته  
(بی فاصله بنصب)      (با فاصله بر رفع)

وَ اَخْتِیرَ نَصَبٌ قَبْلَ فِعْلِ ذِي طَلَبٍ      وَ بَعْدَ مَا اِيْلَاقُهُ الْفِعْلُ غَلَبَ  
وَ بَعْدَ عَاطِفٍ بِلا فِصْلِ عَلِيٍّ      مَعْمُولِ فِعْلٍ مُسْتَقَرٍّ اَوْلَا

رفع «مختاراً» (۴)

در این جمله «زید ضربته» کلمه ذکر نشده که مشغول عنه از فعل بعد منصرف کند یعنی همراه آن ادواتی نیست که آنرا بجبر با بتدائیت سوق دهد هم مرفوعاً قرائت میشود و هم منصوباً لکن از آنجائیکه ترجیح در عدم اضمار است رفع را بر نصب مقدم میدارند. در اینگونه موارد یعنی موردی که با اسم همراه نباشد آنچه ایجاب نصب میکند و همراه نباشد آنچه ایجاب رفع میکند و نه آنچه نصب در آن ترجیح دارد مشغول عنه مختاراً بر رفع قرائت میشود.

وَ الرَّفْعُ فِي غَيْرِ الَّذِي مَرَّ رَجِحٌ      فَمَا اِيْبِحُ اِفْعَلٌ وَ دَعِ مَالِمٌ اِيْبِحُ

رفع و نصب بر ابر (۵)

رفع و نصب مشغول عنه در آنوقتی یکسان است که در ما قبل جمله گذشته باشد دارای اسم و فعل (صدر جمله اسم - عجز آن فعل) مشغول عنه بصدر عطف میشود

(۱) در این دو آیه مشغول عنه منصوب است

يدخل من يشاء في رحمة «والظالمين» اعدلهم عذاباً لئلا

فریقا هدی «و فریقا» حق علیهم الضلاله .

(۲) عجز: جزء جمله

مرفوعاً قرائت میشود زید قام و عمر و اگر مته بعجز عطف میشود به نصب قرائت میشود

زید قام و عمر آ اگر مته

وَأَنَّ الْمَعْطُوفَ فِعْلاً مُخْبِراً بِهٖ عَنِ اسْمٍ فَأَعْطَفْنِ مُخْبِراً

وضع مشغول عنه باهوالملی که جاری مچرا ای فعلند

راجع به عمل اسم فاعل واسم مفعول مفصلاً بحث کرده ایم اگر در جمله که عامل ایندو بودند و مشغول عنه وجود داشت اگر اسم فاعل بمعنای ماضی باشد در مشغول عنه عملی ندارد باید برفع خوانده شود و چنانچه بمعنای حال یا استقبال باشد نصب مشغول عنه (بنا بر اعمال) جایز است.

زید انا ضار به انا زید انا ضار به الان

اگر در وصف الف و لام باشد الف و لام مانع است که وصف در مشغول عنه عمل کند.

زید انا الضار به (غلط) زید انا الضار به (صحیح)

وَسَوْفِي ذَانِبَابٍ وَصَفًا ذَا عَمَلٍ - بِالْفِعْلِ اِنْ لَمْ يَكْ مَانِعٌ حَصَلَ

### تنازع

اذا كنت ترضيه ويرضيك صاحب چهار آفكن للغيب حفظ للعهد (۱)

در بعضی از جملات دیده میشود که دو عامل بريك معمول رو کرده اند یعنی در جمله دو عامل هست و يك معمول و هر يك از آن دو عامل را از آن خود میدانند چون در هیچ موقع يك معمول بیش از يك عامل نخواهد داشت لذا این دو عامل بر سر این معمول نزاعی هست و بهمین جهت این بحث را مبحث تنازع میخوانند.

ترکیب: اذا شرطیه، کنت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ترضیه فعل و فاعل و مفعول، فعل شرط خبر آن (ضمیر بارز عاقد است بر صاحب) و او عاطفه، یرضیک فعل و مفعول، صاحب فاعل، چهار آ (عیانا) منصوب بنا بر ظرفیت، فاء رابط جواب شرط، کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، فی الغیب جار و مجرور متعلق به کن (الف و لام عوض از مضاف الیه است غیبیه) احفظ خبر کن، للعهد جار و مجرور متعلق باحفظ.

ترجمه: هم چنان که در ظاهر بر فقی خود اظهار محبت کرده و او را از خود راضی میکنی و او نیز بشو محبت کرده و در پی ارضاء خاطر تو است در غیبت او نیز نسبت بهدی که با او داری و فادار باش.

التنازع عبارة عن توجه عاملين الى معمول واحد متأخر عنهما (۱)

۱ - ضرب بني واكرمني زيد      ۲ - ضربت واكرمت زيدا

۳ - ضربت و ضربني زيد      ۴ - اناقاتل و ضارب زيدا

در جمله اول دو فعل (ضرب و اكرم) احتياج بفاعل دارند دو عامل هست يك معمول. در جمله دوم دو فعل احتياج بدو مفعول دارند يك مفعول بیشتر در کلام نیست. در جمله سوم يك فعل طالب مفعول است (فعل اول) و يك فعل طالب فاعل، يك اسم مرفوع فقط در کلام ذکر شده است (زيد).

در جمله چهارم دو شبه فعل طالب دو مفعولند، در کلام يك مفعول ذکر شده است (زيد) در امثله فوق نزاع دو عامل بر سر فاعل یا مفعول بود ممکن است این نزاع بر سر اسم مجروری باشد «استنرت و ارتشدت بعلمك» هر دو فعل طالب اسم مجرورند.

### نظر بصريين و كوفيين

از آنجائیکه يك معمول بیش از يك عامل نخواهد داشت در مورد عامل معمول باب تنازع بین نحویین اختلاف نظر هست.

بنظر كوفيین معمول از عامل اول است زیرا عامل اول بر ای اخذ این معمول اولی است.

وَقَالَ الْكُوفِيُّونَ اَعْمَالُ الْاَوَّلِ اَوْلٰى لِاَنَّهُ اَوَّلُ الطَّالِبِيْنَ وَ اَحْتِیاجُهُ اِلٰى ذٰلِكَ الْمَطْلُوْبِ اَقْدَمُ مِنْ اَحْتِیاجِ الثَّانِي .

نظر بصريين این است که معمول از عامل دومی است زیرا این عامل نزدیک بمعمول است.

وَأَمَّا اخْتِيارُ الْبَصَرِيّوْنَ اَعْمَالِ الثَّانِي لِاَنَّهُ اَقْرَبُ الطَّالِبِيْنَ اِلٰى الْمَطْلُوْبِ

شیخ رضی مینویسد آنچه من تحقیق کردم در کلام عرب اعمال عامل دوم بیشتر است.

وَالثَّانِي اَوْلٰى عِنْدَ اَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ اخْتِيارُ عَكْسًا غَيْرَهُمْ ذَا السَّرَةِ

در این جمله «يُحْسِنُ وَيُسِيءُ ابْنَاكَ» اسم مرفوعی که در آخر جمله است (ابنك)

(۱) قید آخر؛ جملات ذیل را از موضوع مورد بحث خارج نمیکند.

«اباك ضربت و اكرمت - بك قمت و بك قعدت - زيدا ضربت و قتلت»

بعنوان فاعلیت مرفوع است دو فعل ماقبل احتیاج بفاعل دارند این فاعل بهر يك از آن دو نسبت داده شود صحیح است الا اینکه با ید بر ای فعل دیگر فاعلی از ضمائر بازر متناسباً در نظر گرفت زیرا اصولاً حذف فاعل جایز نیست و **الْفَاعِلُ مَلْتَزِمُ الذِّكْرِ**

حال اگر فاعل را بفعل اول نسبت دادیم جمله بدین صورت خواهد بود **يُحْسِنُ وَيَسِيئَانِ**

**اِبْنَاكَ** و اگر بفعل دوم نسبت دادیم جمله بدین صورت خواهد بود **يُحْسِنَانِ وَيَسِيءُ اِبْنَاكَ**

بهر حال یکی از این دو شق را باید اختیار کرد زیرا جمله اول بدان صورت صحیح نیست.

تذکره ۱ - چون کسائی حذف فاعل را جایز میدانند از نظر وی نیز جمله اول صحیح است.

تذکره ۲ - فراء هم چون توجه دو عامل را بر اسم ظاهر جایز میدانند جمله بنظر او صحیح است.

تذکره ۳ - حکم نایب فاعل نیز در این باب عیناً مانند حکم فاعل است.

### نزاع و نسبت با اسم منصوب و حکم آن

اگر مطلوب عامل غیر مرفوع بوده باشد (مثال ۲ - ۴ -) یعنی عامل طالب

مفعول باشد اگر مفعول عمده در کلام نباشد (مفعول ظن و اخوات آن نباشد که در

اصل مبتدأ و خبر بوده اند) و طالب هم فعل اول باشد اضمار در فعل جایز نیست یعنی

لزومی ندارد ذکر ضمیر دنبال فعل بنا بر این میتوان گفت **ضربت و ضربت بنی زید «یا»**

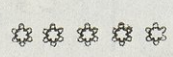
**مررت و مررتی زید** لزومی ندارد که گفته شود

**ضربت و ضربت بنی زید و مررت به و مررتی زید.**

لکن اگر طالب فعل دوم باشد اضمار واجب است (ذکر ضمیر در فعل دوم واجب

است) باید گفت **ضربت و ضربت بنی زید و مررت به و مررتی زید.**

پایان کتاب



الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

شبه فعل - اسم مفعول شبه فعل مجهول است ۱۱-۱۳

**فاعل صریح - فاعل مآول**

۳ مثال از فاعل مآول - ترکیب سه مثال -

تمیز بکه معنای فاعل است ... ۱۴-۱۵

**نایب فاعل**

تعریف نایب فاعل - ذکر مثال شاهد از الفیه ۱۶

**احکام فعل مجهول و نایب فاعل**

تطبیق احکام فعل و فاعل و فعل مجهول

و نایب فاعل، وجه اختلاف - شاهد از الفیه ... ۱۷

**علل حذف فاعل**

ذکر شش نظر راجع به حذف فاعل ... ۱۸

**شبه فعل مجهول**

اسم مفعول و نحوه عمل آن -

ذکر مثال - ترکیب ... ۱۸

**نایب فاعل صریح نایب فاعل مآول**

مثال از نایب فاعل صریح - ترکیب

و حالت جمله بعد از فعل مجهول - مجهول

شدن افعال دو مفعول طلب - ذکر مثال -

شاهد - از الفیه - مثالی که فعل مجهول

در آن موجود است - ذکر پنج مثال و

ترکیب آنها ... ۱۸-۱۹

**مبتدا و خیر**

علت ذکر مبتدا و خیر در یک جا -

کلام و جمله - چگونه - شاهد

از الفیه ... ۲۰

**مفر دو هر کب**

اقسام ترکیببات - ترکیب اضافی -

ترکیب مزجی - ترکیب عددی - ترکیب

تقیمی - ترکیب اسنادی - کدامیک از

ترکیب کامل است ... ۲۱

**ترکیب اسنادی**

مسند یا خبر و مسند الیه یا مبتدا -

ذکر مثال و ترکیب آنها - چگونه جمله

فعلیه از معلوم و مجهول تشکیل می شود

ذکر چهار مثال با ترجمه ... ۲۱-۲۲

**فصل اول - مقدمه - تعریف علم نحو**

اقسام کلمه - موضوع صرف و تعریف

آن - موقعت کلمه «الرجل» در پنج جمله

بعنوان نمونه تشکیل جمله و موقعت کلمات

و حرکات آخر آنها بحث علم نحو ... ۱-۲

**فایده علم نحو**

وضع محصلین و اطلاعات آنها از علم نحو،

نتیجه ای که میتوان از علم نحو گرفت ... ۳

**اعراب یا حرکت**

اثرو مؤثر - عامل و مفعول - عوامل - انواع

اعراب و نحوه اختصاص آنها بکلمات ... ۳-۴

**معرب و مبینی**

وضع کلمات نسبت بعوامل - اعراب محلی

و اعراب تقدیری - ذکر بعضی از اسماء مبینه -

شاهد از الفیه ... ۴-۵

**اقسام معرب و مبینی**

معرب بحرکت و معرب بحروف - اسماء

سته ، اسماء مثنی - اسماء جمع مذکر سالم -

حالات مختلفه این اسماء و تعداد آنها - شاهد از

الفیه - بطریقه استعمال علامت جمع مذکر سالم -

ذکر هفت موضوع راجع باین علامت ، شاهد

از الفیه ... ۵-۶

**مبینی به بناء لازم - مبینی به بناء عارض**

مبینی از اسماء و افعال - شاهد از الفیه -

بیان بناء عارض و ذکر اقسام آن - در چه مواردی

معرب مبینی است - حالت بناء - فعل مضارع - شاهد

از الفیه - اعراب معرب - اعراب مبینی ... ۶-۸

**فصل دوم - مر فوعات**

تعریف فاعل - اقسام فاعل - فاعل ظاهری

فاعل ضمیر بارز - فاعل ضمیر مستتر (حالت فاعلیت

اسم ظاهر - ضمیر بارز - ضمیر مستتر) ۱۵ مثال

بعنوان نمونه ... ۷-۸

**بیان قواعد و تطبیق آنها با امثله فوق**

ذکر ده موضوع راجع باین قواعد ... ۱

**شبه فعل و افعالی که فاعل نمیگیرند**

بیان شبه فعل و نحوه عمل آنها - مثال از عمل



**عامل رفع مبتدا و خبر**

عامل لفظی و عامل معنوی - عامل

مبتدا معنوی است - رفع خبر بسبب  
مبتدا است - شاهد از الفیه - تعریف مبتدا -  
کدام يك از عوامل لفظی با مبتدا سازش  
دارد - دو مثال از مبتدا با عوامل لفظی ۲۳

**چند قاعده کلی راجع به مبتدا و خبر**

چه اسمائی میتوانند مبتدا و چه  
اسمائی میتوانند خبر واقع شوند - شاهد

از الفیه - محل مبتدا و خبر در جمله  
شاهد از الفیه - خبر بچند صورت ممکن  
است ذکر گردد - شش جمله رازای شش  
خبر مختلف - شاهد از الفیه - تعلق شبه جماعه  
باسم یا فعل - شاهد از الفیه ۲۴

**جملات مختلفه از مبتدا و خبر**

**و توضیحات هر بوطه**

ذکر ۳۷ جمله مختلف برای معرفی  
مبتدا و خبر با ترکیب و توضیح - در

خلال این جملات چند شاهد از الفیه ۲۵ - ۳۱

**نواسخ**

افعال ناقصه - افعال مقاربه -  
افعال قلوب - حروف مشبیه بالفعل -

ما و لاء مشبه بلیس - لاء نفی جنس ۳۲

**افعال ناقصه**

تعداد افعال ناقصه - نحوه عمل -  
ذکر مثال و ترکیب بمثوان نمونه ۳۲

**علمت تسمیه این افعال بفعل ناقص**

چرا این افعال را جامد و غیر  
متصرف گویند - تقسیم این افعال از

نظر تصرف ۳۲

**معانی و خصوصیات این افعال**

معانی کان - تقسیم آن بتمامه و  
ناقصه و زائده - درجه وقت تمامه و در

چه وقت ناقصه است - ذکر مثال  
از کان تمامه ۳۲

**مواردی که کان زائداست**

مواردی که کان من غیر قیاس زائداست

است - ذکر پنج مثال با اشاره بپنج مورد  
موردی که قیاسا زائداست - ذکر مثال ۳۳

**فعل کان و اسم آن حذف میشود**

ذکر مثال برای این مورد - شاهد  
از الفیه - معنای صار و تقسیم آن بناقصه -

و تمامه ذکر مثال با ترجمه ۳۳

**اصحیح - اضحی - ظل - بات - اهسی**

موارد استعمال افعال فوق - ذکر

مثال با ترجمه ۳۴

**ما زال - ما برح - ما انفك - ما فتی**

خصوصیات این چهار فعل - نحوه

عمل آنها - ذکر مثال ۳۴

**ما دام - لیس**

ذکر مثال از این دو فعل - نحوه

عمل مشتقات افعال ناقصه - شاهد از الفیه -

شاهد از آیات قرآن ۳۵

**نمونه های مختلف از عمل فعل ناقص**

ذکر ۲۰ مثال از نوع این افعال  
ترکیب این امثله - ذکر سه بیت بعنوان

شاهد ۳۵ - ۳۷

**افعال مقاربه**

فرق این افعال با افعال ناقصه -

نوع خبر این افعال - تقسیمات این افعال ۳۸

**رجاء، قرب و شروع**

شاهد از الفیه - تعداد افعال

مقاربه - ذکر مشتقات این افعال - شاهد

از الفیه - ترك حرف نصب و جوبا از

هشت فعل از این افعال - شاهد از الفیه

خصوصیات عسی - حری - اخلوق ۳۸ - ۳۹

**نمونه هایی از عمل این افعال**

مثال - ترکیب - ۸ مثال از این

افعال - عسی - تمامه - عسی ناقصه - ذکر

مثال - چهار ترکیب بچهار صورت - نتیجه

- ذکر يك بیت بمنظور ترکیب ۳۹ - ۴۱

**افعال قلوب**

طرز عمل این افعال - تقسیمات

این افعال - تعداد این افعال از نظر

میگردد - ذکر سه مثال - ترکیب و توضیح -  
دو تذکر . . . . . ۵۶-۵۵

**حروف مشبیه بلیس**

ما - ل - ل - ل - ان - طرز عمل این  
حروف - ابطال عمل این حروف - شاهد  
از الفیه - نحوه عمل و ترکیب دو معمول  
این حروف - ۱۲ مثال با ترکیب و توضیح  
توضیحات دیگر راجع بامثله - موارد  
زائد بودن باء - شاهد از الفیه ۵۹-۵۷

**لاء نفی جنس**

قسم آخر از نواسخ - چگونه این  
حرف نفی میکند - ذکر مثال - تفاوت این  
حرف با لاء مشبیه بلیس - حذف خبر لاء  
نفی جنس - شاهد از الفیه - لاء با چه  
شرایطی عمل میکند . . . . . ۶۰-۵۹

**حالات اسم لاء**

مفرد - مضاف - شبه مضاف - مقصود  
از شبه مضاف - مثال - ترکیب توضیح ۹ مثال  
با ترکیب ترجمه لا شریک له . . . . . ۶۱-۶۰

**توابع مرفوعات**

موکول نمودن این موضوع بآخر مبحث  
مجزورات - پایان فصل دوم . . . . . ۶۱

**فصل سوم - منصوبات**

مفاعیل - ذکر عدم تشابه بین  
مفاعیل - قطعه از عبارت که دارای ۲۳  
مفعول است - استخراج مفاعیل از قطعه  
مزبور - منظور آشنائی بنوع مفاعیل . . . . . ۶۳-۶۲

**لازم و متعدی**

دو تعریف برای لازم و متعدی  
ذکر مثال . . . . . ۶۴

**مفعول به**

تعریف مفعول به - افعال سه مفعول  
طلب . . . . . ۶۴

**فعل لازم را نمیتوان متعدی نمود**

چگونه فعل متعدی میشود - ذکر  
مثال . . . . . ۶۵-۶۴

زمخشری - سیوطی و ابن مالک - شاهد  
از الفیه در مورد تعداد آنها - نظر این  
بیش در مورد این افعال - ترجمه آن  
نظر - مراتب ادراک . . . . . ۴۳-۴۱

**ملحقات افعال قلوب**

معمول این افعال - افعالی که  
شباهت با افعال قلوب دارند - نظر ابن مالک  
از (والتی کصیرا) . . . . . ۴۳

**افعال تحویل**

تعداد این افعال . . . . . ۴۳

**عمل افعال قلوب و افعال تحویل**

ذکر مثال - حروفی که لفظا مبطل  
عمل این افعال هستند - ذکر دلیل بر عاملیت  
این افعال معنا - الغاء یا ترک عمل لفظی  
و معنوی این افعال - ذکر مثال - کدامیک  
اذا این افعال غیر متصرفند - عمل مشتقات  
این افعال - شش مثال از شش نوع کلمه -  
تذکر در مورد این افعال . . . . . ۴۵

**دسته دوم از نواسخ**

**(حروف مشبیه بالفعل)**

تعداد این حروف - طرز عمل - ذکر مثال  
شاهد از الفیه - معانی این حروف - تفاوت  
ان وان - موقعیت معمول ان (بفتح همزه) -  
شاهد از الفیه - موارد و جواب ان یکسر همزه  
- شاهد از الفیه - مواردی که هر دو وجه  
آن جایز است - ابطال عمل این حروف  
بدخول کلمه «ما» - ذکر مثال . . . . . ۴۷-۴۵

**چند تذکره راجع باین حروف**

ذکر مثال - بیان تذکرات . . . . . ۴۸-۴۷

**مثال - ترکیب - توضیح**

ذکر ۲۵ مثال مختلف - منظور  
آشنائی بطرز عمل این حروف - ترکیب و  
توضیح حالت تخفیف بعضی از این حروف -  
ذکر مثال . . . . . ۵۵-۴۸

**ضمیر شأن**

ضمیر شأن با قصه - منظور از  
استعمال آن - در چه مواردی استعمال

**تقدیم و تأخیر مفعول به**

موارد تقدیم مفعول به - ذکر مثال ۶۵

**مفعول صریح یا بواسطه**

و غیر صریح یا بواسطه

ذکر مثال از هر دو مفعول - ذکر

مثال از مفعول ماول و مفعول به ... ۶۵-۶۶

**شبه فعل یا اسمائیکه فاعل**

**و مفعول میگیرند**

اسم فاعل - عمل اسم فاعل - ذکر مثال

و نوع عمل - ترکیب جملات - توضیحات -

شش موضوع اشاره بشش مثال - اسم مفعول

- ذکر دو مثال - طرز عمل اسم مفعول - صفت

مشبهه - ذکر مثال شباهت آن با اسم فاعل -

صیغه مبالغه ذکر مثال - طرز عمل آن - نظر

ابن یعیش در مورد صیغ مبالغه - فعل التفضیل و

عمل آن ذکر مثال - ترکیب امثله - حالات

افعال التفضیل - ذکر سه حالت - مصدر - طرز

عمل مصدر - ذکر مثال - ترکیب و توضیح

- اسم فعل - طرز عمل - ذکر مثال ... ۶۶-۷۱

**حذف عامل مفعول به**

مقام تحذیر - مقام اغراء - شرح

تحذیر نوع آن - ذکر مثال - اغراء - ذکر

مثال - حذف عامل مفعول به از جهت کثرت

استعمال - ذکر مثال ... ۷۱-۷۲

**حذف مفعول به**

نظر از حذف مفعول به - ذکر مثال

مواردیکه حذف صحیح است - شاهد از

الفیه ... ۷۲

**مثال - ترکیب - توضیح**

ذکر ۲۴ مثال بمنظور معرفی اقسام

مفعول به - ترکیب ۲۴ جمله - توضیحات

مر بوطه ... ۷۲-۷۹

**مفعول له - (لا جمله)**

بیان مفعول له - ذکر مثال بعنوان

نمونه - تعریف مفعول له - ذکر مثال -

ترکیب - حالات مفعول له - سه حالت برای

مفعول له ... ۷۹-۸۰

**فقد شرط و مجرد شدن مفعول**

**له بحرف تعلیل**

ذکر سه مثال - توضیحات و

شرایط نصب - تذکر - شاهد از الفیه ۸۰-۸۱

**مثال - ترکیب - توضیح**

ذکر ۱۴ مثال بمنظور معرفی نوع

مفعول له - ترکیب ۱۴ جمله - توضیحات

مر بوطه ... ۸۱-۸۶

**مفعول فیه (ظرف)**

ظرف و بیان آن - مفعول فیه

منصوب است - بتقدیر (فی) - ظرف معرب -

ظرف مبنی - تعریف ظرف - شاهد از الفیه

ظرف متصرف - ذکر مثال - شبه ظرف -

شاهد از الفیه ... ۸۶-۸۷

**ظرف زمان و ظرف مکان معرب**

اقسام ظرف زمان - مبهم - مختص

معدود - ذکر مثال - اقسام ظرف مکان - مبهم

مختص - ذکر مثال - اعراب ظروف - ذکر

مثال از انواع ظروف - خلاصه قواعد

اعراب - ظروف به نظم - درجه مورد

عنوان ظرف خلاف اصطلاح است ... ۸۷-۸۹

**ظرف زمان و ظرف مکان مبنی**

اسماء زمان مبنی - اسماء مکان

مبنی شدن بعضی از اسماء مکان معرب

ذکر ظروف غیر متصرف ... ۸۹-۹۰

**اسمائیکه نایب مناب ظرف واقع**

**میشوند**

مصدر (۱) ذکر مثال - شاهد از

الفیه - صفت (۲) ذکر مثال - اسماء عدد (۳)

ذکر مثال - ترکیب - اسماء اشاره (۴)

ذکر مثال و ترکیب - تذکر - کل و جزء (۵)

ذکر مثال و ترکیب ... ۹۰-۹۲

**نمونه هائی چند از ظروف**

**با ذکر مثال**

(زمان) ذکر مثال - (مکان) ذکر

مثال - ترکیب توضیح - ذکر ۱۵ مثال

اجتماع فاعل ظاهر و ضمیر در یکجا -  
نظریات نحوین در اینگونه موارد و او  
قسم - ذکر مثال - و او زائد - شرح -  
ذکر مثال و او الفصل . . . ۱۰۷-۱۱۸

**واو معیه - مفعول معه**

ذکر مثال - ترکیب امثله - شاهد  
از الفیه - تعریف مفعول معه - مقصود  
ابن مالک از لا بالواو فی القول الاحق  
شرائطی که برای مفعول معه هست - ذکر  
شرائط - درجه مواردی و او معیه است  
ذکر موارد - ذکر امثله شاهد از الفیه  
فائده - نظر ابن مالک - شاهد از  
الفیه . . . ۱۱۰-۱۱۲

**چند مثال با و او عطف و او معیه**

ذکر مثال - طرز تشخیص این دو  
واو - ۱۲ مثال از هر دو ترکیب امثله  
توضیحات مربوطه . . . ۲۱۱-۳۱۱

**حال -**

بیان حال - ذکر مثال بعنوان  
نمونه - حال از فاعل مفعول و مجرور  
تعریف حال (۱) تعریف حال (۲) تعریف  
حال (۳) تشبیه حال بمفعول وجه  
مشابهت مقارنت حال با ذی الحال - شرط  
حال و ذی الحال تاویل حال جامد  
به مشق - ذکر مثال - نوع اسم جامد  
ترکیب جملات - حال جامدی که تاویل  
نمیشود - ذکر مثال عامل حال - ذکر  
مثال - عامل معنوی حال - اسم اشاره  
ظرف - جار و مجرور - حروف مشبیه  
بالفعل - حرف تنبیه حرف  
نداء - ذکر ۸ مثال ترکیب  
امثله . . . ۱۱۲-۱۱۸

**حال در مقابله خمس**

از مفعول به - ذکر مثال و ترکیب  
از مفعول مطلق - ذکر مثال ترکیب -  
از مفعول فیه - ذکر مثال و ترکیب از  
مفعول له - ذکر مثال و ترکیب - از  
مفعول معه ذکر مثال و ترکیب . . . ۱۱۸

**تقدیم و تأخیر حال از ذی الحال**

تقدیم ( جوازاً ) ذکر مثال -

بمنظور تعریف و تشخیص ظروف -  
ترکیب امثله - توضیحات مربوطه -  
ذکر قطعه ای برای ترکیب  
۹۹-۹۲

**مفعول مطلق**

مصدر و تعریف آن - مدلول فعل -  
مصدر یکی از دو مدلول فعل است -  
تعریف مصدر - انواع مصدر - عاری میمی - مره -  
نوع - ذکر مثال از هر چهار . . .  
۹۷-۹۹

**مصدر و اسم مصدر**

تعریف مصدر بمنظور تعریف اسم  
مصدر - نمونه هائی چند از مصدر و اسم  
مصدر - نتایجی که میتوان بعنوان قاعده در  
این مورد از آن امثله گرفت - ذکر ۷ موضوع  
بعنوان قاعده - شاهد از الفیه در مورد  
مصدر و مفعول مطلق - نوع مفعول  
مطلق . . . ۹۹-۱۰۱

**حذف عامل مفعول مطلق**

مورد تعجب و تأسف - اطاعت و  
اجابت دعاء و ثناء تنزیه و تسمیح - نفرین -  
استعاذه و التجاء - شتم و توبیخ - عامل  
اسماء و مصادری که محذوف است -  
ذکر اسماء و مصادر - وضع سبحان  
۱۰۱-۱۰۲

**نایب مفعول مطلق**

عذر - صفت - کل و بعض - اسم  
اشاره - اسم آلت - ای - ذکر مثال از هر  
یک - ترکیب ۳ مثال از ای (استفهامیه  
شرطیه - وصفیه) . . . ۱۰۲-۱۰۳

**مثال - ترکیب توضیح**

ذکر ۱۲ مثال مختلف بمنظور  
تعریف و تشخیص مفعول مطلق - ترکیب  
جملات - توضیحات مربوطه . . . ۱۰۳-۱۰۷

**مفعول معه**

اقسام و اوها - و او عطف - شرح  
و او عطف ذکر مثال معانی انتزاعی از  
عطف - ذکر قاعده در این مورد . . .  
و او استیناف - شرح آن - ذکر  
مثال - و او حالیه شرح آن - و او جمع  
مذکر - یا و او ضمیر الذکور - ذکر مثال

شاهد از الفیه تقدیم (وجوباً) ذکر موارد

ذکر مثال - تأخیر (وجوباً) ذکر موارد

ذکر مثال ... ۱۱۸-۱۱۹

### حذف عامل حال

ذکر موارد - ذکر امثله - ترکیب

جملات - خلاصه موارد ... ۱۱۹-۱۲۱

### اقسام حال وار تباط آن باذی الحال

حال از انواع جملات - حال با

واو حالیه - طریقه تشخیص - تذکر -

لزوم رابط در جمله حالیه ... ۱۲۱

### نمونه‌های دیگری از حال با ذکر

مثال

ذکر ۲۰ مثال اشاره بنوع حال -

ترکیب جملات ... ۱۲۱-۱۲۴

### شواهدی چند از آیات

مثال - ترکیب - توضیح -

ذکر ۲۵ آیه - ترکیب آیات - توضیحات

مربوطه ... ۱۲۴-۱۳۰

### تمیز

عنوان تمیز در مأخذ کتب نحوی -

ذکر تمیز از چه لحاظ است - تعریف تمیز

(۱) ترجمه تعریف - تعریف تمیز (۲)

ترجمه تعریف - تعریف تمیز (۳) ترجمه

تعریف - ذکر مثال - ترکیب امثله -

بیان ابن مالک در مورد تمیز - شاهد از

الفیه ... ۱۳۰-۱۳۲

### تمیز مفرد یا تمیز ذات

ذکر مثال بعنوان نمونه - ترکیب

امثله - حالات مختلفه تمیز مفرد - تمیز را

بچند وجه میتوان عنوان نمود - ذکر

امثله - ترکیب - موردی که تمیز

واجب است منصوباً ذکر گردد - شاهد از الفیه

... ۱۳۲-۱۳۳

### تمیز جمله یا تمیز نسبت

تمیز نسبت چیست - تقسیم آن

به محول و غیر محول - ذکر مثال از تمیز

محول - ترکیب جملات - توضیحات

مربوطه - تمیز غیر محول (یا غیر منقول)

ذکر مثال - ترکیب ... ۱۳۳-۱۳۴

### عدد و تمیز آن

عدد صریح - عدد غیر صریح -

عدد صریح کدام است - اصول عدد اصلی -

ذکر مثال - کدام يك از اعداد مذکورند -

تقسیمات عدد اصلی - مفرد ، مرکب ،

عقود ، معطوف ، اصول عدد ترتیبی

ذکر اعداد ترتیبی - ( اعداد وصفی )

ذکر مثال از اعداد وصفی - بناء اعداد

مرکب ... ۱۳۴-۱۳۶

### احکام تمیز در اعداد صریح

ذکر قواعد آن - ذکر مثال -

ترکیب امثله - شاهد از الفیه ... ۱۳۶

### عدد غیر صریح

کم - کاین - کذا - ذکر مثال

تقسیم کم - تمیز کم ... ۱۳۷

### حالات کم استفهامیه و خبریه در

جمله

مثال - نوع و ترکیب کم -

توضیح - ۱۶ نمونه از کم - تعیین موقعیت

کم در جملات مذکور - ترکیب ... ۱۳۷-۱۳۸

### کاین

بچند وجه خوانده میشود -

معنای کاین - وضع تمیز آن - ذکر مثال از

آیات - ترکیب آیات ... ۱۳۸-۱۳۹

### کذا

تمیز کذا - ذکر مثال - نوع تمیز

آن - شاهد از الفیه - کیت و ذیت

... ۱۳۹-۱۴۰

### فرق تمیز با حال

وجه اختلاف - وجه تشابه -

ذکر بیستی که تمیز در آن مقدم است -

ترجمه بیت ... ۱۴۰-۱۴۱

### نمونه‌های دیگری از تمیز

ذکر ۱۲ جمله مختلف - ترکیب

جملات ... ۱۴۱-۱۴۲

### شواهدی چند از آیات در

#### مورد تمیز

ذکر ۱۹ آیه - ترکیب آیات

توضیحات مربوطه ... ۱۴۲-۱۴۶

#### استثناء

ثنی متضمن چه معنایی است -

معنای استثناء - تعریف استثناء (۱) ترجمه

تعریف - تعریف استثناء (۲) ترجمه

تعریف مستثنی - مستثنی منه - آلات استثناء

ذکر ادوات استثناء - نوع ادوات استثناء

۳ مثال بعنوان نمونه ... ۱۴۸

### مستثنای منصوب (در کلام تام

#### موجب)

مورد نصب مستثنی و جواب - سه

مثال از کلام تام موجب - ترکیب سه

جمله - ذکر سه جمله با خلا - ترکیب

سه جمله - ذکر سه جمله با عدا - ترکیب

سه جمله - حکم مستثنی بالا - حکم

مستثنی به عدا و خلا - تذکر ... ۱۴۸-۱۴۹

### مستثنای منصوب (تقدیم مستثنی

#### بر مستثنی منه)

ذکر ۷ مثال - ترکیب امثله

... ۱۴۹-۱۵۰

### مستثنای منصوب (در مستثنای

#### منقطع)

ذکر ۷ مثال - ترکیب امثله ... ۱۵۰

### مستثنای معرب (مرفوع - منصوب

#### مجزور)

در کلام تام غیر موجب - ذکر ۹

جمله - ترکیب جملات - تذکر - در کلام غیر

تام غیر موجب - ذکر ۶ مثال - ترکیب امثله

تذکر ... ۱۵۰-۱۵۱

### کلیه اقسام مستثنای بالا

ذکر ۱۳ جمله - برگشت ۱۳

جمله به ۶ جمله - اعراب غیر در ۶ جمله -

تعیین جواز و وجوب اعراب در مستثنی

... ۱۵۱-۱۵۲

### اصطلاحات باب استثناء

تام موجب - تام غیر موجب -

منقطع موجب - منقطع غیر موجب - غیر

موجب مقدم - غیر تام غیر موجب - تعیین

موارد نصب در مستثنی - تعیین مورد

اختیار - ذکر خلاصه احکام در طی ۷

موضوع ... ۱۵۲-۱۵۳

### مستثنای مجزور

ذکر ۵ مثال - ترکیب امثله - بیان

استثنای غیر موجب - ذکر تعریف ... ۱۵۴

### لیس و لایکون

ذکر مثال - تذکر - حذف مستثنی

ذکر مثال ... ۱۵۴-۱۵۵

### لا سیما

ترکیب لا سیما - حالات مختلفه

مستثنای لا سیما - ذکر مثال - شاهد از

امریء القیس - توجیه بیت مزبور -

ترجمه لا سیما ... ۱۵۵-۱۵۶

### شواهدی از آیات

ذکر ۱۱ آیه برای تشخیص و

تعریف مستثنی - ترکیب آیات - توضیحات

مربوطه - ذکر یک بیت بعنوان شاهد -

ترکیب - توضیح ... ۱۵۶-۱۵۹

### منادی

عنوان منادی در مآخذ کتب نحوی -

(ادوات منادی) اعراب منادی - استشهاد

سیبویه - منصوب فی اللفظ منصوب فی

المحل ... ۱۵۹-۱۶۰

### منادای مضاف

ذکر مثال - تعیین اعراب ... ۱۶۰

### منادای شبهه مضاف

حکم اعراب - ذکر مثال - ذکر

توضیح ... ۱۶۰

### منادای نکره (نکره غیر مقصوده)

ذکر مثال - مقصود از نکره غیر

مقصوده - استشهاد از گفته ابن یغوث

... ۱۶۰-۱۶۱

**منادای مفرد معرفه (معرفه قبل**

از ندا)

ذکر مثال - تعیین اعراب مجازی -  
مبنی بودن منادی - مقصود از مضاف و  
شبه مضاف چیست ...

۱۶۱

**منادای نکره مقصوده (متعرف در**

ندا)

ذکر مثال - علت و وجه تسمیه ...

۱۶۱

**اقسام منادی**

مضاف - شبه مضاف - نکره  
غیر مقصوده - مفرد معرفه - نکره مقصوده  
اشاره باینکه منادی پنج قسم است - نظر  
سیبویه در مورد منادی و ناصب آن - نظر  
میرد - اخذ نتیجه ...

۱۶۱-۱۶۲

**توابع منادی**

صفت - تأکید - عطف بیان -  
بدل - معطوف - تابع منادای مفرد معرفه  
(حال مفرد آن) ذکر ۸ مثال - تعیین نوع -  
ترکیب جملات - تابع منادای مفرد معرفه  
(حال مضاف آن) ذکر ۸ مثال - تعیین نوع -  
ترکیب جملات - نظر ابن مالک - شاهد  
از الفیه - بعض توضیحات - تابع منادای  
مضاف (منادای معرب) ذکر پنج مثال -  
تعیین نوع - ترکیب جملات ...

۱۶۲-۱۶۴

**منادای مبهم و تابع آن**

ذکر ۶ مثال - ترکیب امثله -  
الف و لام و حرف ندا - یا الله - اللهم -  
ذکر بعض خصوصیات این منادی ...

۱۶۵

**وضع ابن وابنه**

اعراب ابن و ابنه - متابعت  
منادی از حرکت نون ابن - قرائت نون  
ابن بدو حرکت - ذکر مثال - ترکیب امثله  
ذکر علت ...

۱۶۶

**نداء المضاف الی یاء المتکلم**

منادای مضاف به یاء - قرائت  
اسماء معتله و صحیحیه در منادای مضاف  
به یاء متکلم - ذکر مثال - شاهد از الفیه  
طریقه قرائت دو اسم «اب و ام» ...

۱۶۷

**منادای مندوب**

مورد ذکر منادای مندوب -  
ذکر مثال - طریقه قرائت منادای مندوب -  
ذکر مثال - شاهد از الفیه - تذکر ۰۰۰ ۱۶۷۰-۱۶۸

**منادای مستغاث**

مستغاث - مستغاث له - حالات  
مستغاث و مستغاث له - ذکر مثال - ترکیب  
امثله - توضیحات - چند تذکر - ذکر حرف  
ندا برای تعجب - شاهد ۰۰۰ ۱۶۹-۱۷۰

**حذف حرف ندا در منادی**

مورد حذف ذکر مثال از آیات -  
ترجمه آیات ۰۰۰ ۱۷۰-۱۷۱

**منادای مرخم**

موضوع و معنای ترخیم - شرایط  
ترخیم - ذکر شرایط اعراب مرخم -  
ذکر مثال ۰۰۰ ۱۷۱-۱۷۲

**نمونه چند از اسماء اعلام مرخمه**

حالات اسم قبل از ترخیم و بعد از  
ترخیم - ذکر ۲۸ اسم - حروف زائده -  
حالات اعلام مرکبه - ذکر ۸ اسم -  
حروف زائده ۰۰۰ ۱۷۳

**قواعدی چند که میتوان از ذکر**

**این اعلام بخاطر سپرد**

ذکر قواعد - بیان ده موضوع ۰۰۰ ۱۷۴

**حذف منادی**

ذکر مثال ترکیب ۰۰۰ ۱۷۴

**اختصاص**

موضوع اختصاص - عامل اختصاص -  
اسمائیکه بیشتر در اختصاص بکار میبرند -  
مقایسه اختصاص با ندا - وجه اختلاف -  
وجه مشابهت - ذکر وجوه ۰۰۰ ۱۷۵

**نمونه چند از اختصاص**

ذکر ۷ مثال - ترکیب امثله - توضیحات  
مربوطه ۰۰۰ ۱۷۶-۱۷۷

**بقیه منصوصات**

خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه -  
اسم حروف مشبیه بالفعل - ۳ اسم لاء

نفی جنس - ذکر صفحاتی که این موضوعات عنوان شده - پایان منصوبات

۱۷۷

### فصل چهارم مجرورات

مجرور بحرف جر - ذکر مجرورات -  
تعریف اسم، فعل و حرف - تعریف کلمه -

نظر زمشخری در مورد حرف ۱۷۸-۱۷۹

### حروف مبانی - و حروف معانی

تعریف حروف مبانی - تعریف

حروف معانی ۱۷۹

### حروف جر یا حروف اضافه

وجه تسمیه حروف جر - بیان

یک نظر - نظر دیگر - معنای اضافه - ذکر

عبارتی در این خصوص ۱۸۰

### تعداد حروف جار و معانی آنها

بیان حروف - نظر ابن مالک -

نظر سیبویه - شاهد از الفیه ۱۸۰-۱۸۱

### من والی

معنای من والی - ذکر مثال -

معنای غایبه - ذکر عبارتی در این خصوص -

معانی دیگر از من - تبییض (۱) -

ذکر مثال - ترکیب و توضیح - بیان

جنس (۲) ذکر مثال ترکیب و توضیح

تعلیل (۳) - ذکر مثال ترکیب و توضیح -

بدل (۴) ذکر مثال ترکیب و توضیح

مرادف معنای عن (۵) ذکر مثال -

ترکیب و توضیح - مرادف معنای فی (۶)

ذکر مثال ترکیب و توضیح - زائده (۷)

ذکر مثال ترکیب ۱۸۱-۱۸۳

### الی

انتهاء غایبه زمانا (۱) ذکر مثال

ترکیب و توضیح - انتهاء غایبه مکانا (۲)

ذکر مثال - ترکیب و توضیح - مرادف معنای

مع (۳) ذکر مثال - ترکیب و توضیح

تبیین (۴) ذکر مثال - ترکیب و توضیح

مرادف معنای لام (۵) ذکر مثال - ترکیب

و توضیح ۱۸۳-۱۸۴

### حشی

جاره بمنزله الی - عاطفه بمعنی

واو - حرف ابتداء - نظر یات نحوین

(سیمبویه - خلیل - کسائی - فراه) نظر

مؤلف - ذکر مثال - نمونه چند از عمل

حتی - توضیحات - ذکر ۱۰ موضوع بعنوان

توضیح ۱۸۴-۱۸۷

### خلا - حاشا - عدا

علت ذکر این سه کلمه در این

باب - نظر سیبویه در حاشا - وجوه

مختلفه حاشا - عدا - خلا مثال از هر سه وجه -

- وجه حرفی - ذکر مثال - وجه فعلی -

ذکر مثال - وجه اسمی - ذکر مثال

ترکیب ۱۸۷-۱۸۸

### فی

موارد استعمال «فی» - استعمال

بحقیقت - و مجاز ذکر مثال از حقیقت - ذکر

مثال از مجاز - معانی دیگر فی مصاحبه (۱) ذکر

مثال - ترکیب و ترجمه تعلیل (۲) ذکر مثال

ترکیب و ترجمه - مقایسه (۳) ذکر

مثال - ترکیب و ترجمه - مرادف معنای

باء (۴) - ذکر مثال - ترکیب و ترجمه -

مرادف معنای الی (۵) ذکر مثال - ترکیب

و ترجمه - مرادف معنای من (۶) ذکر

مثال - ترکیب و ترجمه ۱۸۸-۱۸۹

### عن

وجه اسمی - وجه حرفی - معنای دیگر عن

- مجاوزه (۱) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه

بدل (۲) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه تعلیل

(۳) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه - مرادف

بعد (۴) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه - مرادف

علی (۵) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه ۱۸۹-۱۹۰

### علی

علی در معنای حقیقی و مجازی -

معانی مختلفه علی - ذکر ۶ مثال - ذکر دو

بیت - ترجمه دو بیت - استعمال علی

بمعنای اسمی ... ۱۹۱-۱۹۲

### مذومند - رب

نظر نحوین در مورد رب -

مقایسه کم و رب - مذومند - باورقی

صفحه ۹۲ ... ۱۹۲



۲۰۲ وضع اسم مضاف

**اضافه لفظی**

اضافه لفظی کدام است - ذکر مثال - اضافه اسم فاعل، صفت مشبیه ؛

اسم مفعول، بمعول خود... ۲۰۳-۲۰۲

**عبارات ذیل بدقت خوانده شود**

ذکر چند خط از اسماء مضاف

ذکر ابیاتی در این مورد - ذکر قواعد

در مورد اضافه - شاهی از الفیه

۰۰۰ ۲۰۴-۲۰۵

**حالات مختلفه بعضی اسماء**

**در اضافه**

ذکر اسماء مضاف - ذکر خصوصیات

اسماء در اضافه ذکر مثال - تذکر

۰۰۰ ۲۰۶-۲۰۵

**توابع**

بیان تابع و متبوع - شاهی

از الفیه - ذکر مثال - تکرار در حرف -

تکرار در اسم و فعل - ذکر عطف بیان و

بدل - ذکر مثال ۲۰۷-۲۰۸

**نعت یا صفت**

نوع صفت - ذکر مثال - نعت

حقیقی نعت سمی - تعریف نعت (۱) بیان

نعت و بیان صفت - ذکر مثال - تعریف دیگر

از صفت (۲) - تعریف دیگر از صفت (۳)

تعریف دیگر از صفت (۴) متابعت صفت

باموصوف ۰۰۰ ۲۰۸-۲۱۰

**نعت مشتق و نعت مؤول به مشتق**

ذکر اسماء مشتقه - ذکر آنها

بعنوان صفت - ذکر بعضی از اسماء جامده -

ذکر آنها بعنوان صفت... ۲۱۰

**مثال از اسماء مشتقه**

ذکر مثال - ترکیب - توضیحات -

بیان مطابقت صفت باموصوف ۲۱۱-۲۱۰

**مثال از اسماء جامده**

ذکر مثال - ترکیب و توضیحات -

وضع ضمیر در مورد صفت - ذکر عبارتی در

این خصوص - اسماء اعلام و وضع آنها -

تذکر - راجع با اسماء موصول - تذکر - راجع

با اسماء عدد... ۲۱۱-۲۱۳

**مدخول رب و حالات آن**

ذکر ۸ مثال - ترکیب ۸ مثال -

توضیحات - ذکر مطالبی در مورد

رب ۰۰۰ ۱۹۴-۱۹۲

**لام جاره**

لام عامل جر - لام عامل جزم -

لام غیر عامل - معانی مختلفه لام -

استعمال لام در چهارده معنی - ذکر ۱۴

مثال - ترجمه ۱۴ مثال ۰۰۰ ۱۹۶-۱۹۴

**کی**

نظر نحوین در مورد کی - ناصبه

و جاره - نظر اخفش - نظر کوفین - قول

ابن سراج - ذکر مثال - وجه اسمی کی

۰۰۰ ۱۹۷-۱۹۶

**واو - باء - تاء**

استعمال این حروف در قسم -

خصوصیات آنها در مورد قسم - واو

بمعنای رب - معانی مختلفه باء - ذکر ۷

مثال - ترجمه امثله - باء زائده

۰۰۰ ۱۹۸-۱۹۷

**باء زائده و موارد آن**

در مبتدا - در خبر - در فاعل -

در مفعول - در خبر لیس - در ما مشبیه بلیس

ذکر ۶ مثال - دو تذکر - ۱۹۹-۱۹۸

**کاف**

تشبیه - تعلیل - زائده - ذکر

مثال - کاف بمعنای مثل - تذکر ۰۰۰ ۱۹۹

**اهل و متی**

علت ذکر این دو حرف در این بحث -

ذکر يك بيت از کعب - ذکر يك بيت از

ذویب - تقسیم حروف جاره بسه قسمت -

۰۰۰ ۲۰۰

**حکم ظرفیت حروف و متعلق آنها**

متعلق فعل است یا شبه فعل -

متعلق مجذوف - ظرف لغو - ظرف مستقر

ذکر مثال ۰۰۰ ۲۰۱

**اضافه ( مجرور باضافه )**

اضافه لفظی - اضافه معنوی -

کسب تعریف و کسب تخصیص - شاهی

از الفیه ۰۰۰ ۲۰۱

**اضافه معنوی**

ذکر مثال - توضیحات امثله -



**حروف عطف و معانی آنها**

تعداد حروف - او - بیان موضوع  
شاهد از الفیه - فاء و ثم - بیان موضوع  
شاهد از الفیه - حتی بیان موضوع - ذکر  
مثال - او - موارد استعمال - ذکر مثال  
شاهد از الفیه - ام - متصل و منقطع - ذکر  
مثال - نظر ابن هشام - شاهد - ذکر مثال  
استعمال ام بجای الف و لام - لاء - حکم  
معطوف به لاء - ذکر مثال - لکن - حرف  
عطف - حرف ابتداء - ذکر مثال - بل  
تعریف - ذکر مثال - تذکر - شاهد از الفیه

۲۲۶-۲۲۲

**عطف (عطف بیان)**

تعریف - ذکر مثال - تعریف دیگر  
ذکر مثال - شاهد از الفیه - تذکر - شاهد  
از الفیه - صفت و عطف بیان - وجه  
اختلاف صفت و عطف بیان - بیان موضوع  
تذکر ...

۲۲۸-۲۲۶

**بدل**

معنای لغوی بدل - حکم بدل  
مقایسه آن با سایر توابع - ذکر مثال -  
تعریف - تذکر - شاهد از الفیه ...

۲۲۸-۲۲۹

**اقسام بدل**

کل از کل - جزء از کل - بدل  
اشتمال - بدل غلط - ذکر مثال ترکیب -  
توضیحات - تعریف دیگری از بدل ...

۲۲۹-۲۳۰

**احکام بدل و مبدل منه**

مطابقت بدل با مبدل منه - بدل  
معرفة از معرفة - بدل نکره از نکره -  
معرفة از نکره - نکره از معرفة - بدل  
جمله از جمله - ذکر مثال از انواع بدل

۲۳۰-۲۳۱

**نمونه‌های دیگری از بدل**

ظاهر از ضمیر - ضمیر از ظاهر  
ضمیر از ضمیر - ذکر مثال - موارد استثناء

۲۳۱-۲۳۲

**نمونه‌های دیگری از بدل**

فعل از فعل - ذکر مثال - فعل  
از اسم - ذکر مثال - جمله از جمله - ذکر مثال

۲۳۲

**نمونه‌های مختلف از صفت و**

**موصوف**

حقیقی - سببی ذکر ۱۰ مثال از هر  
دو - توضیحات - بیان قواعد راجع به  
صفات - تعریف دیگر از صفت حقیقی  
و سببی ...

۲۱۳-۲۱۶

**تأکید**

ذکر بی‌متنی بعنوان شاهد - تکرار  
لفظ - تکرار جمله - موضوع تأکید و  
منظور از آن - تعریف ...

۲۱۶

**تأکید لفظی - تأکید معنوی**

تأکید و توكید - ذکر مثال از  
نوع تأکید - الفاظ تأکید معنوی - ذکر  
مثال ...

۲۱۷

**تأکید نسبت - تأکید شمول**

ذکر مثال - تأکید به اکتع و ابتع  
و ابصع - شاهد از الفیه - کلا و کلتا -  
ذکر مثال ...

۲۱۷-۲۱۸

**الشکرات لا توکد بالتأکید المعنوی**

بیان موضوع - ذکر مثال - علت  
امر - ذکر مثال - نظر کوفین - شاهد  
از الفیه - ذکر ابیاتی برای ترکیب

۲۱۸-۲۱۹

**عطف (عطف نسق)**

موضوع عطف نسق - اصطلاحات  
بصری و کوفین - ذکر مثال - تعریف  
عطف نسق ...

۲۱۹-۲۲۰

**اقسام عطف نسق**

عطف ظاهر بر ظاهر - عطف  
ظاهر بر ضمیر - عطف ضمیر بر ضمیر - عطف  
ضمیر بر ظاهر - عطف مقرر بر مقرر - عطف  
جمله بر جمله - ذکر مثال - تذکر ...

۲۲۰-۲۲۱

**عطف بضمیر متصل و قواعد آن**

مرفوع الموضع - منصوب الموضع  
مجرور الموضع - ذکر مثال - بیان موضوع  
تذکر - ذکر مثال ...

۲۲۱-۲۲۲

**اقسام عطف از نظر اعراب**

ذکر مثال - عطف به لفظ - عطف  
به محل - عطف توهماً - نظریات  
نحویین در مورد عامل معطوف - نظر  
سیمبویه - نظر ابن سراج ...

۲۲۲



محل عائد و وضع آن در اخبار به الذی  
۲۴۴

**اشتغال**

موضوع اشتغال - تعریف - تقسیمات  
آن - ذکر مثال - عنوان دیگری برای این  
باب - نظر سیبویه . . . ۲۴۴-۲۴۶

**اعراب مشغول عنه**

نصب وجوبا - ذکر مثال -  
ترکیب ذکر بیتمی بعنوان شاهد - شاهد از  
الفیه - رفع وجوبا - ذکر موارد  
ذکر مثال نصب مختاراً - ذکر موارد ذکر  
مثال شاهد از الفیه - رفع مختاراً - ذکر مثال  
شاهد از الفیه - رفع و نصب برابر . ۲۴۸

**وضع مشغول عنه باعواملی**

**که جاری مجرای فعلند**

بیان موضوع - ذکر مثال -  
شاهد از الفیه . . . ۲۴۹

**تنازع**

بیان موضوع - ذکر مثال . . . ۲۵۰

**نظر بصریین و کوفیین**

بیان نظر - شاهد از الفیه -  
ذکر مطالبی در این مورد . . . ۲۵۱

**نزاع، نسبت با اسم منصوب و حکم آن**

بیان موضوع - ذکر مثال -  
پایان کتاب ۲۵۱

**موارد اختلاف عطف بیان با بدل**

ذکر ۶ موضوع - شواهدی از  
آیات - ذکر ۱۵ جمله بعنوان تمرین -  
ترکیب ۱۵ جمله - توضیحات مربوطه  
۲۳۲-۲۳۸

**فصل پنجم - ملحقات**

اخبار به الذی - اشتغال - تنازع  
ذکر مطالبی در مورد این مباحث . . . ۲۳۹

**اخبار به الذی و فروع آن و الف و لام**

الذی و فروع آن - تدوین  
این باب - تعریف ذکر مثال - شاهد از  
الفیه - چند مثال مختلف قبل از اسناد -  
بعداز اسناد - ذکر ۴ مثال شاهد از الفیه  
مطابقت موصول باخبر - ذکر بعضی  
خصوصیات راجع به الف و لام - ذکر مثال  
بیان زمخشری . . . ۲۳۸-۲۴۲

**وضع عائد در اخبار بالف و لام**

بیان موضوع ذکر مثال - ترکیب  
جملات . . . ۲۴۴

**اسمائیکه برای الذی خبر واقع**

**نمایشوند**

اسماء شرط و استفهام - حال و تمیز  
ضمیر عائد - ضمیرشان - موصوف بدون  
صفت - مضاف بدون مضاف الیه - مصدر -



## فهرست اسما و اعلام

زمخشري - ۶۸-۸۱-۱۷۹-۱۹۴ -

۲۳۷-۲۳۸-۲۴۲

س

سيبويه - ۷۳-۱۰۵-۱۶۱-۱۶۷-۱۸۰

۱۸۴-۱۸۷-۱۸۹-۲۱۹-۲۲۲-۲۴۶

سيوطي - ۴۱

سیرانی - ۷۳

ش

شيخ رضی - ۲۵۰

ع

عبدیغوث - ۱۶۰

عیسی بن مریم - ۲۲۷

ف

فراء - ۱۸۵-۲۵۱

ق

قاضي بیضاوی - ۲۳۸

ك

کسری - ۲۰۸-۲۲۶

کعب بن سعید غنوی - ۲۰۰

کسائی - ۱۸۵-۱۹۲-۲۱۹-۲۵۱

ل

لیلی - ۱۴۱

م

محل رحمته الله علیه - ۱۹۵

محسن - (ه) از مقدمه

مسیح - ۲۲۷

ه

هشام بن عبد الملك - ۲۲۴

ی

یوسف رحمته الله علیه - ۱۸۴

الف

ابن مالک - ۶۵-۱۱-۴۱-۵۸-۱۰۰ -

۱۱۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۸۰-۲۲۷-۲۴۷

ابن هشام - ۲۲۵

ابن سراج - ۲۲۲

ابن عقیل - ۸۳

ابن بعیش - ۴۲-۱۶۵

ابن سینا - (صفحه (د) از مقدمه)

ابولهب - ۱۷۹-۲۰۲

ابوالعباس (میرد) - ۱۵۵-۱۶۱

ابوالمغوار - ۲۰۰

ابراهیم رحمته الله علیه - ۱۹۵

آزبری - (د) از مقدمه

اخفش - ۷۳-۱۸۱-۲۱۹

انوشیروان - ۲۰۸-۲۱۲۶-۲۲۷

ام جمیل - ۱۷۹

امرؤ القیس - ۶۹-۵۵

ب

بابا - (باباطاهر) - ۱۹۲

بلقیس - ۱۸۴

ج

جریر - ۲۲۴

خ

خلیل - ۱۶۷-۱۸۴

ذ

ذویب - ۲۰۰

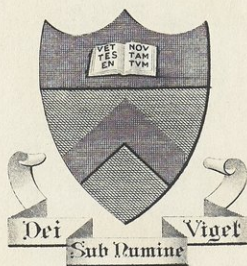
ز

زجاج - ۱۵۵





Library of



Princeton University.

Princeton University Library



32101 073579904

**(NEC)**  
**PJ6203**  
**.B563**  
**1958**

